



سراج نمونه

پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه

جلد سوم



جلال نبی (خوانساری)

سراج نمونه

پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه
جلد سوم

مؤلف: جلال نبی



انتشارات کردگاری

سرشناسه	: نبی، جلال، ۱۳۶۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: سراج نمونه: پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه/مؤلف جلال نبی.
مشخصات نشر	: کردگاری، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ج. ۳.
شابک	: ج. ۱. 978-600-6095-09-7 : ج. ۲. 978-600-6095-19-6 ؛ ج. ۳. 978-600-6095-20-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه.
موضوع	: قرآن - پرسش‌ها و پاسخ‌ها
موضوع	: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۴ س۴ن۲/۶۵ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۰۷۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۹۴۹۴۶۶



سراج نمونه

پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه

جلد سوم

مؤلف: جلال نبی

ناشر: کردگاری

شابک: ۲-۲۰-۶۰۹۵-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۲۵۰۰۰ تومان

کلیه حقوق مادی و معنوی متعلق به نویسنده است.

فهرست

- ۲۲۱- با توجه به اینکه محتوای قرآن پیوند با حوادث مختلف زندگی پیامبر ص و مسلمانان در طول ۲۳ سال دارد با اینحال چگونه قرآن به طور کامل در شب قدر نازل شده است ؟ آیا در شب قدر مقدرات مردم مشخص می شود؟ (آیه ۳ الی ۶ دخان)/صفحه ۱
- ۲۲۲- وسائل وسوسه گری شیطان چیست؟ (آیه ۶۴ و ۶۵ اسراء)/صفحه ۷
- ۲۲۳- چرا خداوند مواهب مادی در اختیار کفار قرار داده است؟ (آیه ۳۳ الی ۳۵ زخرف)/صفحه ۱۱
- ۲۲۴- به چه دلیل نیاز به حکومت اسلامی است و باید بر اساس دین حکم کرد؟ (آیه ۴۴،۴۵،۴۷، ۴۸،۴۹،۵۰، مائده- آیه ۶۰ نساء)/صفحه ۱۵
- ۲۲۵- فلسفه و اسرار حج چیست؟ (آیه ۲۷ حج)/صفحه ۱۸
- ۲۲۶- عکس العمل اهل ایمان در مقابل ظلم چیست؟ (آیه ۳۹ و ۴۰ شوری)/صفحه ۲۵
- ۲۲۷- جنگ و جهاد تا کی باید ادامه داشته باشد و اهداف جهاد در اسلام چیست و چرا خداوند به جای دستور جهاد خودش کفار و دشمنان را نابود نمی کند؟ (آیه ۱۹۳ بقره- آیه ۴۰ حج- آیه ۴ محمد)/صفحه ۲۹
- ۲۲۸- کدام تجارت است که نابودی و کساد در آن نیست؟ (آیه ۲۹ فاطر)/صفحه ۳۸
- ۲۲۹- اگر همه مصائب از طرف خداوند است پس دلیل ایستادگی در مقابل ظلم ظالمان چیست؟ (آیه ۱۱ تغابن)/صفحه ۴۰
- ۲۳۰- شیطان بر چه افرادی قدرت تسلط و نفوذ دارد و می تواند آنها را گمراه کند ؟ (آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ شعرا- آیه ۳۶ و ۳۷ زخرف- آیه ۹۹ و ۱۰۰ نحل- آیه ۴۲ حجر- آیه ۲۷ اعراف)/صفحه ۴۲

- ۲۳۱- فلسفه وجود تفاوت بین افراد (تفاوت در تقسیم روزی ، استعدادها و) چیست و آیا این تفاوت ها با عدالت خداوند سازگار است ؟ اسباب و سرچشمه های روزی چیست؟ (آیه ۳۲ زخرف-آیه ۱۶۵ انعام-آیه ۷۱ نحل)/صفحه ۴۶
- ۲۳۲-هدف از تهیه سلاحهای پیشرفته و افزایش قدرت نظامی چیست؟(آیه ۶۰ انفال) /صفحه ۵۴
- ۲۳۳-آیا همه انسانها وارد جهنم می شوند و اگر وارد می شوند فلسفه آن چیست و چه کسانی نجات می یابند؟ (آیه ۷۱ و ۷۲ مریم)/صفحه ۵۶
- ۲۳۴- خداوند انسانها را با چه چیزهایی آزمایش می کند و علت آزمایش انسان و رمز پیروزی در آزمایش خداوند چیست؟(آیه ۳۱ محمد- آیه ۱۴۲ آل عمران-آیه ۱۵۵ الی ۱۵۷ بقره) /صفحه ۶۰
- ۲۳۵- آیا اتفاق و قرض الحسنه باعث کمبود و ربا باعث افزایش روزی انسان نمی شود؟ (آیه ۲۴۵ و ۲۷۶ بقره-آیه ۳۹ سبا)/صفحه ۶۸
- ۲۳۶-چه عواملی باعث تکذیب معاد و اهل دوزخ شدن انسان می شود؟ (آیه ۴۵ الی ۴۷ واقعه- آیه ۱۱ و ۱۲ مطففین)/صفحه ۷۲
- ۲۳۷- چه باید کرد که صلح و آرامش جهان را فرا گیرد و جنگ و نا امنی از بین برود ؟ (آیه ۲۰۸ بقره)/صفحه ۷۴
- ۲۳۸-آیا عفو و گذشت ستمگر موجب تقویت او نمی شود؟(آیه ۱۴۹ نساء) /صفحه ۷۶
- ۲۳۹-آیا پیامبر از غیب آگاهی داشت؟ (آیه ۱۸۸ اعراف)/صفحه ۷۸
- ۲۴۰-عاقبت بخل ورزیدن چیست؟(آیه ۱۸۰ آل عمران) /صفحه ۸۰
- ۲۴۱-چرا اسلام با آن همه محتوا و ارزشهای والای انسانی مسئله بردگی را به کلی الغا نکرده و طی یک حکم قطعی و عمومی آزادی همه بردگان را اعلام ننموده است؟(آیه ۴ محمد) /صفحه ۸۱
- ۲۴۲- علما و دانشمندان از دیدگاه اسلام چه جایگاهی دارند؟(آیه ۱۱ مجادله)/صفحه ۹۱

- ۲۴۳- جامعترین آیه اخلاقی قرآن چیست و انسان چگونه می تواند از وسوسه های شیطان در امان باشد؟ (آیه ۱۹۹ الی ۲۰۲ اعراف- آیه ۳۶ فصلت) / صفحه ۹۳
- ۲۴۴- دروغ تا چه حد از دیدگاه اسلام زشت و ناپسند است و آثار آن چیست؟ (آیه ۱۰۵ نحل) / صفحه ۹۸
- ۲۴۵- چرا نباید به منحرفان و گمراهان و کفار دشنام داد؟ (آیه ۱۰۸ انعام) / صفحه ۱۰۲
- ۲۴۶- چرا هر چه را از خدا بخواهیم به ما نمی دهد؟ (آیه ۳۴ ابراهیم) / صفحه ۱۰۴
- ۲۴۷- آیا اعمال انسان ها روی جهان هستی اثر می گذارد؟ (آیه ۹۶ اعراف) / صفحه ۱۰۵
- ۲۴۸- سرمایه نجات انسان در قیامت چیست؟ (آیه ۸۸ و ۸۹ شعرا) / صفحه ۱۰۶
- ۲۴۹- تقیه چیست و برای چه چیز باید استفاده شود؟ (آیه ۱۰۶ نحل- آیه ۲۸ آل عمران) / صفحه ۱۰۹
- ۲۵۰- راه رسیدن به آرامش چیست؟ (آیه ۴ فتح - آیه ۲۸ رعد) / صفحه ۱۱۲
- ۲۵۱- چه کسانی از رحمت خداوند مایوس هستند؟ (آیه ۲۳ عنکبوت- آیه ۸۷ یوسف) / صفحه ۱۱۸
- ۲۵۲- روح چیست؟ (آیه ۸۵ اسراء) / صفحه ۱۱۹
- ۲۵۳- راه تسخیر دلها و نفوذ در دیگران چیست؟ (آیه ۲۲ الی ۲۷ سبا) / صفحه ۱۳۵
- ۲۵۴- آیا انحراف دیگران اثری در وضع انسانهای هدایت یافته می گذارد یا نه؟ (آیه ۱۰۵ مائده) / صفحه ۱۳۹
- ۲۵۵- آداب راه رفتن و سخن گفتن و معاشرت با مردم چیست؟ (آیه ۱۸ و ۱۹ لقمان) / صفحه ۱۴۱
- ۲۵۶- آیا ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین حرام است؟ (آیه ۲۱ کهف) / صفحه ۱۴۶
- ۲۵۷- خبر چه کسانی مورد اطمینان نیست؟ (آیه ۶ حجرات) / صفحه ۱۴۷

۲۵۸- به حقایق قرآن چه کسانی دسترسی پیدا می کنند و می توانند بهترین معلم و مفسر قرآن باشند؟ (آیه ۷۷ الی ۷۹ واقعه- آیه ۳۳ احزاب) / صفحه ۱۴۸

۲۵۹- حریصترین مردم به زندگی دنیا چه کسانی هستند؟ (آیه ۹۶ بقره) / صفحه ۱۵۰

۲۶۰- حقیقت مرگ چیست؟ (آیه ۱۹ ق) / صفحه ۱۵۱

۲۶۱- آیا پرسش هر سوالی مورد تایید اسلام است؟ (آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ مائده) / صفحه ۱۵۶

۲۶۲- با توجه به اینکه تنها راه نجات انسان اسلام و مذهب شیعه است پس تکلیف افرادی که توانایی شناسایی اسلام و مذهب شیعه و عمل به آن را ندارند چیست و آیا آنها به سعادت نمی رسند؟ (آیه ۹۷ الی ۹۹ نساء) / صفحه ۱۶۰

۲۶۳- آیا روح انسان بعد از مرگ باقی می ماند؟ سرنوشت آن چیست؟ (آیه ۱۶۹ الی ۱۷۱ آل عمران- آیه ۹۹ و ۱۰۰ مومنون) / صفحه ۱۶۲

۲۶۴- به چه دلیل اسلام آئین جهانی است؟ (آیه ۲۸ سبا- آیه ۹۲ انعام) / صفحه ۱۶۶

۲۶۵- گناهکار در قیامت حاضر است برای نجات خودش چه کاری انجام دهد؟ (آیه ۱۱ الی ۱۴ معارج) / صفحه ۱۷۰

۲۶۶- عاقبت اشاعه فحشا چیست؟ (آیه ۱۹ نور) / صفحه ۱۷۱

۲۶۷- آیا سعادت و شقاوت افراد ذاتی است؟ (آیه ۱۰۵ الی ۱۰۸ هود) / صفحه ۱۷۵

۲۶۸- چه چیزی پاداش صدقات و انفاق را از بین می برد؟ (آیه ۲۶۴ بقره) / صفحه ۱۷۹

۲۶۹- آیا پیامبر اسلام قبل از نبوت اهل ایمان بود و چه آئینی داشت؟ (آیه ۵۲ شوری) / صفحه ۱۸۰

۲۷۰- فلسفه احترام به عهد و پیمان چیست و آیا انسان باید به عهد و پیمان با کفار عمل کند؟ (آیه ۹۱ و ۹۲ نحل- آیه ۱ مائده) / صفحه ۱۸۳

۲۷۱- چرا راهنمایی انبیاء و اولیاء در گروهی از مردم اثر ندارد و علت عدم قدرت تشخیص آن گروه چیست؟ (آیه ۶۳ فرقان)/ صفحه ۱۸۷

۲۷۲- طریقه برخورد با انسانهای جاهل چگونه است؟ (آیه ۶ و ۷ بقره) / صفحه ۱۸۸

۲۷۳- آیا انسان مختار است یا مجبور؟ (آیه ۳ و ۳۰ انسان) / صفحه ۱۹۰

۲۷۴- آیا رجعت واقعیت دارد؟ (آیه ۸۳ نمل) / صفحه ۱۹۲

۲۷۵- تا چه حد انسان می تواند از پدر ، مادر ، دوستان و خویشاوندان خود پیروی نموده و از آنها حمایت کند؟ و در چه اموری می تواند با آنها تعاون و همکاری نماید؟ (آیه ۸ عنکبوت- آیه ۱۵ لقمان- آیه ۱۳۵ نساء- آیه ۲ مائده) / صفحه ۱۹۷

۲۷۶- چه عمل گناهکار بدتر از گناه است؟ (آیه ۱۱ فتح) / صفحه ۲۰۳

۲۷۷- نتیجه دوستی افراد با ایمان با کافران و اطاعت از آنها چیست و با کدام گروه از آنها می توان دوستی کرد؟ (آیه ۲۸ و ۱۴۹ آل عمران- آیه ۸ و ۹ ممتحنه) / صفحه ۲۰۶

۲۷۸- چه کنیم که دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند؟ (آیه ۳۴ فصلت) / صفحه ۲۰۷

۲۷۹- شرط رسیدن به سعادت جاوید چیست؟ (آیه ۱۸ الی ۲۱ اسراء) / صفحه ۲۰۸

۲۸۰- فرشتگان چگونه موجوداتی هستند؟ (آیه ۱ فاطر) / صفحه ۲۱۱

۲۸۱- در پایان جهان چه چیزهایی فانی می شوند و آیا می شود نام کسانی را همراه نام خدا برد؟ (آیه ۸۸ قصص) / صفحه ۲۱۶

۲۸۲- روزی به دست کیست؟ آیا روزی هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده و خواه ناخواه به او می رسد؟ یا اینکه باید به دنبال آن رفت؟ (آیه ۳۷ روم- آیه ۶ هود) / صفحه ۲۱۹

۲۸۳- شرط پیروزی چیست و چه کسانی پیروز می شوند؟ (آیه ۵۵ و ۵۶ مائده) / صفحه ۲۲۴

- ۲۸۴- آیا دنیا و آخرت با یکدیگر تضاد دارند؟ (آیه ۱۸ اسراء) / صفحه ۲۲۶
- ۲۸۵- در قرآن علم زمان مرگ و سرزمین مردن را مخصوص خداوند می داند پس چگونه بعضی ائمه اطهار و بعضی از اولیاء الهی زمان و مکان مرگ خود را خبر داده اند؟ (آیه ۳۴ لقمان) / صفحه ۲۲۹
- ۲۸۶- چه زمانی یهود و نصاری از مسلمانان راضی می شوند و دست از توطئه و ظلم و ستم بر می دارند؟ (آیه ۱۲۰ بقره) / صفحه ۲۳۲
- ۲۸۷- قتل یک انسان و یا نجات یک انسان مساوی با چه عملی است؟ چرا؟ (آیه ۳۲ مائده) / صفحه ۲۳۳
- ۲۸۸- آیا میانه روی در انفاق با ایثار تضاد دارد؟ (آیه ۲۹ اسراء) / صفحه ۲۳۶
- ۲۸۹- حق اختیار پیامبر نسبت به مردم تا چه حد است؟ (آیه ۶ احزاب) / صفحه ۲۳۷
- ۲۹۰- آیا کسانی که دنیا را می طلبند به آن می رسند؟ (آیه ۲۰ شوری) / صفحه ۲۴۰
- ۲۹۱- آیا طلب آموزش برای مشرکان جایز است و اگر جایز نیست چرا ابراهیم (ع) برای آزر طلب آموزش کرد؟ (آیه ۱۱۳ و ۱۱۴ توبه) / صفحه ۲۴۳
- ۲۹۲- آیا در قیامت کسی بار گناه دیگری را به دوش می کشد؟ و آیا اعمال نیک دیگران برای ما مفید است؟ (آیه ۲۵ نحل- آیه ۱۶۴ انعام) / صفحه ۲۴۴
- ۲۹۳- عزت چیست و مخصوص چه کسانی است؟ (آیه ۱۰ فاطر- آیه ۸ منافقون) / صفحه ۲۵۱
- ۲۹۴- شرط قبولی اعمال صالح چیست و آیا ثواب اعمال زن و مرد با یکدیگر برابر است؟ (آیه ۱۲۴ نساء- آیه ۹۷ نحل) / صفحه ۲۵۴
- ۲۹۵- آیا می شود هم دوستان خدا را دوست داشت و هم دشمنان خدا را؟ (آیه ۴ احزاب) / صفحه ۲۵۷
- ۲۹۶- شرط قبولی اعمال صالح چیست؟ (آیه ۹۴ انبیاء) / صفحه ۲۵۹

- ۲۹۷- موضع اسلام در برابر مسأله مال و ثروت چیست ؟ تا چه حد ثروت اندوزی از دیدگاه اسلام جایز است و بهترین ثروت کدام ثروت است؟ (آیه ۸۲ قصص- آیه ۳۴ و ۳۵ توبه- آیه ۸۶ هود) / صفحه ۲۶۰
- ۲۹۸- عامل اصلی پیروزی بر دشمن در میدان جنگ چیست؟ آیا عامل پیروزی تعداد نفرات و قدرت نظامی است؟ (آیه ۶۵ و ۶۶ انفال) / صفحه ۲۶۸
- ۲۹۹- به چه دلیل پیامبر اسلام چندین همسر اختیار نمودند؟ (آیه ۵۰ احزاب) / صفحه ۲۷۲
- ۳۰۰- بهترین توشه برای انسان چیست؟ (آیه ۱۹۷ بقره) / صفحه ۲۷۵
- ۳۰۱- آیا سجده برای غیر خدا جایز است و اگر جایز نیست چرا برادران یوسف و حضرت یعقوب برای یوسف سجده کردند؟ (آیه ۱۰۰ یوسف) / صفحه ۲۷۶
- ۳۰۲- دگرگون کردن ظاهر گناه و به اصطلاح کلاه شرعی درست کردن چه عاقبتی دارد؟ (آیه ۱۶۳ الی ۱۶۶ اعراف) / صفحه ۲۷۸
- ۳۰۳- به چه دلیل خداوند انسانها را مختلف آفرید و ملاک برتری بین انسان ها چیست ؟ حقیقت تقوی چیست؟ (آیه ۳۷ سبأ- آیه ۱۳ حجرات) / صفحه ۲۸۱
- ۳۰۴- راه شناخت حق از باطل چیست؟ باطل چگونه به وجود می آید؟ ویژگی های آن چیست و چرا نابود شدنی است؟ (آیه ۱۷ رعد) / صفحه ۲۹۰
- ۳۰۵- با اینکه سواد داشتن یک نوع کمال است به چه علت پیامبر اسلام امی بود؟ (آیه ۴۸ عنکبوت) / صفحه ۲۹۶
- ۳۰۶- رابطه دین و سیاست چیست و آیه پیامبران از خود ارث به یادگار می گذارند ؟ (آیه ۱۶ نمل) / صفحه ۲۹۹
- ۳۰۷- مراحل نفس چیست و کدام نفس انسان را به گناه می کشاند؟ (آیه ۵۳ یوسف) / صفحه ۳۰۶
- ۳۰۸- بهشت آدم کدام بهشت بود؟ (آیه ۳۶ بقره) / صفحه ۳۰۸

۳۰۹- آیا انسان ذاتاً عاجول، بخیل و ناسپاس است ؟ بلای شتابزدگی چیست؟ (آیه ۶ عادیات - آیه ۱۱ اسراء) / صفحه ۳۱۰

۳۱۰- غنا چیست و چرا در اسلام تحریم شده است؟ (آیه ۶ لقمان) / صفحه ۳۱۴

۳۱۱- کدام تجارت است که انسان را از عذاب دردناک نجات می دهد ؟ (آیه ۱۰ الی ۱۳ صف) / صفحه ۳۲۳

۳۱۲- رابطه بین اعمال انسان و پاداش و کیفر آن چگونه است؟ (آیه ۳۰ آل عمران) / صفحه ۳۲۴

۳۱۳- آیا فال نیک و بد حقیقت دارد؟ (آیه ۱۳۱ اعراف) / صفحه ۳۲۷

۳۱۴- آیا امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عقلی است؟ آیا وظیفه ای است برای عموم مردم و یا یک گروه خاصی از مردم ؟ آیا امر به معروف و نهی از منکر کردن موجب سلب آزادی و یا ایجاد هرج و مرج نمی شود؟ (آیه ۱۰۴ آل عمران) / صفحه ۳۳۰

۳۱۵- شرایط انفاق در راه خدا چیست؟ (آیه ۱۱ حدید) / صفحه ۳۳۴

۳۱۶- بهترین لباس چه لباسی است؟ (آیه ۱۲۶ اعراف) / صفحه ۳۳۶

۳۱۷- چه کنیم که خداوند نعمت روشن بینی را به ما بدهد که در شبهات به گمراهی نیافتیم و همواره راه صحیح را انتخاب نمائیم ؟ عامل زنگار قلب انسان و عدم درک حقایق چیست ؟ (آیه ۲۸ حدید- آیه ۲۹ انفال- آیه ۱۱ الی ۱۴ مطففین) / صفحه ۳۳۷

۳۱۸- کسی که امید به رحمت خدا و رستاخیز دارد چه کسی را باید الگوی زندگی خود قرار دهد؟ منظور از ذکر کثیر چیست؟ (آیه ۲۱ احزاب) / صفحه ۳۴۴

۳۱۹- مجازات سارق و شرایط آن چیست؟ آیا مجازات تعیین شده در اسلام خشونت آمیز نیست؟ (آیه ۳۸ مائده) / صفحه ۳۴۷

۳۲۰- نقشه شیطان برای فریب وجدان و از بین بردن سد اعتقادات مذهبی برای انجام گناه چیست؟
(آیه ۹ یوسف)/ صفحه ۳۵۱

۳۲۱- نیکی ها و بدی هایی که به انسان می رسد از جانب چه کسی است؟ (آیه ۷۸ و ۷۹ نساء)
/ صفحه ۳۵۲

۳۲۲- رستگار واقعی کیست؟ (آیه ۸ الی ۱۱ شمس) / صفحه ۳۵۵

۳۲۳- آیا گناه و ثواب انسانها با شخصیت نسبت به دیگران متفاوت است؟ (آیه ۳۰ الی ۳۱ احزاب)
/ صفحه ۳۵۶

۳۲۴- برای انجام کارهای مهم اجتماعی باید از چه نیرویی کمک گرفت؟ (آیه ۱ الی ۵ مزمل) / صفحه
۳۵۹

۳۲۵- چه عاملی باعث می شود انسان آیات الهی را تکذیب کند؟ (آیه ۱۰ روم) / صفحه ۳۶۱

۳۲۶- آیا در مقابل نامحرم چشم های خود را باید بست؟ (آیه ۳۰ نور) / صفحه ۳۶۲

۳۲۷- چرا قرآن به صورت تدریجی بر پیامبر نازل شد؟ (آیه ۳۲ فرقان) / صفحه ۳۶۳

۳۲۸- مومن واقعی کیست؟ (آیه ۶۵ نساء) / صفحه ۳۶۶

۳۲۹- هدف از آفرینش انسان چیست؟ (آیه ۷ و ۸ کهف- آیه ۲ ملک- آیه ۵۶ الی ۵۸ ذاریات) / صفحه ۳۶۷

۳۳۰- روز قیامت چه مقدار طول می کشد؟ (آیه ۵ سجده- آیه ۴ معارج) / صفحه ۳۸۰

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

((... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ (آیه ۸۹ نحل)))

(... و بر تو این کتاب را نازل کردیم که روشنگر هر چیز است و مایه ی هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.)

با توجه به اینکه امروز رویکرد دشمنان اسلام و قرآن، گسترش جنگ نرم و مبارزه با اعتقادات مردم مسلمان بویژه نسل جوان می باشد و در این راه تلاش های گسترده ای در ترویج و گسترش عرفان های انحرافی و مکاتب الحادی در جامعه اسلامی دارد و می کوشد با ایجاد سوالات ، شبهات و فتنه های اعتقادی و مذهبی در این جنگ به پیروزی برسد . بر ما لازم است که برای نجات از طوفان فتنه ها و رسیدن به سعادت ابدی به قرآن پناه ببریم .

زیرا قرآن نوری است که در تاریکی های فتنه و گمراهی، انسان را هدایت می کند و معجونی شفا بخش و مایه رحمت برای اهل ایمان است. همانطور که پیامبر (ص) فرمودند:

" اذا التبتست علیکم الفتن قطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن ... "(وسائل الشیعه ج ۶ ص ۱۷۱)

(هرگاه مسائل و امور (جامعه) بر شما (حق را) همچون پاره شب تاریک پوشاند، بر شما باد (به مراجعه و عمل) به قرآن.)

و امیر مومنان علی(ع) نیز فرمودند:

" سمعت رسول الله (ص) یقول: اتانی جبرئیل ، فقال: یا محمد، سیکون فی امتک فتنه ، قلت : فما المخرج منها؟؟ ؟ قال : کتاب الله، فیه بیان ما قبلکم من خبر، و خبر ما بعدکم، حکم ما بینکم ... "(بحار الانوار جلد ۹۲ ص ۲۴)

(شنیدم پیامبر(ص) می گوید: جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای محمد به زودی در امت تو فتنه می شود.گفتم : چه چیزی موجب رهایی از آن می شود؟ (جبرئیل) گفت: کتاب خدا(قرآن) که در آن خبر گذشته و آینده و حکم (دستور لازم) میان شما موجود است.)

همچنین امیر مومنان علی (ع) در مورد قرآن فرمودند: همانا خداوند سبحان ،کسی را به چیزی چون قرآن پند نداده است ،که قرآن ریسمان استوار خدا و وسیله ایمنی بخش است . در قرآن بهار دل، و چشمه های دانش است ، برای قلب جلایی جز قرآن نتوان یافت ،بخصوص در جامعه ای که بیداردلان در گذشته و غافلان و تغافل کنندگان حضور دارند.(نهج البلاغه خطبه ۱۷۶).

کتاب سراج نمونه در سه جلد با پاسخ به ۳۳۰ سوال در زمینه های مختلف با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه سعی بر آن دارد ، ضمن پاسخگویی به بخشی از سوالات مطرح شده در جامعه، وسیله ای برای انتقال مفاهیم قرآنی و انس بیشتر با این کتاب نورانی باشد. امید است که مجموعه حاضر موجب خشنودی خداوند سبحان و مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد.

والسلام علی من اتبع الهدی

جلال نبی

رمضان المبارک ۱۴۳۶ هجری قمری

تیر ماه ۱۳۹۴ هجری شمسی

۲۲۱- با توجه به اینکه محتوای قرآن پیوند با حوادث مختلف زندگی پیامبر ص و مسلمانان در طول ۲۳ سال دارد با اینحال چگونه قرآن به طور کامل در شب قدر نازل شده است؟ و آیا در شب قدر مقدرات مردم مشخص می شود؟

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (آیه ۲ دخان)

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ (آیه ۳ دخان)

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (آیه ۴ دخان)

أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (آیه ۵ دخان)

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (آیه ۶ دخان)

۲- سوگند به این کتاب آشکار.

۳- که ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم، ما همواره انذار کننده بوده ایم.

۴- در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم می گردد.

۵- فرمانی بود از ناحیه ما، ما (محمد " ص " را) فرستادیم.

۶- اینها همه بخاطر رحمتی است از سوی پروردگارت که او شنونده و داناست.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۱۴۸

...نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن

۱- می دانیم قرآن در طی بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر نازل شده است، و از این گذشته محتوای قرآن محتوایی است که ارتباط و پیوند با حوادث مختلف زندگی پیامبر ص و مسلمانان در طول این ۲۳ سال دارد که اگر از آن بریده شود نامفهوم خواهد بود.

با اینحال چگونه قرآن به طور کامل در شب قدر نازل شده است؟

در پاسخ این سؤال بعضی قرآن را به معنی آغاز نزول قرآن تفسیر کرده‌اند، بنا بر این مانعی ندارد که آغاز آن در شب قدر باشد، و دنبال آن در طول ۲۳ سال.

ولی چنان که گفتیم این تفسیر با ظاهر آیه مورد بحث و آیاتی دیگر از قرآن مجید سازگار نیست.

برای یافتن پاسخ این سؤال باید توجه داشت که از یک سو در آیه می‌خوانیم "قرآن در ليله مبارکه نازل شده است".

از سوی دیگر در آیه ۱۸۵ سوره بقره آمده است شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۱۴۹

فِيهِ الْقُرْآنُ

"ماه رمضان را روزه بدارید، ماهی که قرآن در آن نازل شده است".

و از سوی سوم در سوره قدر می‌خوانیم: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ "ما آن را در شب قدر نازل کردیم".

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که آن شب مبارکی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده شب قدر در ماه مبارک رمضان است.

از این که بگذریم از آیات متعددی استفاده می‌شود که پیامبر ص قبل از نزول تدریجی قرآن از آن آگاهی داشت، مانند آیه ۱۱۴ سوره طه و لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ: "پیش از آنکه وحی در باره قرآن بر تو نازل شود نسبت به آن عجله مکن".

و در آیه ۱۶ سوره قیامه آمده است: لَا تُخْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ

"زبان خود را برای عجله به قرآن حرکت مده".

از مجموع این آیات می‌توان نتیجه گرفت که قرآن دارای دو نوع نزول بوده است: اول "نزول دفعی" و جمعی که یک جا از سوی خداوند بر قلب پاک پیامبر ص در ماه رمضان و شب قدر نازل گردیده، دوم "نزول تدریجی" که بر حسب شرائط و حوادث و نیازها در طی ۲۳ سال نازل شده است.

شاهد دیگر این سخن اینکه در بعضی از آیات قرآن تعبیر به "انزال" و در بعضی دیگر تعبیر به "نزول" شده است، از پاره‌ای از متون لغت استفاده می‌شود که "تنزیل" معمولاً در مواردی گفته می‌شود که چیزی تدریجاً نازل شود و به صورت پراکنده و تدریجی، اما "انزال" مفهوم وسیعی دارد که هم نزول تدریجی را شامل می‌شود و هم نزول دفعی را.

و جالب اینکه در تمام آیات فوق که سخن از نزول قرآن در شب قدر و ماه مبارک رمضان است تعبیر به "انزال" شده که با "نزول دفعی" هماهنگ است، در حالی

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۱۵۰

که در موارد دیگری که سخن از "نزول تدریجی" در میان است تنها تعبیر به "تنزیل" شده است.

اما این "نزول دفعی" بر قلب پیامبر ص چگونه بوده؟ آیا به شکل همین قرآن فعلی با آیات و سوره‌های مختلف؟

یا مفاهیم و حقایق آنها به صورت فشرده و جمعی؟

دقیقا روشن نیست، همین قدر از قرائن فوق می‌فهمیم که یک بار این قرآن در یک شب بر قلب پاک پیامبر ص نازل شده است و یک بار تدریجی در ۲۳ سال.

شاهد دیگر برای این سخن اینکه تعبیر به قرآن در آیه فوق ظهور در مجموع قرآن دارد، درست است که واژه "قرآن" به "کل" و "جزء" آن هر دو اطلاق می‌شود، ولی نمی‌توان انکار کرد که ظاهر این کلمه به هنگامی که قرینه دیگری همراه آن نباشد مجموع قرآن است، و اینکه بعضی آیه مورد بحث را به آغاز نزول قرآن تفسیر کرده‌اند، و گفته‌اند نخستین آیات قرآن در ماه رمضان و شب قدر نازل شده، خلاف ظاهر آیات است.

و از آن ضعیفتر قول کسانی است که می‌گویند: چون سوره حمد که عصاره و خلاصه‌ای از مجموع قرآن است در شب قدر نازل شده، تعبیر به **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** گردیده است! تمام این احتمالات مخالف ظاهر آیات است، چرا که ظاهر آن این است که تمام قرآن در شب قدر نازل شده.

تنها چیزی که در اینجا باقی می‌ماند این است که در روایات متعددی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق و امام ابو الحسن (موسی بن جعفر) ع نقل شده می‌خوانیم که در تفسیر **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ** فرمودند:

هی لیلۃ القدر، انزل الله عز و جل القرآن فیها الی البیت المعمور جملة واحدة، ثم نزل من البیت المعمور علی رسول الله (ص) فی طول عشرين سنة:

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۱۵۱

" منظور از این شب مبارک شب قدر است که خداوند همه قرآن را یک جا در آن شب به " بیت المعمور " نازل کرد، سپس در طول بیست سال از " بیت المعمور " بر رسول الله تدریجا نازل فرمود (توجه داشته باشید که در اینجا نیز در مورد نزول دفعی تعبیر به " انزل " و در مورد نزول تدریجی تعبیر به " نزل " شده است) .

در اینکه " بیت المعمور " کجا است در روایات متعددی که شرح آن به خواست خدا در ذیل آیه ۴ سوره طور خواهد آمد تصریح شده است که خانه‌ای است به محاذات خانه کعبه در آسمانها که عبادتگاه فرشتگان است، و هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند، و تا قیامت به آن باز نمی‌گردند.

ولی در اینکه " بیت المعمور " در کدام آسمان است؟ روایات مختلف است، در بسیاری از آنها آسمان چهارم، و در بعضی آسمان نخست (آسمان دنیا) و در بعضی آسمان هفتم آمده است. در حدیثی که مرحوم طبرسی در " مجمع البیان " در تفسیر سوره طور از علی ع نقل کرده چنین می‌خوانیم:

هو بیت فی السماء الرابعة بحیال الکعبه معمرۃ الملائکۃ بما یکون منها فیه من العبادۃ، و یدخله کل یوم سبعون الف ملک ثم لا یعودون الیه ابدًا:

" آن خانه‌ای است در آسمان چهارم در مقابل کعبه که فرشتگان با عبادت خود آن را معمور و آباد می‌کنند، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند و تا ابد به آن باز نمی‌گردند! .

ولی در هر حال نزول قرآن در شب قدر بطور کامل به بیت المعمور هرگز

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۱۵۲

منافات با آگاهی پیامبر ص از آن ندارد چرا که او را به لوح محفوظ که مکنون علم خدا است راه نیست، امام به عوالم دیگر آگاهی دارد.

و به تعبیر دیگر آنچه از آیات گذشته استفاده کردیم که قرآن دو بار بر پیامبر ص نازل شده یک بار " نزول دفعی " در شب قدر، و بار دیگر " نزول تدریجی " در طول ۲۳ سال منافاتی با حدیث فوق که می‌گوید در شب قدر بر بیت- المعمور نازل شد ندارد. چرا که قلب پیغمبر از " بیت المعمور " آگاه است.

با توجه به آنچه در پاسخ این سؤال گفته شد پاسخ سؤال دیگری که می‌گوید: اگر قرآن در شب قدر نازل شده پس چگونه طبق روایات مشهور آغاز بعثت پیغمبر در ۲۷ ماه رجب صورت گرفته است؟ روشن گردید.

زیرا نزول آن در ماه رمضان جنبه جمعی داشته، در حالی که نزول اولین آیات در ۲۷ رجب مربوط به نزول تدریجی آن است و به این ترتیب مشکلی از این نظر پیش نمی‌آید.

آیه بعد توصیف و توضیحی است برای شب قدر، می‌گوید: " شب قدر شبی است که هر امری از امور بر طبق حکمت الهیه تفصیل و تبیین می‌شود " (فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ).

تعبیر به " یفرق " اشاره به این است که همه امور و مسائل سرنوشت‌ساز در آن شب مقدر می‌شود، و تعبیر به " حکیم " بیانگر استحکام این تقدیر الهی و تغییر ناپذیری و حکیمانه بودن آن است، منتها این صفت در قرآن معمولاً برای خدا ذکر می‌شود ولی توصیف امور دیگر به آن از باب تاکید است .

این بیان هماهنگ با روایات بسیاری است که می‌گو

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۱۵۳

یک سال همه انسانها تعیین می‌گردد، و ارزاق، و سرآمد عمرها، و امور دیگر، در آن شب تفریق و تبیین می‌شود....

۲۲۲- وسائل وسوسه گری شیطان چیست؟

وَ اسْتَغْزَرْنَا مِنْ اسْتَطْعَتِ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ وَ شَارَكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عِذَّهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (آیه ۶۴ اسراء)

۶۴- هر کدام از آنها را می‌توانی با صدای خودت تحریک کن، و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار، و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی، و آنها را با وعده‌ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده‌ای نمی‌دهد.

إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا (آیه ۶۵ اسراء)

۶۵- (اما بدان) تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من پیدا نخواهی کرد (و آنها هیچگاه به دام تو گرفتار نمی‌شوند همین قدر کافی است پروردگارت حافظ آنها باشد).

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۸۴

...گر چه در آیات فوق، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدیدآمیز به او می‌گوید هر چه از دستت ساخته است بکن و با وسائل گوناگون به اغوای بنی آدم برخیز، ولی در واقع هشدار است به همه انسانها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسائل وسوسه‌های او آگاه شوند.

جالب اینکه قرآن در آیه فوق به چهار بخش مهم و اصولی از این وسائل، اشاره می‌کند و به انسانها می‌گوید که از چهار طرف مراقب خویش باشند:

الف: برنامه‌های تبلیغاتی- جمله وَ اسْتَغْزَرْنَا مِنْ اسْتَطْعَتِ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ که بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نغمه‌های هوس‌انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند معنی وسیعی دارد که هر گونه تبلیغات گمراه کننده را که در آن از وسائل صوتی و سمعی استفاده می‌شود شامل می‌گردد.

به این ترتیب نخستین برنامه شیطان، استفاده از این وسائل است.

این مساله مخصوصا در دنیای امروز که دنیای فرستنده‌های رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است، از هر زمانی روشنتر و آشکارتر است، چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان بر این وسیله مؤثر تکیه دارند، و بخش عظیمی از سرمایه‌های خود را در این راه مصرف می‌کنند، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی و استقلال و ایمان و تقوی است منحرف سازند و به صورت بردگانی بی اراده و ناتوان درآورند.

ب: استفاده از نیروی نظامی - این منحصر به عصر و زمان ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه‌های نفوذ به قدرت نظامی متوسل می‌شوند، همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جباران و ستمگران جهان بوده است، آنها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلح خود فریاد می‌زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت سرسختانه، آزادی و استقلال خویش را بازیابند گسیل

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۸۵

می‌دارند، و حتی در عصر خود می‌بینیم برنامه گسیل سریع که درست همان مفهوم "اجلاب" را دارد تنظیم کرده‌اند، به این ترتیب که پاره‌ای از قدرتهای جهانخوار غرب نیروی ویژه‌ای، آماده ساخته‌اند که بتوانند آن را در کوتاهترین مدت در هر منطقه‌ای از جهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد اعزام کنند و هر جنبش حق طلبانه‌ای را در نطفه خفه نمایند.

و قبل از وصول این لشکر سریع، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده‌اند آماده می‌سازند.

غافل از اینکه خداوند به بندگان راستینش در همین آیات وعده داده است که شیطان و لشکر او هرگز بر آنها سلطه نخواهند یافت!

ج: برنامه‌های اقتصادی و ظاهرا انسانی - یکی دیگر از وسائل مؤثر نفوذ شیطان از طریق شرکت در اموال و نفوس است، باز در اینجا می‌بینیم بعضی از مفسران شرکت در اموال را منحصر به معنی "ربا"، و شرکت در اولاد را فقط به معنی فرزندان نامشروع دانسته‌اند در حالی که این دو کلمه معنی بسیار وسیعتری دارد که همه اموال حرام و فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می‌شود.

مثلا در عصر و زمان خود می‌بینیم که شیاطین جهانخوار، مرتبا پیشنهاد سرمایه‌گذاری و تاسیس شرکتها و ایجاد انواع کارخانه‌ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می‌کنند، و زیر پوشش این شرکتها انواع فعالیتهای خطرناک و مضر را انجام می‌دهند، جاسوسهای خود را به نام کارشناس فنی یا مشاور

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۸۶

اقتصادی و مهندس و تکنیسین به این کشورها اعزام می‌دارند، و با لطائف الحیل آخرین رمق آنها را می‌مکند و از رشد و نمو و استقلال اقتصادی آنها جلوگیری می‌کند.

و نیز از طریق تاسیس مدارس، دانشگاهها، کتابخانه‌ها، بیمارستانها، و جهانگردی در فرزندان آنها شرکت می‌جویند، جمعی را از آنها به سوی خود متمایل می‌سازند، حتی گاهی با کمکهای سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می‌گذارند آنها را به طور کامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می‌کنند، و در افکار آنها شریک می‌شوند.

ایجاد مراکز فساد تحت پوشش ساختن هتلهای بین‌المللی و کلوپهای تفریحات سالم و سینماها و فیلمهای گمراه کننده و مانند آن یکی از رایجترین برنامه‌های مخرب این شیاطین است که نه تنها فحشاء را از این طریق ترویج می‌کنند و عامل فزونی فرزندان نامشروع می‌شوند، بلکه نسلی منحرف سست و بی‌اراده، بی‌خیال و هوسباز از این طریق پرورش می‌دهند، هر اندازه ما در برنامه‌های آنها باریکتر و دقیقتر شویم به عمق خطرات این وسوسه‌های شیطانی آشناتر خواهیم شد.

د: برنامه‌های مخرب روانی - استفاده از وعده‌های مغرور کننده و انواع فریبها و نیرنگها یکی دیگر از برنامه‌های شیطانها است، آنها روانشناسان و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده‌دل و حتی هوشیار تربیت کرده‌اند، گاهی به نام اینکه دروازه تمدن بزرگ در چند قدمی آنها است، و یا اینکه در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت، و یا اینکه نسل آنها نسل نمونه و بی‌نظیری است که می‌تواند در پرتو برنامه‌های آنان به اوج عظمت برسد و امثال این خیالات و پندارها، آنها را سرگرم می‌سازند که همه در جمله " و عدهم " خلاصه می‌شود!

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۸۷

و گاهی به عکس از طریق تحقیر و تضعیف روحیه و اینکه آنها هرگز توانایی مبارزه با قدرتهای عظیم جهانی را ندارند و میان تمدنشان با تمدن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است آنان را از هر گونه تلاش و کوششی باز می‌دارند.

این قصه سر دراز دارد، و طرق نفوذ شیطان و لشکریان او یک راه و دو راه نیست، اینجا است که عباد الله و بندگان راستین خدا با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به دست می‌آورند به جنگ با این شیاطین برمی‌خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی‌دهند و میدانند سر و صدای شیاطین هر قدر زیاد باشد بی محتوا و تو خالی است و با قدرت ایمان و توکل بر خدا بر همه آنها می‌توان پیروز شد و نقشه‌هایشان را نقش بر آب کرد چنان که قرآن می‌گوید وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا: "خداوند بهترین حافظ و نگاهبان و یار و یاور آنها است". ...

۲۲۳- چرا خداوند مواهب مادی در اختیار کفار قرار داده است؟

وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ
(آیه ۳۳ زخرف)

وَلَبُيُوتِهِمْ أَبْوَابٌ وَسُرُرٌ عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ (آیه ۳۴ زخرف)

وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (آیه ۳۵ زخرف)

۳۳- اگر تمکن کفار از مواهب مادی سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد گمراهی شوند ما برای کسانی که کافر می‌شدند خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقفهایی از نقره و نردبانهایی که از آن بالا روند!

۳۴- و برای خانه‌های آنها درها و تختهایی (زیبا و نقره‌گون) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند.

۳۵- و انواع وسائل تجملی، ولی تمام اینها متاع زندگی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۵۸

... ۱- اسلام ارزشهای غلط را درهم می‌شکند.

به راستی تعبیری رساتر از آنچه در آیات فوق آمده برای درهم شکستن ارزشهای دروغین پیدا نمی‌شود، برای دگرگون ساختن جامعه‌ای که محور سنجش شخصیت افراد در آن تعداد شتران، مقدار درهم و دینار، و تعداد غلامان و کنیزان و خانه‌ها و وسائل تجملی است، تا آنجا که تعجب می‌کنند چرا محمد یتیم و از نظر مادی فقیر به نبوت برگزیده شده، اساسی‌ترین کار این است که این چهارچوبهای غلط ارزشی درهم شکسته شود، و بر ویرانه آن ارزشهای اصیل انسانی، تقوی و پرهیزگاری، و علم و دانش، ایثار و فداکاری، شهادت و گذشت بنا شود، در غیر این صورت همه اصلاحات، روبنایی و سطحی، و ناپایدار خواهد بود.

و این همان کاری است که اسلام و قرآن و شخص پیامبر اسلام ص به عالیت‌ترین وجهی انجام داد، و به همین دلیل جامعه‌ای که از عقب افتاده‌ترین و خرافاتی‌ترین جوامع بشری بود در مدتی کوتاه، آن چنان رشد و نمو کرد که در صف اول قرار گرفت.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۵۹

جالب اینکه در حدیثی از پیغمبر گرامی ص در تکمیل این برنامه می‌خوانیم:

لو وزنت الدنيا عند الله جناح بعوضة ما سقى الكافر منها شربة ماء:

"اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا وزن داشت خداوند به کافر حتی یک شربت آب نمی‌نوشانید"

امیر مؤمنان علی ع نیز در "خطبه قاصعه" سخن را در این زمینه به اوج رسانده می‌فرماید:

"موسی بن عمران با برادرش وارد بر فرعون شدند در حالی که لباسهای پشمین در دست داشتند و در دست هر کدام عصای (چوپانی) بود، با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود حکومت و ملکش باقی می‌ماند، و عزت و قدرتش دوام خواهد یافت، اما او گفت: آیا از این دو تعجب نمی‌کنید که با من شرط می‌کنند که بقای ملک و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها دارد، در حالی که فقیر و بیچارگی از سر و وضعشان می‌بارد! (اگر راست می‌گویند) پس چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟"

"این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا، و جمع‌آوری آن، و تحقیر پشمینه‌پوشی گفت."

"اگر خدا می‌خواست به هنگام بعثت پیامبرانش درهای گنجها و معادن طلا و باغهای سبز و خرم را به روی آنان بگشاید می‌گشود، و اگر اراده می‌کرد پرنده‌گان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل می‌داشت، ولی اگر این کار را می‌کرد آزمایش مردم از میان می‌رفت و پاداش و جزای بی‌اثر می‌شد!"

و در قسمت دیگری از هم

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۶۰

" مگر نمی بینید خداوند انسانها را، از زمان آدم تا آخر جهان، با سنگهایی که نه زبانی می رساند و نه سودی، نه می بیند و نه می شنود، آزمایش نموده، این سنگها را خانه مقدس خود (کعبه) قرار داده، و آن را موجب پایداری و قوام مردم ساخته است، آن را در پر سنگلاخ ترین مکانها، و بی گیاه ترین نقاط روی زمین، در تنگنای دره هایی مستقر ساخته، در میان کوه های خشن، شنهای متراکم، چشمه های کم آب، آبادیهای جدا و پر فاصله که هیچ مرکبی به راحتی در آن زندگی نمی کند، و سپس آدم و فرزندان را فرمان داد که به آن سو توجه کنند و آن را مرکز تجمع خود سازند ...".

" اگر خدا می خواست خانه مقدسش و محل انجام مناسک حج را در میان باغها و نهرها و زمینهای هموار و پر درخت و آباد که دارای خانه ها و کاخهای بسیار و آبادیهای به هم پیوسته، در میان گندمزارها و باغهای پر گل و گیاه، در میان بستانهای زیبا و سرسبز و پر آب، در وسط باغستانی بهجتزا با جاده های راحت و آباد، قرار دهد، توانایی داشت، ولی در این حالت آزمایش و امتحان ساده تر بود و پاداش و جزا نیز کمتر (و مردم به ارزشهای فریبنده ظاهری مشغول می شدند و از ارزشهای واقعی الهی غافل می گشتند) .

به هر حال اساس انقلاب اسلامی انقلاب ارزشهاست، و اگر مسلمانان امروز در شرائطی سخت و ناگوار تحت فشار دشمنان بیرحم و خونخوار قرار گرفته اند به خاطر همین است که آن ارزشهای اصیل را رها ساخته، بار دیگر ارزشهای جاهلی در میان آنان رونق گرفته است، مقیاس شخصیت مال و مقام دنیا شده، و علم و تقوا و فضیلت را به فراموشی سپرده اند، در زرق و برق مادی فرو رفته، و از اسلام بیگانه شده اند، و تا چنین است باید کفار این خطای بزرگ را بپردازند،

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۶۱

و تا تحول را از ارزشهای حاکم بر وجودشان شروع نکنند مشمول الطاف الهی نخواهند شد که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (رعد - ۱۱).

۲- پاسخ به یک سؤال

با مطالعه آیات فوق پیرامون تحقیر شدید زینتهای ظاهری، و ثروت و مقام مادی، این سؤال مطرح می‌شود که پس چرا قرآن مجید در جای دیگر می‌گوید:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَذَلِكَ نَفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ:

" بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و طیبات را حرام کرده است؟ بگو: اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص برای آنها خواهد بود، اینچنین آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند شرح می‌دهیم " (اعراف- ۳۲).

یا در جای دیگر می‌فرماید: يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ:

" ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد بگیرید " (اعراف- ۳۱).

چگونه این دو گروه از آیات با هم سازگار است؟! در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که هدف در آیات مورد بحث شکستن ارزشهای دروغین است، هدف این است که مقیاس شخصیت انسانها را ثروت و زینت آنها نشمارند، نه اینکه امکانات مادی بد چیزی است، مهم این است که به آنها به صورت یک ابزار نگاه شود نه یک هدف متعالی و نهایی.

وانگهی اینها در صورتی ارزش دارد که در حد معقول و شایسته و خالی از هر گونه اسراف و تبذیر باشد، نه ساختن کاخهایی از طلا و نقره و گرد آوردن

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۶۲

زینتهای انبوهی از سیم و ز را! و از اینجا روشن می‌شود که نه بهره‌مند بودن گروهی از کفار و ظالمان از این مواهب مادی دلیل بر شخصیت آنها است، و نه محروم بودن مؤمنان از آن، و نه استفاده از این امور در حد معقول، به صورت یک ابزار، ضرری به ایمان و تقوای انسان می‌زند، و این است تفکر صحیح اسلامی و قرآنی.

۲۲۴- به چه دلیل نیاز به حکومت اسلامی است و باید بر اساس دین حکم کرد؟

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (آیه ۴۴ مائده)

۴۴- ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود و پیامبران که تسلیم در برابر فرمان خدا بودند، با آن، برای یهودیان حکم می‌کردند و (همچنین) علماء و دانشمندان به این کتاب الهی که به آنها سپرده شده بود و بر آن گواه بودند، داوری می‌نمودند، بنا بر این (از داوری کردن بر طبق آیات الهی) از مردم نه‌راسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند کافرنند.

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (آیه ۴۵ مائده)

۴۵- و بر آنها (بنی اسرائیل) در آن (تورات) مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان، می‌باشد، و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند) کفار (گناهان) او محسوب می‌شود، و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند ستمگر است.

وَ لِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (آیه ۴۷ مائده)

۴۷- به اهل انجیل (پیروان مسیح) گفتیم باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند فاسق هستند

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (آیه ۴۸ مائده)

۴۸- و این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و حافظ و نگاهبان آنها است، بنا بر این بر طبق احکامی که خدا نازل کرده در میان آنها حکم کن، و از هوا و هوسهای آنها پیروی مکن، و از احکام الهی روی مگردان، ما برای هر کدام از شما آئین و طریقه روشنی قرار دادیم و اگر

خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرار می‌داد ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بيازمايد (و استعدادهاي شما را پرورش دهد) بنا بر اين بکوشيد و در نيکيها به يکديگر سبقت جوييد، بازگشت همه شما به سوي خدا است و از آنچه در آن اختلاف کرده‌ايد به شما خبر خواهد داد!

وَأَن احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (آیه ۴۹ مائده)

۴۹- و باید در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده حکم کنی و از هوسهای آنان پیروی مکن و بر حذر باش که مبادا تو را از بعضی احکامی که خدا بر تو نازل کرده منحرف سازند، و اگر آنها (از حکم و داوری تو) روی گردانند بدان خداوند می‌خواهد آنها را بخاطر پاره‌ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند.

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (آیه ۵۰ مائده)

۵۰ - آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند، و چه کسی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می‌کند؟

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (آیه ۶۰ نساء)

۶۰- آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند طاغوت و حکام باطل را به داوری بطلبند با اینکه به آنها دستور داده شده به طاغوت کافر شوند، و شیطان می‌خواهد آنها را شدیداً گمراه کند (و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند).

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۴۶

... آنها که داوری به باطل می‌کنند "طاغوت" هستند، زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته‌اند، در حدیثی نیز از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

الطاغوت كل من يتحاكم اليه من يحكم بغير الحق

یعنی هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند، طاغوت است.

آیه فوق مسلمانانی را که برای داوری به نزد حکام می‌رفتند ملامت می‌کند، و می‌گوید: "ای پیامبر! آیا نمی‌بینی کسانی را که خود را مسلمان می‌پندارند و می‌گویند به تمام کتب آسمانی که بر تو و انبیاء پیشین نازل شده ایمان آوردیم، در عین حال داوری‌های خود را به نزد طاغوت می‌برند، در حالی که به آنها دستور داده شده که هرگز فرمان طاغوت را نبرند"؟! (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ).

سپس قرآن اضافه می‌کند: "مراجعه به طاغوت یک دام شیطانی است که می‌خواهد انسانها را از راه راست به بیراهه‌های دوردستی بیفکند" (وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا).

ناگفته پیداست که آیه فوق همچون سایر آیات قرآن یک حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می‌نماید، و به آنان اخطار می‌کند که مراجعه کردن به حکام باطل، و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه‌هایی پرتاب می‌کند که فاصله آن از حق، بسیار زیاد است، مفسد چنین داوری‌ها در بهم- ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچکس پوشیده نیست، و یکی از عوامل عقب‌گرد اجتماعات محسوب می‌شود.

۲۲۵- فلسفه و اسرار حج چیست؟

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (آیه ۲۷ حج)

۲۷- و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دور (به سوی خانه خدا) بیایند.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۷۶

... این مناسک بزرگ در حقیقت دارای چهار بعد است که هر یک از دیگری ریشه‌دارتر و پر سودتر است:

۱- بعد اخلاقی حج

مهمترین فلسفه حج همان دگرگونی اخلاقی است که در انسانها به وجود می‌آورد، مراسم "احرام" انسان را به کلی از تعینات مادی و امتیازات ظاهری و لباسهای رنگارنگ و زر و زیور بیرون می‌برد، و با تحریم لذائد و پرداختن به خودسازی که از وظائف محرم است او را از جهان ماده جدا کرده و در عالمی از نور و روحانیت و صفا فرو می‌برد، و آنها را که در حال عادی بار سنگین امتیازات موهوم و درجه‌ها و مدالها را بر دوش خود احساس می‌کنند یک مرتبه سبکبار و راحت و آسوده می‌کند.

سپس مراسم دیگر حج یکی پس از دیگری انجام می‌گیرد، مراسمی که علاقه‌های معنوی انسان را لحظه به لحظه با خدایش محکمتر و رابطه او را نزدیکتر و قویتر می‌سازد، او را از گذشته تاریک و گناه‌آلودش بریده و به آینده‌ای روشن و پر از صفا و نور پیوند می‌دهد.

مخصوصاً توجه به این حقیقت که مراسم حج در هر قدم یاد آور خاطرات ابراهیم بت‌شکن، و اسماعیل ذبیح الله، و مادرش هاجر است، و مجاهدتها و گذشتها و ایثارگری آنها را لحظه به لحظه در برابر چشمان انسان مجسم می‌کند، و نیز توجه به اینکه سرزمین مکه عموماً و مسجد الحرام و خانه کعبه و محل طواف خصوصاً یاد آور خاطرات پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ و مجاهدتهای مسلمانان صدر اول است این انقلاب اخلاقی عمیقتر می‌گردد، به گونه‌ای که در هر گوشه‌ای از مسجد الحرام و سرزمین مکه انسان، چهره پیامبر ص و علی ع و سایر

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۷۷

پیشوایان بزرگ را می‌بیند، و صدای آوای حماسه‌های آنها را می‌شنود.

آری اینها همه دست به دست هم می‌دهند و زمینه یک انقلاب اخلاقی را در دلهای آماده فراهم می‌سازند، به گونه‌ای توصیف ناشدنی و رق زندگانی انسان را بر می‌گردانند و صفحه نوینی در حیات او آغاز می‌کنند.

بی جهت نیست که در روایات اسلامی می‌خوانیم: "کسی که حج را به طور کامل انجام دهد

یخرج من ذنوبه کهیئته یوم ولدتہ امہ!

"از گناهان خود بیرون می‌آید همانند روزی که از مادر متولد شده".

آری حج برای مسلمانان یک تولد ثانوی است، تولدی که آغازگر یک زندگی نوین انسانی می‌باشد.

البته احتیاج به یاد آوری ندارد که این برکات و آثار - و آنچه بعداً به آن اشاره خواهیم کرد - نه برای کسانی است که از حج تنها به پوسته‌ای از آن قناعت کرده، و مغز آن را بدور افکنده‌اند و نه برای آنها که حج را وسیله تفریح و سیر و سیاحت و یا تظاهر و ریا و تهیه وسائل مادی شخصی قرار داده و هرگز به روح آن واقف نشده‌اند سهم آنها همان است که به آن رسیده‌اند!

۲- بعد سیاسی حج

به گفته یکی از بزرگان فقه‌های اسلام مراسم حج در عین اینکه خالصترین و عمیقترین عبادات را عرضه می‌کند، مؤثرترین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاسی اسلام است.

روح عبادت، توجه به خدا، و روح سیاست، توجه به خلق خدا است، این دو در حج آن چنان به هم آمیخته‌اند که تار و پود یکپارچه!

حج عامل مؤثری برای وحدت صفوف مسلمانان است.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۷۸

حج عامل مبارزه با تعصبات ملی و نژاد پرستی و محدود شدن در حصار مرزهای جغرافیایی است.

حج وسیله‌ای است برای شکستن سانسورها و از بین بردن خفقانهای نظامهای ظالمانه‌ای که در کشورهای اسلامی حکمفرما می‌شود.

حج وسیله‌ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر، و بالآخره حج، عامل مؤثری است برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین.

و به همین دلیل در آن ایام که حاکمان جبار همچون بنی امیه و بنی عباس بر سرزمینهای مقدس اسلامی حکومت می‌کردند و هر گونه تماس میان قشرهای مسلمان را زیر نظر می‌گرفتند تا هر حرکت آزادی‌بخش را سرکوب کنند، فرا رسیدن موسم حج دریچه‌ای بود به سوی آزادی و تماس قشرهای جامعه بزرگ اسلامی با یکدیگر و طرح مسائل مختلف سیاسی.

روی همین جهت امیر مؤمنان علی ع به هنگامی که فلسفه فرائض و عبادات را می‌شمرد در باره حج می‌گوید:

الحج تقویۃ للدين:

" خداوند مراسم حج را برای تقویت آئین اسلام تشریع کرد ".

بی جهت نیست که یکی از سیاستمداران معروف بیگانه در گفتار پر معنی خود می‌گوید: "وای به حال مسلمانان! اگر معنی حج را نفهمند، و وای به حال دشمنانشان اگر معنی حج را درک کنند!".

و حتی در روایات اسلامی، حج به عنوان جهاد افراد ضعیف شمرده شده، جهادی که حتی پیر مردان و پیر زنان ناتوان با حضور در صحنه آن می‌توانند شکوه و عظمت امت اسلامی را منعکس سازند، و با حلقه‌های تو در توی نمازگزاران

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۷۹

گرد خانه خدا و سر دادن آوای وحدت و تکبیر، پشت دشمنان اسلام را بلرزانند.

۳- بعد فرهنگی:

ارتباط قشرهای مسلمانان در ایام حج می‌تواند به عنوان مؤثرترین عامل مبادله فرهنگی و انتقال فکرها در آید.

مخصوصاً با توجه به این نکته که اجتماع شکوهمند حج، نماینده طبیعی و واقعی همه قشرهای مسلمانان جهان است (چرا که در انتخاب افراد برای رفتن به زیارت خانه خدا هیچ عامل مصنوعی مؤثر نیست و زوار کعبه از میان تمام گروه‌ها، نژادها، زبان‌هایی که مسلمانان به آن تکلم می‌کنند بر خاسته و در آنجا جمع می‌شوند).

لذا در روایات اسلامی می‌خوانیم: یکی از فوائد حج نشر اخبار و آثار رسول الله ص به تمام جهان اسلامی است.

" هشام بن حکم " که از دوستان دانشمند " امام صادق (ع) " است می‌گوید:

از آن حضرت در باره فلسفه حج و طواف کعبه سؤال کردم، فرمود:

ان الله خلق الخلق ... و امرهم بما يكون من امر الطاعة في الدين و مصلحتهم من امر دنياهم فجعل فيه الاجتماع من الشرق و الغرب و ليتعارفوا و لينزع كل قوم من التجارات من بلد الى بلد ... و لتعرف آثار رسول الله (ص) و تعرف اخباره و يذكر و لا ينسى:

" خداوند این بندگان را آفرید ... و فرمان‌هایی در طریق مصلحت دین و دنیا به آنها داد، از جمله اجتماع مردم شرق و غرب را (در آئین حج) مقرر داشت تا مسلمانان به خوبی یکدیگر را بشناسند و از حال هم آگاه شوند، و هر گروهی سرمایه‌های تجاری را از شهری به شهر دیگر منتقل کنند ... و برای اینکه آثار پیامبر ص و اخبار او شناخته شود، مردم آنها را به خاطر آوردند و هرگز فراموش نکنند " .

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۸۰

به همین دلیل در دورانها خفقان باری که خلفا و سلاطین جور اجازه نشر این احکام را به مسلمانان نمی‌دادند آنها با استفاده از این فرصت، مشکلات خود را حل می‌کردند و با تماس گرفتن با ائمه هدی ع و علمای بزرگ دین پرده از چهره قوانین اسلام و سنت پیامبر ص بر می‌داشتند.

از سوی دیگر، حج می‌تواند، مبدل به یک کنگره عظیم فرهنگی شود و اندیشمندان جهان اسلام در ایامی که در مکه هستند گرد هم آیند و افکار و ابتکارات خویش را به دیگران عرضه کنند.

اصولا یکی از بدبختیهای بزرگ این است که مرزهای کشور اسلامی سبب جدایی فرهنگی آنها شود، مسلمانان هر کشور تنها به خود بیندیشند، که در این صورت جامعه واحد اسلامی پاره پاره و نابود می‌گردد، آری حج می‌تواند جلو این سرنوشت شوم را بگیرد.

و چه جالب می‌فرماید: امام صادق ع در ذیل همان روایت هشام بن حکم:

و لو كان كل قوم انما يتكلمون على بلادهم و ما فيها هلكوا، و خربت البلاد، و سقطت الجلب و الارباح و عميت الاخبار ...

" اگر هر قوم و ملتی تنها از کشور و بلاد خویش سخن بگویند و تنها به مسائلی که در آن است بیندیشند همگی نابود می‌گردند و کشورهایشان ویران می‌شود، منافع آنها ساقط می‌گردد و اخبار واقعی در پشت پرده قرار می‌گیرد ".

۴- بعد اقتصادی حج

بر خلاف آنچه بعضی فکر می‌کنند، استفاده از کنگره عظیم حج برای تقویت پایه‌های اقتصادی کشورهای اسلامی نه تنها با روح

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۸۱

حج منافات ندارد بلکه طبق روایات اسلامی یکی از فلسفه آن را تشکیل می‌دهد چه مانعی دارد مسلمانان در آن اجتماع بزرگ، پایه یک بازار مشترک اسلامی را بگذارند، و زمینه‌های مبادلاتی و

تجاری را در میان خود به گونه‌ای فراهم سازند که نه منافعشان به جیب دشمنانشان بریزد، و نه اقتصادشان وابسته به اجانب باشد، که این دنیا پرستی نیست، عین عبادت است و جهاد.

و لذا در همان روایت "هشام بن حکم" از "امام صادق" ع ضمن بیان فلسفه‌های حج صریحا به این موضوع اشاره شده بود که یکی از اهداف حج، تقویت تجارت مسلمانان و تسهیل روابط اقتصادی است.

و در حدیث دیگری از همان امام ع در تفسیر آیه "لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ" (بقره- ۱۹۸) می‌خوانیم که فرمود: منظور از این آیه کسب روزی است

فاذا احل الرجل من احرامه و قضی فلیشتر لیبع فی الموسم:

"هنگامی که انسان از احرام بیرون آید و مناسک حج را بجا آورد در همان موسم حج خرید و فروش کند (و این موضوع نه تنها گناه ندارد بلکه دارای ثواب است).

همین معنی در ذیل حدیثی که از "امام علی بن موسی الرضا" ع بطور مشروح در بیان فلسفه‌های حج وارد شده است آمده و در پایان آن می‌فرماید:

لَيَسْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ.

اشاره به اینکه آیه "لَيَسْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ" هم منافع معنوی را شامل می‌شود و هم منافع مادی را که از یک نظر همه معنوی است.

کوتاه سخن اینکه این عبادت بزرگ اگر بطور صحیح و کامل مورد بهره‌برداری قرار گیرد و زوار خانه خدا در آن ایام که در آن سرزمین مقدس حضور

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۸۲

فعال دارند و دل‌هایشان آماده است از این فرصت بزرگ برای حل مشکلات گوناگون جامعه اسلامی با تشکیل کنگره‌های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی استفاده کنند، این عبادت می‌تواند از هر نظر مشکل‌گشا باشد، و شاید به همین دلیل است که امام صادق ع می‌فرماید:

لا يزال الدين قائما ما قامت الكعبة:

" ما دام که خانه کعبه بر پا است اسلام هم بر پا است " .

و نیز علی ع فرمود: خانه خدا را فراموش نکنید که اگر فراموش کنید هلاک خواهید شد

اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تَلْجُوا فِيهِ مَنَاكِبُ فَانْهَوْا أَنْ تُتَافَكُوا :

" خدا را خدا را، در مورد خانه پروردگارتان، هرگز آن را خالی نگذارید که اگر آن را ترک گوئید مهلت الهی از شما برداشته می شود!" .

و نیز به خاطر اهمیت این موضوع است که فصلی در روایات اسلامی تحت این عنوان گشوده شده است که اگر یک سال مسلمانان بخواهند حج را تعطیل کنند بر حکومت اسلامی واجب است که با زور آنها را به مکه بفرستد ...

۲۲۶- عکس العمل اهل ایمان در مقابل ظلم چیست؟

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (آیه ۳۹ شوری)

۳۹- و آنها که هر گاه ستمی به آنها رسد (تسلیم ظلم نمی‌شوند) و یاری می‌طلبند.

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (آیه ۴۰ شوری)

۴۰- و کیفر بدی مجازاتی همانند آن است، و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است خداوند ظالمان را دوست ندارد.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۶۴

...ناگفته پیداست که در برابر وظیفه "انتصار" در مقابل ستم، دیگران نیز وظیفه یاری کردن دارند، چرا که یاری طلبیدن بدون یاری کردن لغو و بیهوده است، در حقیقت هم مظلوم موظف به مقاومت در برابر ظالم و فریاد بر آوردن است، و هم مؤمنان دیگر موظف به پاسخگویی او هستند، همانگونه که در آیه ۷۲ سوره انفال می‌خوانیم: وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ

"هر گاه آنها از شما برای حفظ دین خود یاری بطلبند بر شما است که آنها را یاری کنید".

این برنامه مثبت و سازنده به ظالمان هشدار می‌دهد که اگر دست به ستم بیالایند مؤمنان ساکت نمی‌نشینند، و در برابر آنها بپا می‌خیزند، و هم به مظلومان اعتماد می‌بخشد که اگر استغاثه کنند دیگران بیاری آنها می‌شتابند.

"ينتصرون" از ماده "انتصار" به معنی یاری طلبیدن است، ولی بعضی آن را به معنی "تناصر" (به یاری یکدیگر شتافتن) تفسیر کرده‌اند، ولی نتیجه هر دو با توجه به توضیحی که دادیم یکی است.

به هر حال وظیفه هر مظلومی این است که اگر به تنهایی قادر بر دفع ظلم و ستم نیست سکوت نکند، و با استفاده از نیروی دیگران به مقابله با ظلم قیام نماید، و وظیفه همه مسلمانان است که به ندای او پاسخ مثبت دهند.

ولی از آنجا که یاری کردن یکدیگر نباید از مسیر عدالت خارج شود، و به انتقام‌جویی، و کینه‌توزی، و تجاوز از حد منتهی گردد، در آیه بعد فوراً آن را مشروط ساخته، می‌افزاید: توجه داشته باشید "کیفر بدی مجازاتی همانند آن است" (وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا).

مبادا به خاطر اینکه بعضی از دوستان شما مورد ستم واقع شده‌اند از حد بگذرانید، و خود مبدل به افراد ظالمی شوید، به خصوص اینکه در جوامعی همچون جامعه عرب در آغاز اسلام احتمال تجاوز از حد به هنگام پاسخ گفتن به ظلم احتمال قابل توجهی بوده، و می‌بایست حساب یاری مظلوم از انتقام‌جویی جدا شود.

البته کار ظالم باید "سیئه" و بدی نامیده شود، اما کیفر او مسلماً "سیئه" نیست، و اگر در آیه از آن تعبیر به "سیئه" شده، در واقع به خاطر قرینه مقابله است، یا اینکه از دیدگاه ظالم که مجازات می‌شود "سیئه" می‌باشد، این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر از آن به "سیئه" به خاطر این است که مجازات آزار و اذیاء است و آزار و اذیاء ذاتاً بد است، هر چند به هنگام قصاص و کیفر ظالم کار خوبی محسوب می‌شود.

این شبیه تعبیری است که در آیه ۱۹۴ سوره بقره آمده است: فَمَنْ اِغْتَدٰی عَلَیْكُمْ فَاِغْتَدُواْ عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اِغْتَدٰی عَلَیْكُمْ وَ اتَّقُواْ اللّٰهَ: "هر کس به شما تعدی کند به مانند آن بر او تعدی کنید، و از خدا بپرهیزید (و زیاده روی نکنید).

ولی به هر حال این تعبیر می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای دستور عفو که در جمله بعد آمده، گویی می‌فرماید: مجازات هر چه باشد یک نوع آزار است، و اگر طرف پشیمان شده باشد شایسته عفو است.

در این گونه موارد عفو کنید چرا که "هر کس عفو و اصلاح کند اجر و

تفسیر

پاداش او بر خداست" (فَمَنْ عَفَا وَ اَصْلَحَ فَاِجْرُهُ عَلٰی اللّٰهِ).

درست است که حقی از او ضایع شده، و در مقابل ظاهراً چیزی نگرفته، اما به خاطر گذشتی که از خود نشان داده، گذشتی که مایه انسجام جامعه و کم شدن کینه‌ها و افزایش محبت و موقوف شدن انتقام‌جویی و آرامش اجتماعی است، خداوند بر عهده گرفته که پاداش او را از فضل بی‌پایانش مرحمت کند، و چه تعبیر جالبی است تعبیر "علی الله": گویی خداوند خود را مدیون چنین کسی می‌داند و می‌گوید اجرش بر عهده من است! و در پایان آیه می‌فرماید: "خداوند قطعاً ظالمان را دوست ندارد" (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).

این جمله ممکن است اشاره به چند نکته باشد:

نخست اینکه دستور عفو به خاطر این است که در صورت قصاص و کیفر گناه انسان نمی‌تواند خود را دقیقاً کنترل کند، و از حد می‌گذراند، و در صف ظالمان قرار می‌گیرد.

دیگر اینکه اگر دستور عفو داده شده نه به معنی دفاع از ظالمان است، چرا که خداوند ظالمان را هرگز دوست نمی‌دارد، بلکه هدف هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی است.

سوم اینکه کسانی شایسته عفوند که از مرکب ظلم پیاده شوند، و از گذشته خود نادم گردند، و در مقام اصلاح خویش بر آیند، نه ظالمانی که عفو، آنها را جسورتر و جری‌تر می‌کند.

و به تعبیر روشنتر عفو و مجازات هر کدام جای ویژه‌ای دارد، عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام دارد، و اگر می‌بخشد از موضع ضعف نیست، این عفو سازنده است، هم برای مظلوم پیروز چرا که به او تسلط بر نفس و صفای دل می‌بخشد، و هم برای ظالم مغلوب که او را به اصلاح خویش وای می‌دارد.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۶۷

و کیفر و انتقام و مقابله به مثل در جایی است که هنوز ظالم از مرکب شیطان پیاده نشده، و مظلوم پایه‌های قدرت خود را محکم نکرده، و عفو از موضع ضعف است، اینجاست که باید اقدام به مجازات کند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:

إذا كان يوم القيامة نادى مناد من كان أجره على الله فليدخل الجنة، فيقال من ذا الذى أجره على الله؟
فيقال: العافون عن الناس، فيدخلون الجنة بغير حساب!

" هنگامی که روز قیامت می شود کسی (از سوی خداوند) ندا می دهد هر کس اجر او بر خدا است وارد بهشت شود، گفته می شود: چه کسی اجرش بر خداست؟ در جواب به آنها می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند"

۲۲۷- جنگ و جهاد تا کی باید ادامه داشته باشد و اهداف جهاد در اسلام چیست و چرا خداوند به جای دستور جهاد خودش کفار و دشمنان را نابود نمی کند؟

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (آیه ۱۹۳ بقره)

۱۹۳- و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند، و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید!)

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۲۶

... با توجه به اینکه همیشه افراد زورمند و خودکامه و فرعونها و نمرودها و قارونها که اهداف انبیاء را مزاحم خویش می دیده اند در برابر آن ایستاده و جز به محو دین و آیین خدا راضی نبودند روشن می شود که دینداران راستین در عین تکیه بر عقل و منطق و اخلاق باید در مقابل این گردنکشان ظالم و ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و در هم کوبیدن آنان به سوی جلو باز کنند، اصولاً جهاد یکی از نشانه های موجود زنده است و یک قانون عمومی در عالم حیات است، تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه، برای بقای خود، با عوامل نابودی خود در حال مبارزه اند.

به هر حال از افتخارات ما مسلمانان، آمیختن دین با مساله حکومت و داشتن دستور جهاد در برنامه های دینی است، منتها باید دید جهاد اسلامی چه اهدافی را تعقیب می کند آنچه ما را از دیگران جدا می سازد همین است.

اهداف جهاد در اسلام

بعضی از غرب زده ها اصرار دارند جهاد اسلامی را منحصر در جهاد دفاعی خلاصه کنند، و با هر زحمتی که هست تمام غزوات پیغمبر اکرم ص و یا جنگ های بعد از آن حضرت را، در این راستا توجیه کنند، در حالی که نه دلیلی بر این مساله داریم و نه تمام غزوات رسول الله در این معنی خلاصه می شود بهتر این است به جای این استنباط های نادرست به قرآن باز گردیم و اهداف جهاد را از قرآن بگیریم، اهدافی که همه منطقی و قابل عرضه کردن به دوست و دشمن است. چنان که در آیات بالا خواندیم جهاد در اسلام برای چند هدف مجاز شمرده شده است.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۲۷

الف- جهاد برای خاموش کردن فتنه‌ها

و به تعبیر دیگر جهاد ابتدایی آزادی بخش.

می‌دانیم خداوند دستورهای و برنامه‌هایی برای سعادت و آزادی و تکامل و خوشبختی و آسایش انسانها طرح کرده است، و پیامبران خود را موظف ساخته که این دستورها را به مردم ابلاغ کنند، حال اگر فرد یا جمعیتی ابلاغ این فرمانها را مزاحم منافع پست خود ببینند و سر راه دعوت انبیاء موانعی ایجاد نمایند آنها حق دارند نخست از طریق مسالمت‌آمیز و اگر ممکن نشد با توسل به زور این موانع را از سر راه دعوت خود بردارند و آزادی تبلیغ را برای خود کسب کنند.

به عبارت دیگر: مردم در همه اجتماعات این حق را دارند که ندای منادیان راه حق را بشنوند، و در قبول دعوت آنها آزاد باشند حال اگر کسانی بخواهند آنها را از حق مشروعشان محروم سازند و اجازه ندهند صدای منادیان راه خدا به گوش جان آنها برسد و از قید اسارت و بردگی فکری و اجتماعی آزاد گردند طرفداران این برنامه حق دارند برای فراهم ساختن این آزادی از هر وسیله‌ای استفاده کنند، و از اینجا ضرورت "جهاد ابتدایی" در اسلام و سایر ادیان آسمانی روشن می‌گردد.

همچنین اگر کسانی مؤمنان را تحت فشار قرار دهند که به آیین سابق باز گردند برای رفع این فشار نیز از هر وسیله‌ای می‌توان استفاده کرد.

ب- جهاد دفاعی

آیا صحیح است کسی به انسان حمله کند و او از خود دفاع ننماید؟ یا ملتی متجاوز و سلطه‌گر هجوم بر ملت دیگر ببرد و آنها دست روی دست گذاشته نابودی کشور و ملت خویش را تماشا کنند.

در اینجا تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می‌دهد برای دفاع از خویشتن به پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کار

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۲۸

برد، و از هر گونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند. این نوع جهاد را، "جهاد دفاعی" می‌نامند، جنگهایی مانند جنگ احزاب و احد و موته و تبوک و حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی جزء این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است.

هم اکنون بسیاری از دشمنان اسلام، جنگ را بر مسلمین تحمیل کرده‌اند و سرزمینهای اسلامی را اشغال نموده و منابع آنها را زیر سلطه خود گرفته‌اند چگونه اسلام اجازه می‌دهد در مقابل آنها سکوت شود؟

ج- جهاد برای حمایت از مظلومان

شاخه دیگری از جهاد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده، جهاد برای حمایت از مظلومان است، در آیه ۷۵ سوره نساء می‌خوانیم: **وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا:**

"چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (بدست ستمگران) تضعیف شده‌اند پیکار نمی‌کنید، همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر، و برای ما از سوی خود، ولیی قرار ده، و برای ما از سوی خود یار و یابوری معین فرما".

به این ترتیب، قرآن از مسلمانان می‌خواهد که هم در راه خدا و هم مستضعفان مظلوم، جهاد کنند، و اصولاً این دو از هم جدا نیستند و با توجه به اینکه در آیه فوق قید و شرطی نیست، این مظلومان و مستضعفان در هر نقطه جهان، باشند، باید از آنها دفاع کرده نزدیک و دور، داخل و خارج کشور تفاوت نمی‌کند.

و به تعبیر دیگر حمایت از مظلومان در مقابل ظالمان در اسلام یک اصل است که باید مراعات شود، حتی اگر به جهاد منتهی گردد، اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان در برابر فشارهایی که به مظلومان جهان وارد می‌شود بی‌تفاوت باشند، و

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۲۹

این دستور یکی از ارزشمندترین دستورات اسلامی است که از حقانیت این آیین خبر می‌دهد.

د- جهاد برای محو شرک و بت پرستی

اسلام در عین اینکه آزادی عقیده را محترم می‌شمرد و هیچ کس را با اجبار دعوت به سوی این آیین نمی‌کند، به همین دلیل به اقوامی که دارای کتاب آسمانی هستند، فرصت کافی می‌دهد که با مطالعه و تفکر آیین اسلام را بپذیرند، و اگر نپذیرفتند، با آنها به صورت یک "اقلیت ه

معامله می‌کند و با شرایط خاصی که نه پیچیده است و نه مشکل با آنها همزیستی مسالمت‌آمیز برقرار می‌نماید، در عین حال نسبت به شرک و بت پرستی، سختگیر است زیرا: شرک و بت پرستی نه دین است و نه آیین و نه محترم شمرده می‌شود، بلکه یک نوع خرافه و انحراف و حماقت و در واقع یک نوع بیماری فکری و اخلاقی است که باید به هر قیمت که ممکن شود آن را ریشه‌کن ساخت.

کلمه آزادی و احترام به فکر دیگران در مواردی به کار برده می‌شود که فکر و عقیده لا اقل یک ریشه صحیح داشته باشد، اما انحراف و خرافه و گمراهی و بیماری چیزی نیست که محترم شمرده شود و به همین دلیل اسلام دستور می‌دهد که بت پرستی به هر قیمتی که شده است حتی به قیمت جنگ، از جامعه بشریت ریشه کن گردد. بت خانه‌ها و آثار شوم بت پرستی اگر از طرق مسالمت‌آمیز ممکن نشد با زور و بران و منهدم گردند.

آری اسلام می‌گوید باید صفحه زمین از آلودگی به شرک و بت پرستی پاک گردد و به همه مسلمین نوید می‌دهد که سرانجام توحید و یکتا پرستی به تمام جهان حاکم خواهد شد و شرک و بت پرستی ریشه کن خواهد گشت.

از آنچه در بالا- در مورد اهداف جهاد- آمد روشن می‌شود که اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق عقل هماهنگ ساخته، و هرگز آن را وسیله سلطه‌جویی و کشورگشایی و غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده، و استعمار و استثمار قرار

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۳۰

نداده است.

ولی می‌دانیم دشمنان اسلام- مخصوصاً ارباب کلیسا و مستشرقان مغرض با تحریف حقایق، سخنان زیادی بر ضد مسأله جهاد اسلامی ایراد کرده‌اند و اسلام را متهم به خشونت و توسل به زور و شمشیر برای تحمیل عقیده ساخته‌اند. و به این قانون اسلامی سخت هجوم برده‌اند.

به نظر می‌رسد وحشت آنها از پیشرفت اسلام در جهان، به خاطر معارف قوی، و برنامه‌های حساب شده، سبب شده است که از اسلام چهره دروغین وحشتناکی بسازند، تا جلو پیشرفت اسلام را در جهان بگیرند.

چرا فرمان جهاد در مدینه نازل شد؟

می‌دانیم جهاد در سال دوم هجرت به مسلمانان واجب گشت و قبل از آن واجب نبود.

دلیل این موضع روشن است زیرا از یک طرف تعداد مسلمانان در مکه به اندازه‌ای کم بود که عملاً قیام مسلحانه کردن مفهومی جز انتحار و خودکشی نداشت و از طرف دیگر دشمن در مکه فوق العاده نیرومند بود و در واقع مرکز اصلی قدرتهای ضد اسلامی محسوب می‌شد و مبارزه کردن با آنها در داخل مکه امکان پذیر نبود.

ولی هنگامی که پیامبر ص به مدینه آمد عده زیادی به او ایمان آوردند و دعوت خود را آشکار در داخل و خارج مدینه گسترش داد و توانست یک حکومت صالح به وجود آورد و وسایل لازم را برای مبارزه و پیکار با دشمن آماده سازد و چون مدینه از مکه فاصله زیادی داشت این کار با فراغت خاطر صورت گرفت و نیروهای انقلابی و آزادی بخش، آماده مبارزه و دفاع در برابر دشمن شدند.

الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (آیه ۴۰ حج)

۴۰- همانها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می‌پروردگار ما الله است، و اگر خداوند بعضی از آنها را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود ویران می‌گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۱۱۵

... یکی از فلسفه‌های تشریع جهاد اینچنین بازگو می‌کند: "اگر خداوند از مؤمنان دفاع نکند، و از طریق اذن جهاد بعضی را به وسیله بعضی دفع ننماید، دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود ویران می‌گردد" (وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا).

آری اگر افراد با ایمان و غیور دست روی دست بگذارند و تماشاچی فعالیت‌های ویرانگرانه طاغوت‌ها و مستکبران و افراد بی‌ایمان و ستمگر باشند و آنها میدان را خالی ببینند اثری از معابد و مراکز عبادت الهی نخواهند گذارد، چرا که معبد‌ها جای بیداری است، و محراب میدان مبارزه و جنگ است، و

مسجد در برابر خود کامگان سنگر است، و اصولاً هر گونه دعوت به خدا پرستی بر ضد جبارانی است که می‌خواهند مردم همچون خدا آنها را بپرستند! و لذا اگر آنها فرصت پیدا کنند تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۱۱۹

... در این آیات به دو قسمت مهم از فلسفه‌های جهاد اشاره شده است:

نخست جهاد "مظلوم" در برابر "ظالم و ستمگر" که حق مسلم طبیعی و فطری و عقلی او است که تن به ظلم ندهد، برخیزد و فریاد کند، و دست به اسلحه برد، ظالم را بر سر جای خود بنشاند و دست آلوده او را از حقوق خود کوتاه سازد.

دیگر جهاد در برابر طاغوت‌هایی است که قصد محو نام خدا را از دلها و ویران ساختن معابدی که مرکز بیداری افکار است دارند.

در برابر این گروه نیز باید بپا خواست تا نتوانند یاد الهی را از خاطره‌ها محو کنند، مردم را تخدیر نموده، بنده و برده خویش سازند.

این نکته نیز قابل توجه است که ویران کردن معابد و مساجد، تنها به این نیست که با وسائل تخریب به جان آنها بیفتند و آنها را در هم بکوبند، بلکه ممکن است از طرق غیر مستقیم وارد شوند و آن قدر سرگرمیهای ناسالم فراهم سازند و یا تبلیغات سوء کنند که توده مردم را از معابد و مساجد، منحرف نمایند و به این ترتیب آنها را عملاً به ویرانه‌ای تبدیل کنند.

بنا بر این آنها که می‌گویند: چرا اسلام اجازه داده است که مسلمانان با توسل به زور و نبرد مسلحانه، مقاصد خود را پیش ببرند؟ چرا با توسل به منطق هدفهای اسلامی پیاده نمی‌شود؟ پاسخشان از آنچه در بالا گفتیم به خوبی روشن می‌شود.

آیا در برابر ظالم بیدادگری که مردم را به جرم گفتن "لا اله الا الله" از خانه و کاشانه‌شان آواره می‌سازد، و هستی آنها را تملک می‌کند و پایبند به هیچ قانون و منطقی نیست می‌توان با حرف حساب ایستاد؟!.

آیا در برابر چنین دیوانگان بی منطق جز با زبان اسلحه می توان سخن گفت؟.

این درست به این می ماند که بگویند چرا شما با اسرائیل غاصب بر سر یک

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۱۲۰

میز نمی نشینید و مذاکره نمی کنید؟

همان اسرائیلی که تمام قوانین بین المللی و اخطارها و تصویب نامه های سازمانهای جهانی را که مورد اتفاق تمام ملتها است، و تمام قوانین بشری و دینی را زیر پا گذاشته است، آیا چنین کسی منطق و مذاکره می فهمد؟! اسرائیلی که هزاران هزار کودک بی گناه و پیر زنان و پیر مردان و حتی بیماران بیمارستانها در زیر بمبهای آتش زایش، قطعه قطعه شده و سوخته اند، کسی است که باید از در منطق با او وارد شد؟

همچنین کسانی که وجود یک معبد و مسجد را که سبب آگاهی و حرکت توده های مردم است مزاحم منافع نامشروع خود می بینند و به هر قیمتی بتوانند در هدم و محو آن می کوشند، اشخاصی هستند که باید از طرق مسالمت آمیز با آنها وارد بحث شد؟

به هر حال اگر مسائل ذهنی را کنار بگذاریم و به واقعیات موجود در جوامع انسانی بنگریم یقین خواهیم کرد که در بعضی از موارد چاره ای جز توسل به اسلحه و زور نیست و این هم از ناتوانی منطق نیست بلکه عدم آمادگی جباران برای پذیرش منطق صحیح است، بدون شک هر جا منطق مؤثر افتد حق تقدم با آن است. ...

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ
الْخَرْبُ أَوْرَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَغْضَكُمْ بَعْضُ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ
يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (آیه ۴ محمد)

۴- هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو می شوید گردنهایشان را بزنید، و هم چنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، سپس یا بر آنها منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنها فدیة بگیرید، و این وضع هم چنان ادامه یابد تا جنگ بار سنگین

خود را بر زمین نهد، برنامه این است، و هر گاه خدا می‌خواست خودش آنها را مجازات می‌کرد، اما می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید، و کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۲

... "و هر گاه خدا می‌خواست از طرق دیگر از آنها انتقام می‌گرفت" (وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْتَصَرَ مِنْهُمْ).

از طریق صاعقه‌های آسمانی، زلزله‌ها، تندبادها، و بلاهای دیگر، ولی در این صورت میدان آزمایش تعطیل می‌شد، "اما خدا می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید" (وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ).

این در حقیقت فلسفه جنگ و نکته اصلی درگیری حق و باطل است، در این پیکارها صفوف مؤمنان واقعی و آنها که اهل عملند از اهل سخن جدا می‌شوند.

استعدادها شکوفا می‌گردد، و نیروی استقامت و پایداری زنده می‌شود، و هدف

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۳

اصلی زندگی دنیا که آزمودگی و پرورش قدرت ایمان و ارزشهای دیگر انسانی است تامین می‌گردد.

اگر مؤمنان کناری می‌نشستند و سرگرم زندگی تکراری روزانه بودند، و هر موقع گروه مشرک و ظالمی قیام می‌کرد خداوند با نیروی غیبی و از طریق اعجاز آنها را درهم می‌کوبید، جامعه‌ای بی‌ارزش، خمود، سست، ضعیف و ناتوان به وجود می‌آمد که از ایمان و اسلام نامی بیشتر نداشت.

خلاصه اینکه خداوند برای استقرار آئینش نیازی به پیکار ما ندارد، این ما هستیم که در میدان مبارزه با دشمن پرورش می‌یابیم و نیازمند به این پیکار مقدسیم.

همین معنی در آیات دیگر قرآن به صورتهای دیگر بازگو شده است، در سوره آل عمران آیه ۱۴۲ می‌خوانیم: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَخْلُمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَخْلُمِ الصَّابِرِينَ: "آیا

چنان پنداشتید که شما با ادعای ایمان وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز خداوند مجاهدان شما و صابران را مشخص نساخته است؟"

و در آیه قبل از آن آمده: وَلِيُمَخِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ:

"هدف این است که خداوند (در سایه این پیکارها) افراد با ایمان را خالص گرداند و کافران را نابود سازد". ...

۲۲۸- کدام تجارت است که نابودی و کساد در آن نیست؟

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ (آیه ۲۹ فاطر)

۲۹- کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم پنهان و آشکار انفاق می کنند، تجارت (پر سودی) را امید دارند که نابودی و کساد در آن نیست.

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۲۵۵

... در بسیاری از آیات قرآن این جهان به تجارتخانه ای تشبیه شده که تاجران آن انسانها، و مشتری پروردگار بزرگ و متاع آن عمل صالح، و بها بهشت و رحمت و رضای او است «سوره صف آیه ۱۰- توبه ۱۱۱- بقره ۲۰۷ و نساء ۷۴».

و اگر درست بیندیشیم این تجارت عجیب با خداوند کریم بی نظیر است، چرا که دارای امتیازاتی است که در هیچ تجارتی وجود ندارد:

- ۱- تمام سرمایه را خودش در اختیار فروشنده گذارده سپس در مقام خریداری بر می آید!
- ۲- او خریدار است در حالی که هیچ نیازی به خریداری این اعمال ندارد، چرا که خزائن همه چیز نزد او است!
- ۳- او "متاع قليل" را به "بهای گزاف" می خرد "یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر": ای خدایی که عمل کم را می پذیری و گناهان بسیار را می بخشی".
- ۴- حتی متاع بسیار ناچیز را خریدار است "فَمَنْ يَغْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ".
- ۵- گاه بها را هفتصد برابر و گاه افزونتر از آن می دهد (بقره- ۲۶۱).
- ۶- علاوه بر پرداخت این بهای عظیم، باز از فضل و رحمتش آنچه در فکر نمی گنجد بر آن می افزاید "وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ".

و چه تاسف آور است که انسان خردمند آزاده چشم از چنین تجارتی بر بندد و به غیر آن روی آورد و از آن بدتر که متاع هستی خود را به هیچ بفروشد!

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۲۵۶

امیر مؤمنان علی ع می‌فرماید:

" و انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها الا بها "

" بدانید که برای سرمایه هستی شما بهایی غیر از بهشت نیست آن را به غیر این بها نفروشید " »
نهج البلاغه کلمات قصار - جمله ۴۵۶.

۲۲۹- اگر همه مصائب از طرف خداوند است پس دلیل ایستادگی در مقابل ظلم ظالمان چیست؟

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (آیه ۱۱ تغابن)

۱۱- هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا، و هر کس به خدا ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت می‌کند، و خدا به همه چیز دانا است.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۹۸

... بدون شک همه حوادث این عالم به اذن خدا است، چرا که به مقتضای "توحید افعالی" در تمام عالم هستی چیزی بدون اراده حق تحقق نمی‌یابد، ولی از آنجا که مصائب همیشه به صورت یک علامت استفهام در اذهان جای داشته بالخصوص روی آن تکیه شده است.

البته منظور از اذن در اینجا همان اراده تکوینی خداوند است، نه اراده تشریعی.

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه: بسیاری از این مصائب به وسیله ظلم ظالمان و اراده جباران رخ می‌دهد، و یا اینکه خود انسان بر اثر کوتاهی و ندانم کاری، و یا ارتکاب خلاف، گرفتار آن می‌شود، آیا اینها همه به اذن خدا است؟! در پاسخ این سؤال باید گفت از مجموع آیاتی که در باره مصائب در قرآن مجید آمده است برمی‌آید که مصائب بر دوگونه است: مصائبی که با طبیعت زندگی انسان سرشته شده، و اراده بشر کمترین تأثیری در آن ندارد، مانند مرگ و میر و قسمتی از حوادث دردناک طبیعی.

دوم مصائبی که انسان به نحوی در آن نقشی داشته است.

قرآن در باره دسته اول می‌گوید همه به اذن خدا روی می‌دهد، و در باره قسم دوم می‌گوید به خاطر اعمال خودتان دامن‌تان را می‌گیرد «مراجعة به آیات ۲۲ سوره حدید و ۳۰ شوری و ۱۶۵ آل عمران»!

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۹۹

بنا بر این کسی نمی‌تواند به این بهانه که تمام مصائب از سوی خدا است در مقابل ظالمان سکوت کرده، به مبارزه برخیزد، و نیز نمی‌تواند به این بهانه دست از مبارزه با بیماریها و آفات و مبارزه با فقر و جهل بردارد.

البته در اینجا نکته دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه حتی در مصائبی که خود انسان در آن نقشی دارد تاثیر این اسباب از ناحیه خداوند و به اذن و فرمان او است که اگر او اراده کند هر سببی بی‌رنگ و بی‌اثر می‌شود.

سپس در دنباله آیه به مؤمنان بشارت می‌دهد که "هر کس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می‌کند" (آن چنان که در برابر مصائب زانو نزنند، مایوس نشود جزع و بیتابی نکند) (وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ).

این هدایت الهی هنگامی که به سراغ انسان آید در نعمتها شاکر باشد و در مصیبتها صابر، و در برابر قضای الهی تسلیم.

البته هدایت قلبی معنی وسیعی دارد که "صبر" و "شکر" و "رضا" و "تسلیم" و "گفتن إنا لله و إنا إليه راجعون" هر کدام یکی از شاخه‌های آن است، و اینکه بعضی از مفسران خصوص یکی از این موضوعات را نقل کرده‌اند در حقیقت تمام مفهوم آیه نیست بلکه بیان مصداق روشن است، و در پایان آیه می‌فرماید: "خداوند به همه چیز دانا است" (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

این تعبیر می‌تواند اشاره اجمالی به فلسفه مصائب و بلاها باشد که خداوند روی علم و آگاهی بی‌پایانش برای تربیت بندگان و اعلام بیدارباش و مبارزه با هر گونه غرور و غفلت گهگاه در زندگانی آنها مصائبی ایجاد می‌کند، تا به خواب فرو نروند و موقعیت خویش را در دنیا فراموش نکنند، و دست به طغیان و سرکشی نزنند.

۲۳۰- شیطان بر چه افرادی قدرت تسلط و نفوذ دارد و می تواند آنها را گمراه کند؟

تَنْزِلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (آیه ۲۲۲ شعرا) هَلْ أَتَبَّكُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ (آیه ۲۲۱ شعرا)

هر دروغگوی گنهکار نازل می گردند. ۲۲۱- آیا به شما خبر بدهم، شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟

وَمَنْ يَعْسُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِصَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (آیه ۳۶ زخرف) ۲۲۲- بر

وَأَنَّهُمْ لِيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (آیه ۳۷ زخرف)

۳۶- هر کس از یاد خدا رویگردان شود شیطانی را به سراغ او می فرستیم و همواره قرین او باشد.

۳۷- و آنها (شیاطین) این گروه را از راه خدا باز می دارند، در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند.

هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (آیه ۱۰۰ نحل) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (آیه ۹۹ نحل)

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَكَّلُونَهُ وَالَّذِينَ

۹۹- چرا که او تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند ندارد.

۱۰۰- تنها تسلط او بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند و آنها که نسبت به او شرک می ورزند (و فرمانش را بجای فرمان خدا لازم الاجراء می دانند)

إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (آیه ۴۲ حجر)

۴۲- که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۷۳

... تو هیچگونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری مگر گمراهانی که شخصا بخواهند از تو پیروی کنند" (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ).

یعنی در واقع این تو نیستی که می‌توانی مردم را گمراه کنی، بلکه این انسانهای منحرفند که با میل و اراده خویش دعوت تو را اجابت کرده، پشت سر تو گام بر می‌دارند.

و به تعبیر دیگر این آیه اشاره‌ای است به آزادی اراده انسانها، و اینکه ابلیس و لشکر او هرگز نمی‌توانند کسی را اجبارا به راه فساد بکشانند، بلکه این خود انسانها هستند که دعوت او را لبیک گفته و دریچه‌های قلب خویش را به روی او می‌گشایند، و به او اذن دخول می‌دهند!

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۷۴

خلاصه اینکه وسوسه‌های شیطان گرچه مؤثر است ولی تصمیم نهایی با شیطان نیست، با خود انسانها هست، چرا که انسان می‌تواند در برابر وسوسه‌های او بایستد و دست رد بر سینه او بگذارد.

در واقع خداوند می‌خواهد این خیال باطل و پندار خام را از مغز شیطان بیرون کند که او حکومت بلامنازعی بر انسانها پیدا خواهد کرد....

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مَن حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (آیه ۲۷ اعراف)

۲۷- ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد آن چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه اینکه او و همکارانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۳۸

... آنها (شیاطین) هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب افرادی که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته‌اند ندارند، و به تعبیر دیگر گامهای نخستین از طرف خود انسان برداشته می‌شود و اجازه ورود به کشور تن از طرف او داده می‌شود، و تنها پس از موافقت خود انسان است که شیطان

می‌تواند از مرزهای روح او بگذرد، بنا بر این کسانی که درپچه‌های روح خود را به روی شیاطین ببندند، آنها قدرت عبور از آن را نخواهند داشت.

آیات دیگر قرآن نیز شاهد این حقیقت است، در سوره نحل آیه ۱۰۰ می‌خوانیم: **إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ**: "تسلط شیطان بر آنها است که به او عشق می‌ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده‌اند و کسانی که او را پرستش می‌کنند".

و در آیه ۴۲ سوره حجر می‌خوانیم: **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ**: "تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند".

به تعبیر دیگر: درست است که ما شیطان و همکارانش را نمی‌بینیم، ولی به اصطلاح ردپای آنها را می‌توانیم مشاهده کنیم، هر جا مجلس گناه است، و در هر نقطه‌ای وسائل معصیت، آماده است، و در هر موقع پای زرق و برق دنیا و تجمل پرستی به میان می‌آید، و به هنگام طغیان غرائز، و در موقع برافروخته شدن آتش خشم و غضب حضور شیطان قطعی است، و گویا در چنین مواردی، انسان صدای وسوسه

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۳۹

او را با گوش دل می‌شنود و ردپای او را با چشم خود می‌بیند.

در این زمینه حدیث جالبی از امام باقر ع نقل شده است که فرمود:

لما دعا نوح ربه عز و جل على قومه اتاه ابليس لعنه الله فقال يا نوح ان لك عندى يد!! اريد ان اكافيك عليها فقال نوح انه ليبغض الى ان يكون لك عندى يد فما هى؟ قال بلى دعوت الله على قومك فاغرتهم فلم يبق احد اغويه فانا مستريح حتى ينسق قرن آخر و اغويهم، فقال له نوح ما الذى تريد ان تكافئني به؟

قال اذكرنى فى ثلاث مواطن فانى اقرب ما اكون الى العبد، اذا كان فى احداهن.

اذكرنى اذا غضبت؟

و اذکرنی اذا حکمت بین اثنین! و اذکرنی اذا کنت مع امرأه خالیا لیس معکما احد

! " هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد و هلاک آنها را از خدا خواست (و طوفان همه را درهم کوبید) ابلیس نزد او آمد و گفت: تو حقی بر گردن من داری که من می‌خواهم آن را تلافی کنم!

نوح (در تعجب فرو رفت) گفت: بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟! گفت: همان نفرینی که در باره قومت کردی و آنها را غرق نمودی، و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، بنا بر این من تا مدتی راحتم، تا زمانی که نسل دیگری بپایزند و من به گمراه ساختن آنها مشغول شوم.

نوح (با اینکه حد اکثر کوشش را برای هدایت قوم خود کرده بود، در عین حال ناراحت شد و) به ابلیس گفت حالا چه جبرانی می‌خواهی بکنی؟.

گفت: در سه موقع بیاد من باش! که من نزدیکترین فاصله را به بندگان

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۴۰

در این سه موقع دارم:

هنگامی که خشم ترا فرا می‌گیرد به یاد من باش!.

و هنگامی که میان دو نفر قضاوت می‌کنی بیاد من باش!.

و هنگامی که با زن بیگانه‌ای تنها هستی و هیچکس در آنجا نیست باز به یاد من باش!....

۲۳۱- فلسفه وجود تفاوت بین افراد (تفاوت در تقسیم روزی، استعدادها و ...) چیست و آیا این تفاوت ها با عدالت خداوند سازگار است؟ اسباب و سرچشمه های روزی چیست؟

أَهُمْ يَفْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (آیه ۳۲ زخرف)

۳۲- آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند، و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (آیه ۱۶۵ انعام)

۱۶۵- و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در زمین قرار داد، و بعضی را بر بعضی دیگر، درجاتی، برتری داد تا شما را به آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید، مسلماً پروردگار تو سریع الحساب، و آمرزنده مهربان است (به حساب آنها که از بونه امتحان نادرست در آیند زود می رسد، و نسبت به آنها که در مسیر حق گام بر می دارند مهربان می باشد).

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَىٰ رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (آیه ۷۱ نحل)

۷۱- خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد (چرا که استعدادها و تلاشهایتان متفاوت است) اما آنها که برتری داده شده اند حاضر نیستند، از روزی خود به بردگانشان بدهند و همگی مساوی گردند، آیا آنها نعمت خدا را انکار می کنند؟

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۱۲

... در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا ایجاد تفاوت و اختلاف از نظر رزق و روزی در میان مردم با اصول عدالت پروردگار و مساواتی که باید بر نظام جوامع بشری حاکم باشد، سازگار است؟

در پاسخ این سؤال باید به دو نکته دقیقاً توجه داشت:

۱- بدون شک اختلافی که در میان انسانها از نظر بهره‌های مادی و درآمدها وجود دارد قسمت مهمش مربوط به تفاوت استعدادهای آنها است، این تفاوت استعدادهای جسمانی و روحانی که سرچشمه تفاوت در کمیت و کیفیت فعالیتهای اقتصادی می‌شود بهره بعضی را بیشتر و در آمد بعضی را کمتر می‌کند.

البته تردیدی نیست که گاهی صرفاً حوادثی که از نظر ما جنبه تصادف دارد سبب می‌شود که بعضی به مواهب بیشتری دست یابند، ولی اینها را می‌توان امور استثنایی شمرد، آنچه پایه و ضابطه اصلی در غالب موارد است، همان تفاوت در کمیت یا کیفیت تلاشها است (البته موضوع بحث ما یک جامعه سالم و خالی از استثمار و بهره‌کشیهای ظالمانه است، نه جوامع منحرف که از قوانین آفرینش و نظام انسان برکنارند).

حتی کسانی را که گاهی ما آنها را انسانهای بی دست و پا و بی‌عرضه‌ای می‌پنداریم و از اینکه در آمدهای قابل ملاحظه‌ای دارند تعجب می‌کنیم اگر با دقت بیشتری دو جسم و روان و اخلاق آنها ببیندیشیم و قضاوتهایی که از مطالعات سطحی سرچشمه می‌گیرد، دور بیفکنیم، خواهیم دید که آنها غالباً نقطه قوتی داشته‌اند که به جایی رسیده‌اند (باز تکرار می‌کنیم موضوع بحث ما جامعه سالمی است که از استثمار دور باشد).

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۱۳

به هر حال این تفاوت درآمدها از تفاوت استعدادهایی سرچشمه می‌گیرد که آن هم نیز از مواهب الهی است، ممکن است در پاره‌ای از موارد اکتسابی باشد ولی در پاره‌ای از موارد نیز قطعاً غیر اکتسابی است، بنا بر این حتی در یک جامعه سالم از نظر اقتصادی نیز تفاوت در آمدها غیر قابل انکار است، مگر اینکه بتوانیم انسانهای قالبی همشکل و همرنگ و هم استعداد بسازیم که هیچگونه تفاوتی با هم نداشته باشند و تازه اول درد سر و مشکلات است!.

۲- بدن یک انسان، یا اندام یک درخت، یا یک بوته گل را در نظر بگیرید، آیا امکان دارد این ساختمان موزون با تساوی میان اعضاء و اندامها از هر نظر پیدا شود؟ آیا قدرت مقاومت و استعداد

ریشه درختان می‌تواند با گلبرگهای لطیف شکوفه‌ها، و استخوان پاشنه پا با پرده‌های ظریف شبکیه چشم از هر نظر یکسان باشد؟ و اگر ما بتوانیم آنها را یکسان کنیم آیا فکر می‌کنید کار صحیحی انجام داده‌ایم؟! اگر از "شعارهای" کاذب و خالی از "شعور" بگذریم، فرض کنید ما یک روز بتوانیم همان انسانها قالبی و خیالی از هر نظر بسازیم و کره زمین را از پنجهزار میلیون نفر انسان همشکل و همقواره و هم ذوق و همفکر و همسان از هر نظر، درست مانند سیگارهایی که به یک کارخانه سفارش داده‌اند، پر کنیم.

آیا آن روز زندگی خوبی نصیب انسانها خواهد شد؟ مسلماً نه، جهنمی پیدا می‌شود که همه در آن در زحمت خواهند بود، همه به یک سو حرکت می‌کنند، همه یک چیز می‌خواهند همه یک پست می‌طلبند، همه یک نوع غذا را دوست دارند، و همه می‌خواهند یک کار واحد انجام دهند.

بدیهی است خیلی زود عمر چنین زندگی پایان می‌یابد و بفرض باقی بماند زندگی خسته کننده بی‌روح و یک نواختی خواهد بود که چندان تفاوتی با مرگ ندارد.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۱۴

بنا بر این وجود تفاوت در استعدادها و آنچه لازمه این تفاوت است، برای حفظ نظام جامعه و حتی برای پرورش استعدادهای مختلف، نهایت لزوم را دارد، و شعارهای کاذب هرگز نمی‌تواند جلو این واقعیت را بگیرد.

اما مبدا این سخن را چنین تفسیر کنید که ما جامعه طبقاتی و نظام استثمار و استعمار را با این سخن می‌پذیریم، نه، هرگز، منظور تفاوتهای طبیعی است و نه مصنوعی و تفاوتهایی است که در عین حال مکمل یکدیگر و معاون یکدیگر بوده باشند، نه سدی بر سر راه پیشرفت یکدیگر ایجاد کنند و به تجاوز و تعدی پردازند.

اختلاف طبقاتی (توجه داشته باشید منظور از طبقات همان مفهوم اصطلاحی آن یعنی طبقه استثمار کننده و استثمار شونده است) هرگز موافق نظام آفرینش نیست، آنچه موافق و هماهنگ نظام آفرینش است، تفاوت استعدادها و تلاشها و کوششها است و میان این دو از زمین تا آسمان فرق است (دقت کنید).

و به تعبیر دیگر، تفاوت استعدادها باید در مسیر سازنده به کار افتد، درست مانند تفاوت ساختمان
اعضاء یک بدن، یا اندام یک گل، آنها در عین تفاوت معاون یکدیگرند، نه مزاحم یکدیگر.

کوتاه سخن اینکه: نباید تفاوت استعدادها و درآمدها باعث سوء استفاده در راه ایجاد جامعه طبقاتی
گردد.

و به همین دلیل در پایان آیه مورد بحث می‌فرماید: "آیا آنها نعمت خدا را انکار می‌کنند" (أَفَبِعِمْمَةِ
اللَّهِ يَجْحَدُونَ).

اشاره به اینکه این تفاوتها در صورت طبیعی (نه صورت مصنوعی و ظالمانه)

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۱۵

از نعمتهای خدا است که برای حفظ نظام مجتمع بشری ایجاد شده است...

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۱۶

... اسباب و سرچشمه‌های روزی

بدون شک - همانگونه که گفتیم - انسانها از نظر استعدادها و مواهب خداداد با هم متفاوتند، ولی با
این حال آنچه پایه اصلی پیروزیها را تشکیل می‌دهد

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۱۷

تلاش و سعی و کوشش آدمی است، آنها که سخت‌کوشترند، پیروزترند، و آنها که تنبلتر و
کم‌تلاشترند، محرومترند.

به همین دلیل قرآن، بهره انسان را متناسب با سعی او می‌شمرد و صریحا می‌گوید "وَ أَنْ لَيْسَ
لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى" (نجم - ۳۹).

و در این میان به کار بستن اصول تقوی و درستکاری و امانت و نظامات و قوانین الهی، و اجرای اصول
عدل و داد، اثر فوق العاده عمیقی دارد، چنان که قرآن می‌گوید: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا

لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: "اگر مردمی که در شهرها و آبادیهای روی زمین زندگی می کنند ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، درهای برکات از آسمان و زمین را به روی آنها می گشائیم!" (اعراف - ۹۶).

و نیز می گوید: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ: "کسی که تقوا را پیشه کند خداوند گشایشی برای او می دهد و از آنجا که گمان ندارد به او روزی می بخشد" (سوره طلاق آیه ۲ و ۳).

و نیز به همین دلیل، نقش انفاق را در وسعت روزی یاد آور شده و می گوید:

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ: "اگر به خدا قرض الحسنه دهید یعنی در راه او انفاق کنید آن را برای شما مضاعف می گرداند" (تغابن - ۱۷).

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که در زندگی اجتماعی، از میان رفتن یک فرد یا یک گروه، زیانش متوجه همه اجتماع می گردد، و به همین دلیل نگهداری افراد و کمک به آنها بازده برای کل اجتماع دارد (گذشته از جنبه های معنوی و انسانی).

خلاصه اینکه اگر نظام حاکم بر اقتصاد جامعه، نظام تقوا و درستی و پاکی و تعاون و همکاری و انفاق باشد بدون شک چنین جامعه ای نیرومند و سربلند خواهد شد، اما اگر به عکس نظام استثمار و تقلب و چپاول و تجاوز و فراموش کردن

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۱۸

دیگران باشد چنین جامعه ای از نظر اقتصادی نیز عقب مانده خواهد بود، و رشته زندگی مادی آنها نیز متلاشی می گردد.

لذا در روایات اسلامی، فوق العاده به مساله تلاش و کوشش توأم با تقوا برای کسب روزی اهمیت داده شده است، تا آنجا که امام صادق ع می فرماید:

لا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ أَبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُوا

"در تحصیل روزی تنبلی نکنید زیرا پدران ما در این راه می‌دویدند و آن را طلب می‌کردند."

و نیز از همان امام بزرگوار می‌خوانیم:

الكاد على عياله كالمجاهد في سبيل الله:

"کسی که برای خانواده خود، تلاش روزی می‌کند، مانند مجاهدان راه خدا است" ..

حتی دستور داده شده است که مسلمانان صبح هر چه زودتر از خانه خارج شوند و به دنبال تلاش برای زندگی بروند و از جمله کسانی که دعایشان هرگز به استجابت نمی‌رسد، کسانی هستند که تنی سالم دارند و گوشه خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می‌کنند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید پس چرا در آیات و روایات بسیاری، روزی بدست خدا معرفی شده است و تلاش در راه آن مذموم است؟! در پاسخ این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

۱- دقت در منابع اسلامی نشان می‌دهد که آیات و روایاتی که در نظر سطحی و ابتدایی - چه در این بحث چه در بحثهای دیگر - متضاد به نظر می‌رسند،

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۱۹

هر کدام به یکی از ابعاد مسأله‌ای که دارای بعدهای مختلفی است نظر دارند که غفلت از این ابعاد موجب توهم تناقض شده است.

آنجا که مردم با ولع و حرص هر چه شدیدتر به دنبال دنیا و زرق و برق جهان ماده می‌روند، و برای نیل به آن از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کنند، دستورات مؤکد و پشت سر هم وارد می‌شود و آنها را به ناپایداری دنیا و بی‌ارزش بودن مال و جاه توجه می‌دهد.

و آنجا که گروهی به بهانه زهد، دست از کار و کوشش و تلاش می‌کشند، اهمیت کار و کوشش به آنها گوشزد می‌شود، در حقیقت برنامه رهبران راستین نیز باید چنین باشد که جلو افراط و تفریطها را به طرز شایسته‌ای بگیرند.

آیات و روایاتی که تاکید می‌کند روزی دست خدا است، و سهم و بهره هر کسی را خدا تعیین کرده در حقیقت برای پایان دادن به حرص و ولع و دنیا پرستی، و فعالیت بی قید و شرط و بی حد و مرز برای کسب درآمد بیشتر است، نه اینکه هدف آن خاموش کردن شعله‌های گرم و داغ نشاط کار و کوشش برای زندگی آبرومندانه و مستقل و خودکفا است.

و با توجه به این واقعیت، تفسیر روایاتی که می‌گوید: بسیاری از روزی‌ها است که اگر شما هم به دنبال آن نروید به دنبال شما می‌آید، روشن می‌شود.

۲- از نظر جهان بینی توحیدی همه چیز به خدا منتهی می‌شود، و یک خداپرست موحد راستین چیزی را از ناحیه خود نمی‌داند، بلکه هر موهبتی به او می‌رسد، سرچشمه آن را از خدا می‌بیند و می‌گوید بِیْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: "کلید همه خوبیها و نیکیها بدست تو است و تو بر هر چیزی قادر و توانایی" (آل عمران - ۲۶).

و به این ترتیب او باید در هر مورد توجه به این حقیقت داشته باشد که حتی فرآورده‌های سعی و کوشش و فکر و خلاقیت او نیز اگر درست بنگرد از

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۲۰

طرف خدا است، و اگر یک لحظه نظر لطفش برگرفته شود همه اینها خاموش می‌گردد.

او به هنگامی که بر مرکب سوار می‌شود، "سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا" می‌گوید (منزه است خداوندی که این را مسخر ما ساخت) او به هنگامی که به نعمتی برسد، سرود توحید را سر می‌دهد و می‌گوید: و ما بنا من نعمة فمَنك:

"هر نعمتی داریم از تو است ای خدا" و حتی هنگامی که یک گام مهم اصلاحی همچون پیامبران در مسیر نجات انسانها برمی‌دارد، می‌گوید: وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ: "موفقیت من تنها از ناحیه خدا است، بر او توکل کردم، و به سوی او باز می‌گردم" (هود - ۸۸).

ولی آنچه مسلم است در کنار همه این بحثها، اساس و پایه کسب روزی، تلاش و فعالیت صحیح و مثبت و سازنده و دور از هر گونه افراط و تفریط است، و اما روزی‌هایی که بدون تلاش به انسان

می‌رسد، جنبه فرعی دارد نه اساسی، و شاید به همین دلیل، علی ع در کلمات قصارش در درجه اول، روزی‌هایی را ذکر می‌کند که انسان به دنبال آن می‌رود سپس آنها که به دنبال انسان می‌آید:

یا بن آدم! الرزق رزقان رزق تطلبه و رزق یطلبک:

" ای فرزند آدم روزی دو گونه است یکی آن روزی که تو به دنبال آن می‌روی، و دیگری آن روزی که او به دنبال تو می‌آید " ...

۲۳۲- هدف از تهیه سلاحهای پیشرفته و افزایش قدرت نظامی چیست؟

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَغْلُمُونَ (آیه ۶۰ انفال)

۶۰- در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از "نیرو" آماده سازید (و همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید (و همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را که شما نمی‌شناسید و خدا می‌شناسد و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید، به شما باز گردانده می‌شود و به شما ستم نخواهد شد.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۲۵

... قرآن به دنبال این دستور اشاره به هدف منطقی و انسانی این موضوع می‌کند و می‌گوید هدف این نیست که مردم جهان و حتی ملت خود را بانواع سلاح‌های مخرب و ویرانگر درو کنید، و آبادیها و زمین‌ها را به ویرانی بکشانید هدف این نیست که سرزمینها و اموال دیگران را تصاحب کنید، و هدف این نیست که اصول بردگی و استعمار را در جهان گسترش دهید، بلکه هدف این است که "با این وسائل دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید" (تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ).

زیرا غالب دشمنان گوششان بدهکار حرف حساب و منطق و اصول انسانی نیست، آنها چیزی جز منطق زور نمی‌فهمند!

اگر مسلمانان ضعیف باشند همه گونه تحمیلات به آنها می‌شود، اما هنگامی که کسب قدرت کافی کنند دشمنان حق و عدالت و دشمنان استقلال و آزادی

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۲۶

بوحشت می‌افتند و سر جای خود می‌نشینند.

هم اکنون که تفسیر این آیه را می‌نویسیم قسمت مهمی از سرزمینهای اسلامی در فلسطین و کشورهای دیگر در زیر چکمه‌های سربازان اسرائیل است، هجوم ناجوانمردانه‌ای که اخیرا به جنوب

لبنان شد و هزاران خانواده را آواره کردند، و صدها نفر را بکشتن دادند، و آبادیها را به ویرانه‌های وحشتناکی مبدل ساختند، بر این ماجرای غم‌انگیز فصل تازه‌ای افزود.

در حالی که افکار عمومی مردم جهان به طور دربست این عمل را محکوم کرده و حتی دوستان اسرائیل در این موضوع با دیگران هم صدا شده‌اند، قطعنامه‌های سازمان ملل اسرائیل را به تخلیه همه این سرزمینها مامور می‌کند، ولی این ملت چند ملیونی گوششان بدهکار هیچ یک از این مسائل نیست، چرا که زور دارند و اسلحه و قدرت و آمادگی جنگی کافی و پشتیبان قوی و از سالیان دراز پیش از این خود را آماده برای چنین تجاوزهایی کرده‌اند، تنها منطقی که میتواند جوابگوی آنها باشد منطق "وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ...

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ" می‌باشد، گویی این آیه در عصر ما و برای وضع امروز ما نازل شده است و می‌گوید آن چنان نیرومند شوید که دشمن به وحشت بیفتد و زمینهای غصب شده را پس بدهد و در سر جای خود بنشیند...

جالب توجه اینکه کلمه "عَدُوَّ اللَّهِ" را با "عَدُوَّكُمْ" قرین ساخته اشاره به اینکه در موضوع جهاد و دفاع اسلامی اغراض شخصی مطرح نیست، بلکه هدف حفظ مکتب انسانی اسلام است، آنها که دشمنیشان با شما شکلی از دشمنی با خدا، یعنی دشمنی با حق و عدالت و ایمان و توحید و برنامه‌های انسانی دارد، باید در این زمینه‌ها هدف حملات یا دفاع شما باشند.

در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیر "فِي سَبِيلِ اللَّهِ" و "یا" جهاد فِي سَبِيلِ اللَّهِ" است که نشان می‌دهد جهاد و دفاع اسلامی نه بشکل کشورگشایی سلاطین

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۲۷

پیشین، و نه توسعه‌طلبی استعمارگران و امپریالیست‌های امروز، و نه به صورت غارتگری قبائل عرب جاهلی است، بلکه همه برای خدا، و در راه خدا، و در مسیر احیای حق و عدالت است.

۲۳۳- آیا همه انسانها وارد جهنم می شوند و اگر وارد می شوند فلسفه آن چیست و چه کسانی نجات می یابند؟

اتَّقُوا وَ نَذِرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا (آیه ۷۲ مریم) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (آیه ۷۱ مریم) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ

۷۱- و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می شوید، این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان!!

۷۲- سپس آنها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می بخشیم، و ظالمان را در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو در آمده اند در آن رها می کنیم.

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۱۱۸

بعضی از مفسران معتقدند که "ورود" در اینجا به معنی نزدیک شدن و اشراف پیدا کردن است، یعنی همه مردم، خوبان و بدان، بدون استثنا برای حسابرسی یا برای مشاهده سرنوشت نهایی بدکاران، به کنار جهنم می آیند، سپس خداوند پرهیزگاران را رهایی می بخشد و ستمگران را در آن رها می کند.

آنها برای این تفسیر به آیه ۲۳ سوره قصص استدلال می کنند و لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ... " هنگامی که موسی کنار آب مدین رسید..." که در اینجا نیز ورود به همان معنی است.

تفسیر دومی که اکثر مفسران آن را انتخاب کرده اند این است که "ورود" در اینجا به معنی دخول است و به این ترتیب همه انسانها بدون استثناء، نیک و بد، وارد جهنم می شوند، منتها دوزخ بر نیکان سرد و سالم خواهد بود همانگونه که آتش نمرود بر ابراهیم (یا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) چرا که آتش با آنها سختیت ندارد گویی از آنان دور می شود و فرار می کند، و هر جا آنها قرار می گیرند خاموش می گردد، ولی دوزخیان که تناسب با آتش دوزخ دارند همچون ماده قابل اشتعالی که به آتش برسد فوراً شعله ور می شوند.

قطع نظر از اینکه فلسفه این کار چیست که بعدا به خواست خدا شرح خواهیم داد بدون شک ظاهر آیه فوق با تفسیر دوم هماهنگ است، زیرا معنی اصلی ورود، دخول است و غیر آن نیاز به قرینه دارد، علاوه بر این جمله "ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا" (سپس پرهیزگاران را نجات می‌دهیم) همچون جمله نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا (ستمگران را در آن وا می‌گذاریم) همه شاهد برای این معنی است.

بعلاوه روایات متعددی در تفسیر آیه رسیده است که این معنی را کاملا تقویت می‌کند:

از جمله از "جابر بن عبد الله انصاری" چنین نقل شده که شخصی از او در

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۱۱۹

باره این آیه پرسید، جابر با هر دو انگشت به دو گوشش اشاره کرد و گفت:

مطلبی با این دو گوش خود از پیامبر ص شنیدم که اگر دروغ بگویم هر دو کر باد! می‌فرمود:

الورود الدخول، لا یبقی بر و لا فاجر لا یدخلها فیکون علی المؤمنین بردا و سلاما کما کانت علی ابراهیم حتی ان للنار- او قال لجهنم- ضجیجا من بردها، ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا:

"ورود در اینجا به معنی دخول است هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر اینکه داخل جهنم می‌شود، آتش در برابر مؤمنان سرد و سالم خواهد بود، همانگونه که بر ابراهیم بود، تا آنجا که "آتش" - یا "جهنم" - (تردید از جابر است) از شدت سردی فریاد می‌کشد، سپس خداوند پرهیزگاران را رهایی می‌بخشد و ظالمان را در آن ذلیلانه رها می‌کند".

در حدیث دیگری از پیامبر ص می‌خوانیم:

تقول النار للمؤمن يوم القيامة جز، یا مؤمن! فقد اطفأ نورک لهبی:

"آتش به فرد با ایمان روز قیامت می‌گوید زودتر از من بگذر که نورت، شعله مرا خاموش کرد!" این معنی از بعضی دیگر از روایات نیز استفاده می‌شود.

تعبیر پر معنایی که در باره پل صراط در روایات آمده که آن بر روی جهنم کشیده شده، از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است نیز شاهد و گواه دیگری بر این تفسیر است.

اما اینکه بعضی می‌گویند: آیه ۱۰۱ سوره انبیاء **أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ**:

" آنها (مؤمنان) از آتش دور خواهند بود" دلیل بر تفسیر اول است صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا این آیه مربوط به جایگاه دائمی و قرارگاه همیشگی مؤمنان است، حتی در آیه بعد از آن می‌خوانیم **يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا**: "مؤمنان حتی صدای شعله‌های

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۱۲۰

آتش را نمی‌شنوند".

" اگر ورود در آیه مورد بحث به معنی نزدیک شدن باشد نه با کلمه "مبعدون" سازگار است و نه با جمله " **لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا**".

پاسخ به یک سؤال [فلسفه ورود همه در جهنم]

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که فلسفه این کار از نظر حکمت پروردگار چیست؟
بعلاوه آیا مؤمنان از این کار آزار و عذابی نمی‌بینند؟

پاسخ این سؤال که از هر دو جنبه در روایات اسلامی وارد شده است، با کمی دقت روشن می‌شود:

در حقیقت مشاهده دوزخ و عذابهای آن، مقدمه‌ای خواهد بود که مؤمنان از نعمتهای خداداد بهشت حد اکثر لذت را ببرند، چرا که " قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید" (و بالاضداد تعرف الاشياء) در اینجا مؤمنان گرفتار مصیبت نمی‌شوند، بلکه تنها صحنه مصیبت را مشاهده می‌کنند و همانگونه که در روایات فوق خواندیم آتش بر آنها سرد و سالم می‌شود و نور آنها شعله آتش را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

بعلاوه آنها چنان سریع و قاطع از آتش می‌گذرند که کمترین اثری در آنها نمی‌ماند
همانگونه که در حدیثی از پیامبر ص نقل شده است که فرمود:

يرد الناس النار ثم يصدرون باعمالهم فاولهم كلمع البرق، ثم كمر الريح، ثم كحضر الفرس، ثم كالراكب،
ثم كشد الرجل، ثم كمشيه:

" مردم همگی وارد آتش (دوزخ) می‌شوند سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می‌آیند، بعضی
همچون برق، سپس کمتر از آن همچون گذشتن تندباد، بعضی همچون دویدن شدید اسب، بعضی
همچون سوار معمولی، بعضی همچون پیاده‌ای که تند می‌رود، و بعضی همچون کسی که معمولی راه
می‌رود".

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۱۲۱

و از این گذشته دوزخیان نیز از مشاهده این صحنه که بهشتیان با چنان سرعتی می‌گذرند و آنها
می‌مانند، مجازات بیشتری می‌بینند، و به این ترتیب پاسخ هر دو سؤال روشن می‌شود...

۲۳۴- خداوند انسانها را با چه چیزهایی آزمایش می کند و علت آزمایش انسان و رمز پیروزی در آزمایش خداوند چیست؟

وَلْتَبْلُوْنَكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِيْنَ وَنَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ (آیه ۳۱ محمد)

۳۱- ما همه شما را قطعاً آزمایش می کنیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند؟ و اخبار شما را بیازمائیم.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (آیه ۱۴۲ آل عمران)

۱۴۲- آیا چنین پنداشتید که شما (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز خداوند مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟

وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بَشْيَءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (آیه ۱۵۵ بقره)
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (آیه ۱۵۶ بقره)

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَعَدُونَ (آیه ۱۵۷ بقره)

۱۵۵- قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی، و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان!

۱۵۶- آنها که هر گاه مصیبتی به آنها رسد می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم!

۱۵۷- اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هستند هدایت یافتگان.

چرا خدا مردم را آزمایش می کند؟

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۲۷

...آزمایش های ما برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است، اما آزمایش الهی در واقع همان "پرورش و تربیت" است.

توضیح اینکه در قرآن متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسبت داده شده است، این یک قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته (و از قوه به فعل رساندن آنها) و در نتیجه پرورش دادن بندگان آنان را می‌آزماید، یعنی همانگونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می‌گدازند تا به اصطلاح آبدیده شود، آدمی را نیز در کوره حوادث سخت پرورش می‌دهد تا مقاوم گردد.

در واقع امتحان خدا به کار باغبانی پر تجربه شبیه است که دانه‌های مستعد را در سرزمینهای آماده می‌پاشد، این دانه‌ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به نمو و رشد می‌کنند، تدریجاً با مشکلات می‌جنگند و با حوادث پیکار می‌نمایند در برابر طوفانهای سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان ایستادگی به خرج می‌دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی تنومند و پر ثمر بار آید که بتواند به زندگی و حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد.

سربازان را برای اینکه از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند به مانورها و جنگهای مصنوعی می‌برند و در برابر انواع مشکلات تشنگی، گرسنگی، گرما و سرما، حوادث دشوار، موانع سخت، قرار می‌دهند تا ورزیده و آبدیده شوند.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۲۸

و این است رمز آزمایشهای الهی.

قرآن مجید به این حقیقت در جای دیگر تصریح کرده می‌گوید وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَخِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: "او آنچه را شما در سینه دارید می‌آزماید تا دل‌های شما کاملاً خالص گردد و او به همه اسرار درون شما آگاه است" (آل عمران - ۱۵۴).

امیر مؤمنان علی ع تعریف بسیار پر معنی در زمینه فلسفه امتحانات الهی دارد می‌فرماید:

و ان كان سبحانه اعلم بهم من انفسهم و لكن لتظهر الافعال التي بها يستحق الثواب و العقاب:

" گرچه خداوند به روحیات بندگان از خودشان آگاهتر است ولی آنها را امتحان می‌کند تا کارهای خوب و بد که معیار پاداش و کیفر است از آنها ظاهر گردد ".

یعنی صفات درونی انسان به تنهایی نمی‌تواند معیاری برای ثواب و عقاب گردد مگر آن زمانی که در لابلای اعمال انسان خودنمایی کند، خداوند بندگان را می‌آزماید تا آنچه در درون دارند در عمل آشکار کنند، استعدادها را از قوه به فعل برسانند و مستحق پاداش و کیفر او گردند.

اگر آزمایش الهی نبود این استعدادها شکوفا نمی‌شد و درخت وجود انسان میوه‌های اعمال بر شاخسارش نمایان نمی‌گشت و این است فلسفه آزمایش الهی در منطق اسلام.

آزمایش خدا همگانی است

از آنجا که نظام حیات در جهان هستی نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را می‌پیمایند، حتی درختان استعدادها را نهفته خود را با میوه بروز می‌دهند همه مردم از انبیاء گرفته تا دیگران طبق این قانون عمومی

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۲۹

می‌بایست آزمایش شوند و استعدادات خود را شکوفا سازند. گرچه امتحانات الهی متفاوت است، بعضی مشکل، بعضی آسان و قهراً نتایج آنها نیز با هم فرق دارد، اما به هر حال آزمایش برای همه هست، قرآن مجید به امتحان عمومی انسانها اشاره کرده می‌فرماید: **أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**: "آیا مردم گمان می‌کنند بدون امتحان رها می‌شوند، نه هرگز بلکه همگی باید امتحان دهند" (عنکبوت آیه ۱).

قرآن نمونه‌هایی از امتحانات پیامبران را نیز بازگو کرده است آنجا که می‌فرماید: **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ**: "خداوند ابراهیم را امتحان کرد" (بقره - ۱۲۴).

در جای دیگر آمده است: **فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ**: "هنگامی که یکی از پیروان سلیمان تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن از راه دور برای او حاضر کرد، سلیمان گفت این لطف خدا است برای اینکه مرا امتحان کند آیا شکرگزاری می‌کنم یا کفران؟" (نمل - ۴۰).

طرق آزمایش

در آیه فوق نمونه‌هایی از اموری که انسان با آنها امتحان می‌شود بیان شده، از قبیل: ترس، گرسنگی، زیانهای مالی، و مرگ ... ولی وسائل آزمایش خداوند منحصر به اینها نیست بلکه امور دیگری نیز در

قرآن به عنوان وسیله امتحان آمده است، مانند فرزندان، پیامبران، و دستورات خداوند، حتی بعضی از خوابها ممکن است از وسائل آزمایش باشد، "شروع و خیرها نیز از آزمایشهای الهی محسوب می‌شوند" (وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ) (انبیاء- ۳۵).

بنا بر این مواردی که در آیه شمرده شده جنبه انحصاری ندارد، هر چند از

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۳۰

نمونه‌های روشن و زنده آزمایشهای الهی است.

و می‌دانیم که مردم در برابر آزمایشهای خداوند به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروهی از عهده امتحانات بر آمده و گروهی مردود می‌شوند.

مثلاً مساله "ترس" که پیش می‌آید گروهی خود را می‌بازند و به خاطر اینکه کوچکترین ضرری به آنها نرسد شانه از زیر بار مسئولیت خالی می‌کنند در جنگها فرار می‌کنند، یا راه سازشکاری پیش می‌گیرند، و با عذر تراشیهایی همچون "نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ" ما می‌ترسیم ضرری به ما متوجه شود" از تکلیف الهی سرباز می‌زنند (سوره مائده آیه ۵) اما گروهی دیگر در برابر عوامل ترس با ایمان و توکل بیشتری خود را برای هر گونه فدا کاری مهیا می‌کنند، چنان که در قرآن آمده است: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ" وقتی که به مردم با ایمان می‌گفتند اوضاع خطرناک است، و دشمنان شما مجهزند، شما عقب‌نشینی کنید بر ایمان و توکل آنها افزوده می‌شد!" (آل عمران- ۱۷۳).

در برابر سائر مشکلات و عوامل امتحان که در آیه آمده است همچون گرسنگی و زیانهای مالی و جانی نیز همه مردم یکسان نیستند. نمونه‌هایی از این امتحانات در متن قرآن آمده است ...

راه موفقیت در این آزمایشها چیست؟

پاسخ این سؤال را قسمت آخر آیه مورد بحث و آیات دیگر قرآن می‌دهد:

۱- نخستین و مهمترین گام برای پیروزی همان است که در جمله کوتاه

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۳۱

و پر معنی و بشر الصابرين در آیه فوق آمده است، این جمله با صراحت می‌گوید:

رمز پیروزی در این راه، صبر و پایداری است و به همین دلیل بشارت پیروزی را تنها به صابران و افراد با استقامت می‌دهد.

۲- توجه به گذرا بودن حوادث این جهان و سختیها و مشکلاتش و اینکه این جهان گذرگاهی بیش نیست عامل دیگری برای پیروزی محسوب می‌شود که در جمله **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** (ما از آن خدا هستیم و به سوی خدا باز می‌گردیم) آمده است. اصولاً این جمله که از آن به عنوان "کلمه استرجاع" یاد می‌شود، عصاره‌ای است از عالیت‌ترین درسهای توحید و انقطاع الی الله و تکیه بر ذات پاک او در همه چیز و در هر زمان، و اگر می‌بینیم بزرگان اسلام به هنگام بروز مصائب سخت این جمله را با الهام گرفتن از قرآن مجید تکرار می‌کردند برای این بوده است که شدت مصیبت آنها را تکان ندهد و در پرتو ایمان به مالکیت خداوند و بازگشت همه موجودات به سوی او، این حوادث را در خود هضم کنند.

امیر مؤمنان علی ع در تفسیر این جمله می‌فرماید:

ان قولنا انا لله اقرار علی انفسنا بالملک و قولنا و انا الیه راجعون اقرار علی انفسنا بالهلاک:

"اینکه ما می‌گوئیم **إِنَّا لِلَّهِ**" اعتراف به این حقیقت است که ما مملوک اوئیم و اینکه می‌گوئیم **وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** اقرار به این است که ما از این جهان خواهیم رفت" و جایگاه ما جای دگر است «...».

۳- استمداد از نیروی ایمان و الطاف الهی عامل مهم دیگری است، کسانی هستند که هر وقت دستخوش حوادث می‌گردند، اعتدال خود را از دست داده، گرفتار اضطراب می‌شوند، اما دوستان خدا چون برنامه و هدف روشنی دارند بدون حیرت و سرگردانی، مطمئن و آرام به راه خود ادامه می‌دهند، خدا نیز

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۳۲

روشن‌بینی بیشتری به آنها می‌دهد که در انتخاب راه صحیح دچار اشتباه نشوند، چنان که قرآن می‌گوید: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**: "کسانی که در راه ما به جهاد برخیزند ما آنها را به راههای خود هدایت می‌کنیم" (عنکبوت - ۶۹).

۴- توجه به تاریخ پیشینیان و بررسی موضع آنان در برابر آزمایشهای الهی برای آماده ساختن روح انسان نسبت به امتحانات پروردگار بسیار مؤثر است.

اصولا اگر انسان در مسائلی که برای او پیش می‌آید احساس تنهایی کند از نیروی مقاومتش کاسته خواهد شد، اما توجه به این حقیقت که این مشکلات طاقت‌فرسا و آزمایشهای سخت الهی برای همه اقوام و ملت‌ها در طول تاریخ وجود داشته سبب افزایش نیروی پایداری انسان می‌گردد به همین دلیل قرآن مجید کرارا برای دل‌داری پیامبر ص و تقویت روحیه او و مؤمنان اشاره به تاریخ گذشتگان و حوادث دردناک زندگی آنها می‌کند مثلا می‌گوید: و لقد استهزء بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ: "اگر تو را استهزاء کنند نگران مباش، پیامبران پیشین نیز گرفتار استهزای جاهلان بودند، اما با نیروی استقامت بر آنها پیروز شدند" (انعام- ۱۰).

در جای دیگر می‌فرماید: وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَ أَوْدُوا حَتَّى أَنَاهُمْ نَصْرُنَا: "اگر تو را تکذیب کنند تعجب نیست، پیامبران پیشین را نیز تکذیب کردند آنها در برابر تکذیب مخالفان پایداری و شکیبایی به خرج دادند، و آزار شدند تا سرانجام نصرت و یاری ما به سراغشان آمد" (انعام- ۳۴).

۵- توجه به این حقیقت که همه این حوادث در پیشگاه خداوند رخ می‌دهد و او از همه چیز آگاه است عامل دیگری برای پایداری است.

کسانی که در یک مسابقه مشکل و طاقت‌فرسا شرکت دارند همین که احساس می‌کنند جمعی از دوستانشان در اطراف میدان مسابقه آنها را می‌بینند

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۳۳

تحمل مشکلات برای آنها آسان می‌شود و با شوق و عشق بیشتری به نبرد با حوادث بر می‌خیزند.

جایی که وجود چند نفر تماشاچی چنین اثری در روح انسان بگذارد توجه به این حقیقت که خداوند مجاهدتهای ما را در صحنه‌های آزمایش می‌بیند، چه عشق و شوری به ادامه این جهاد در ما ایجاد خواهد کرد.

کشتی کن" (هود-قرآن می‌گوید: به هنگامی که نوح ع تحت شدیدترین فشارها از سوی قومش م شد خداوند به او دستور داد وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا: "در برابر ما اقدام به ساختن

(۳۷).

جمله " باعیننا " (در برابر دیدگان علم ما) چنان قوت قلبی به نوح ع بخشید که فشار و استهزای دشمنان، کمترین خللی در اراده نیرومند او ایجاد نکرد.

از سالار شهیدان و مجاهدان راه خدا امام حسین ع همین معنی نقل شده که در صحنه کربلا به هنگامی که بعضی از عزیزانش با فجیعترین وجهی شربت شهادت نوشیدند فرمود:

هون علی ما نزل بی انه بعین الله:

" همین که می دانم این امور در برابر دیدگان علم پروردگار انجام می گیرد تحمل آن بر من آسان است ".

آزمایش به وسیله نعمت و بلا

امتحانات الهی همیشه به وسیله حوادث سخت و ناگوار نیست، بلکه گاه خدا بندگان را با وفور نعمت و کامیابیها آزمایش می کند، چنان که قرآن می گوید وَ تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً: " ما شما را به وسیله بدیها و خوبیها امتحان می کنیم " (انبیاء- ۳۵).

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۳۴

و در جای دیگر از قول سلیمان ع می خوانیم: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ: " این از فضل پروردگار من است او می خواهد مرا آزمایش کند که من در برابر این نعمت شکرگزاری یا کفران می کنم؟! " (سوره نمل آیه ۴۰) توجه به چند نکته دیگر نیز در اینجا ضروری است:

یکی اینکه لازم نیست همه مردم با همه وسائل آزمایش شوند، بلکه ممکن است امتحان هر گروهی به چیزی باشد، چرا که تناسب با روحیه ها و وضع فردی و اجتماعی مردم در اینجا شرط است.

دیگر اینکه ممکن است یک انسان از عهده پاره ای از امتحانات به خوبی بر آید در حالی که در برابر امتحانات دیگر سخت رفته شود.

و نیز ممکن است امتحان فردی، وسیله امتحان دیگری باشد، مثلا خداوند کسی را با مصیبت فرزند دلبندهش مورد آزمایش قرار می دهد، این آزمایش پای دیگران را هم به میدان امتحان می کشد که آیا آنها در مقام همدردی بر می آیند و در تخفیف آلام شخص مصیبت زده می کوشند یا نه؟

آخرین نکته اینکه: همانگونه که اشاره کردیم امتحانات الهی، جنبه عمومی و همگانی دارد و حتی پیامبران نیز از آن مستثنی نیستند، بلکه آزمایش آنها با توجه به سنگینی مسئولیتشان به درجات سخت‌تر از آزمایش دیگران است.

آیات سوره‌های مختلف قرآن گویای این حقیقت است که هر یک از پیامبران به سهم خود در کوران آزمایشهای شدیدی قرار گرفتند، حتی جمعی از آنان قبل از رسیدن به مقام رسالت، یک دوران طولانی از آزمایشهای مختلف داشتند تا کاملاً ورزیده شوند، و برای رهبری و هدایت خلق آمادگی کامل پیدا کنند...

۲۳۵- آیا انفاق و قرض الحسنه باعث کمبود و ربا باعث افزایش روزی انسان نمی شود؟

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (آیه ۲۷۶ بقره)

۲۷۶- خداوند، ربا را نابود می کند، و صدقات را افزایش می دهد! و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (آیه ۲۴۵ بقره)

۲۴۵- کیست که به خدا "قرض الحسنه ای" دهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند)، تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ و خداوند است که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده می سازد، (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی شود). و به سوی او باز می گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت).

قُلْ إِنْ رَّبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَعُوْهُ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (آیه ۳۹ سبا)

۳۹- بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می دهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می سازد، و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است.

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۲۱

...انفاق مایه فزونی است نه کمبود

تعبیری که در آیات فوق در مورد انفاق خواندیم که فرمود هر چیزی را که در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آن را پر می کند تعبیری است بسیار پر معنی.

اولاً: از این نظر که "شیء" به معنی وسیع کلمه، تمام انواع انفاقها را اعم از مادی و معنوی، کوچک و بزرگ، به هر انسان نیازمند اعم از صغیر و کبیر، همه را شامل می شود، مهم اینست که انسان از سرمایه های موجود خود در راه

خدا ببخشد به هر کیفیت و به هر کمیت باشد.

ثانیا: انفاق را از مفهوم فنا بیرون می آورد، و رنگ بقا به آن می دهد، چرا که خداوند تضمین کرده با مواهب مادی و معنوی خود که چندین برابر و گاه هزاران برابر- و حد اقل ده برابر است- جای آن را پر کند، و به این ترتیب شخص انفاق کننده هنگامی که با این روحیه و این عقیده به میدان می آید دست و دل بازتری خواهد داشت، او هرگز احساس کمبود و فکر فقر به مغز خود راه نمی دهد، بلکه خدا را شکر می گوید که او را موفق به چنین تجارت پرسودی کرده است.

همان تعبیری که قرآن مجید در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره صف فرموده است یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ- تَوَمِّنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ:" ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارت پرسودی که از عذاب دردناک رهاییتان می بخشد راهنمایی بنمایم؟- ایمان به خدا و پیامبرش بیاورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید این برای شما بهتر است اگر می دانستید".

در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم که فرمود:

ینادی مناد کل لیلۃ لدوا للموت! و ینادی مناد ابنوا للخراب! و ینادی مناد اللهم هب للمنفق خلفا.

و ینادی مناد اللهم هب للممسک تلفا! و ینادی مناد لیت الناس لم یخلقوا.

و ینادی مناد لیتهم اذ خلقوا فکروا فیما له خلقوا!:

ویرانی! در هر شب منادی آسمانی ندا می دهد بزائید برای مردن! و منادی دیگری ندا می دهد بنا کنید برای

تفسیر

و منادی ندا می دهد خداوند! برای آنها که انفاق می کنند عوضی قرار ده.

و منادی دیگری ندا می‌کند خداوند! برای آنها که امساک می‌کنند تلفی قرار ده! و منادی دیگری می‌گوید: ای کاش مردم آفریده نمی‌شدند! و منادی دیگری صدا می‌زند ای کاش اکنون که آفریده شدند، اندیشه می‌کردند که برای چه آفریده شده‌اند؟

(منظور از این منادیها که ندا می‌دهند فرشتگانند که به فرمان خدا تدبیر امور این عالم می‌کنند).

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

من ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقه!:

"کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود".

همین معنی از امام باقر ع و امام صادق ع نیز نقل شده است.

اما مساله مهم اینست که انفاق از اموال حلال و مشروع باشد که خدا غیر آن را قبول نمی‌کند و برکت نمی‌دهد.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم: شخصی خدمتش عرض کرد دو آیه در قرآن است که هر چه من به سراغ آن می‌روم آن را نمی‌یابم (و به محتوای آن نمی‌رسم).

امام فرمود کدام آیه است.

عرض کرد نخست این سخن خداوند بزرگ است که می‌گوید: اِدْعُونِي اُسْتَجِبْ لَكُمْ: "مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم" من خدا را می‌خوانم

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۲۴

اما دعایم مستجاب نمی‌شود! فرمود: آیا فکر می‌کنی خداوند عز و جل وعده خود را تخلف کرده؟.

عرض کرد نه.

فرمود پس علت آن چیست؟

عرض کرد نمی دانم.

فرمود ولی من به تو خبر می دهم:

من اطاع الله عز و جل فیما امره من دعائه من جهة الدعاء اجابه:

" کسی که اطاعت خداوند متعال کند در آنچه امر به دعا کرده و جهت دعا را در آن رعایت کند اجابت خواهد کرد.

عرض کرد: جهت دعا چیست؟ فرمود نخست حمد خدا می کنی، و نعمت او را یادآور می شوی، سپس شکر می کنی بعد درود بر پیامبر ص می فرستی، سپس گناهانت را به خاطر می آوری اقرار می کنی و از آنها به خدا پناه میبری، و توبه می نمایی، اینست جهت دعا! سپس فرمود: آیه دیگر کدام است؟

عرض کرد: این آیه است که می فرماید: وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ اما من در راه خدا اتفاق می کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند عائد من نمی شود! امام ع فرمود: فکر می کنی خداوند از وعده خود تخلف کرده؟! عرض کرد: نه.

فرمود: پس چرا چنین است؟

عرض کرد نمی دانم.

فرمود:

لو ان احدكم اکتسب المال من حله، و انفقہ فی حله، لم ینفق درهما الا اخلف علیه:

" اگر کسی از شما مال حلالی به دست آورد و در راه حلال انفاق کند هیچ دره می را انفاق نمی کند مگر اینکه خدا عوضش را به او می دهد " .

۲۳۶- چه عواملی باعث تکذیب معاد و اهل دوزخ شدن انسان می شود؟

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (آیه ۴۵ واقعہ)

وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْجَنَّتِ الْعَظِيمِ (آیه ۴۶ واقعہ)

وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ (آیه ۴۷ واقعہ)

۴۵- آنها پیش از این در عالم دنیا مست و مغرور نعمت بودند.

۴۶- و بر گناهان بزرگ اصرار داشتند.

۴۷- و می گفتند: هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم آیا برانگیخته خواهیم شد؟

(در نتیجه، مست و مغرور نعمت شدن در عالم دنیا باعث اصرار بر گناهان بزرگ شده و اصرار بر

گناهان بزرگ عامل تکذیب معاد و اهل دوزخ شدن انسان می شود.)

الَّذِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ (آیه ۱۱ مطففین)

وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (آیه ۱۲ مطففین)

۱۱- همانها که روز قیامت را انکار می کنند.

۱۲- و تنها کسانی آن را انکار می کنند که متجاوز و گنهکارند.

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۲۶۰

... ریشه انکار قیامت، منطق و تفکر و استدلال نیست، بلکه افرادی که می خواهند پیوسته به تجاوزها

ادامه دهند و در گناه غوطه ور باشند منکر قیامت می شوند (توجه داشته باشید که "اثیم" صفت

مشبهه است و دلالت بر استمرار و ادامه گناه دارد).

آنها می‌خواهند بدون هیچگونه احساس مسئولیت، و به گمان خود با نهایت آزادی و دوری از هر گونه فشار و ناراحتی و جدان به زشتکاریها ادامه دهند و هیچ قانونی را به رسمیت نشناسند این نظیر همان چیزی است که در آیه ۵ سوره قیامت آمده است *بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَ أَمَامَهُ*: "بلکه انسان می‌خواهد در آینده عمر خویش پیوسته راه فجور پیش گیرد، لذا قیامت را تکذیب می‌کند".

و به این ترتیب همانگونه که عقیده در عمل اثر می‌گذارد، اعمال آلوده نیز در شکل بندی عقائد تاثیر می‌کند، ...

۲۳۷- چه باید کرد که صلح و آرامش جهان را فرا گیرد و جنگ و ناامنی از بین برود؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (آیه ۲۰۸ بقره)

۲۰۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح و آشتی در آیید! و از گامهای شیطان، پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شماست

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۸۱

... "سلم" و "سلام"، در لغت به معنی صلح و آرامش است و بعضی آن را به معنی اطاعت تفسیر کرده‌اند، و این آیه همه افراد با ایمان را به صلح و سلام و تسلیم بودن در برابر فرمان خدا دعوت می‌کند.

از مفهوم این آیه چنین استفاده می‌شود که صلح و آرامش تنها در پرتو ایمان امکان‌پذیر است، و تنها به اتکاء قوانین مادی هرگز جنگ و ناامنی و اضطراب از دنیا بر چیده نخواهد شد، زیرا عالم ماده، و علاقه به آن، همواره سرچشمه

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۸۲

کشمکشها و تصادمها است، و اگر نیروی معنوی ایمان، آدمی را کنترل نکند، صلح غیر ممکن است.

بلکه می‌توان گفت از دعوت عمومی این آیه، که همه مؤمنان را بدون استثناء از هر زبان و نژاد و منطقه جغرافیایی و قشر اجتماعی، به صلح و صفا دعوت می‌کند، استفاده می‌شود که در پرتو ایمان به خدا، تشکیل حکومت واحد جهانی که صلح در سایه آن همه جا آشکار گردد امکان‌پذیر است.

اصولا در مقابل عوامل پراکندگی (زبان و نژاد و ...) یک حلقه محکم اتصال در میان قلوب بشر لازم است، و این حلقه اتصال تنها ایمان به خداست که ما فوق این اختلافات است.

ایمان به خدا، و تسلیم در برابر فرمان او، نقطه وحدت جامعه انسانیت، و رمز ارتباط اقوام و ملت‌ها است، و نمونه جالبی از آن را در مراسم حج می‌توان مشاهده کرد که چگونه انسان‌هایی با رنگ‌های مختلف، از نژادهای متفاوت و دارای زبان و قومیت و منطقه جغرافیایی ناهم‌هنگ، همگی برادروار در کنار هم قرار گرفته و در آن مراسم بزرگ روحانی شرکت دارند، و در نهایت صلح و صفا به هم می‌نگرند، و اگر آن را با نظامی که بر کشورهای فاقد ایمان به خدا حاکم است که چگونه ناامنی از نظر

جان و مال و عرض و ناموس، حاکم می‌باشد، مقایسه کنیم، تفاوت میان جوامع با ایمان و بی ایمان از
نظر سلم و صلح و سلام و آرامش، روشن می‌شود...

۲۳۸- آیا عفو و گذشت ستمگر موجب تقویت او نمی شود؟

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا (آیه ۱۴۹ نساء)

۱۴۹- (اما) اگر نیکبها را آشکار یا مخفی سازید و یا از بدیها گذشت نمائید (مجاز خواهید بود) خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است. عفو و گذشت می کند).

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۱۸۶

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا عفو و گذشت از ستمگر در حقیقت موجب امضای ظلم او نخواهد بود و آیا این کار او را تشویق به ادامه ستم نمی کند؟! و آیا این دستور یک نوع واکنش منفی تخطیری در مظلومان ایجاد نخواهد کرد؟

پاسخ سؤال این است که مورد "عفو و گذشت" از مورد "احقاق حق و مبارزه با ظالم" جدا است، به همین دلیل در دستورهای اسلامی از یک طرف می خوانیم نه ظلم کنید و نه تن به ظلم دهید (لا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ) « بقره آیه ۲۷۹ » و دشمن ظالم و یا مظلوم باشید.

(کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا « نهج البلاغه وصیتنامه شماره ۴۸ »).

با ظالمان پیکار کنید تا به حکم خدا گردن نهند.

(فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ) « حجرات آیه ۹ ».

و از سوی دیگر دستور به عفو و بخشش و گذشت داده شده است همانطور که میفرماید:

(وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى) « بقره آیه ۲۳۷ ».

(وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ) « سوره نور آیه ۲۲ ».

گرچه ممکن است بعضی از افراد کم اطلاع میان این دو حکم در بدو

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۱۸۷

نظر تضادی ببینند، ولی با توجه به آنچه در منابع اسلامی وارد شده روشن میشود که مورد عفو و گذشت جای معینی است که از آن سوء استفاده نشود و مورد مبارزه و کوبیدن ظلم، جای دیگر.

توضیح اینکه عفو و گذشت مخصوص موارد قدرت و پیروزی بر دشمن و شکست نهایی او است، یعنی در موردی که احساس خطر جدیدی از ناحیه دشمن نشود، بلکه عفو و گذشت از او یک نوع اصلاح و تربیت در مورد او محسوب شود و او را به تجدید نظر در مسیر خود وادارد چنان که در موارد زیادی از تاریخ اسلام به چنین افرادی برخورد می‌کنیم و حدیث معروف "

إذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکراً للقدرة علیه

" . هنگامی که بر دشمن پیروز شدی گذشت را زکاة این پیروزی قرار ده « نهج البلاغه - کلمات قصار - کلمه ۱۰ ».

شاهدی بر این مدعا است.

اما در مواردی که خطر دشمن هنوز بر طرف نگشته و احتمالاً گذشت، او را جسورتر و آماده‌تر می‌کند، یا اینکه عفو و گذشت یک نوع تسلیم و رضایت به ظلم محسوب میشود، هیچگاه اسلام اجازه چنین عفوئی را نمیدهد و هرگز پیشوایان اسلام در چنین مواردی راه عفو و گذشت را انتخاب نکردند.

۲۳۹- آیا پیامبر از غیب آگاهی داشت؟

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبُ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (آیه ۱۸۸ اعراف)

۱۸۸- بگو من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد (و از غیب و اسرار نهان نیز با خبر نیستم مگر آنچه خداوند اراده کند) و اگر از غیب با خبر بودم منافع فراوانی برای خود فراهم می‌ساختم و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید، من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده‌ام برای جمعیتی که ایمان می‌آورند (بیم از مجازات پروردگار و بشارت به پادشاهای گرانهایش).

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۴۶

... پاره از کسانی که مطالعات محدودی دارند و تنها با توجه سطحی به یک آیه بدون در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن و حتی قرائنی که در خود آن آیه وجود دارد دآوری می‌کنند، آیه بالا را دلیل بر نفی علم غیب به طور مطلق از پیامبران دانسته‌اند.

در حالی که آیه فوق "علم بالذات و مستقل" را از پیامبر ص نفی میکند همانگونه که مالکیت هر گونه سود و زیان را به طور مستقل از او نفی کرده است با اینکه شک نیست هر انسانی مالک سود و زیانهایی در باره خویش و دیگران است.

بنا بر این جمله قبل گواه روشنی است بر اینکه هدف نفی مالکیت سود و زیان یا نفی علم غیب به طور مطلق نیست بلکه هدف نفی استقلال می‌باشد و به تعبیر دیگر

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۴۷

پیامبر ص از خودش چیزی نمی‌داند بلکه آنچه خدا از غیب و اسرار نهان در اختیارش گذارده است می‌داند، همانگونه که در آیه ۲۶ و ۲۷ از سوره جن می‌خوانیم:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ: "خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچکس را از علم غیب خود آگاه نمی‌سازد مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند".

اصولا تکمیل مقام رهبری، آنهم یک رهبری جهانی و همگانی، آنهم در تمام زمینه‌های مادی و معنوی، نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسائل دارد که از سایر مردم پوشیده است، نه تنها آگاهی از احکام و قوانین الهی، بلکه آگاهی بر اسرار جهان هستی و ساختمان بشر و قسمتی از حوادث آینده و گذشته، این بخش از علم غیب را خداوند در اختیار فرستادگان و نمایندگان می‌گذارد، و اگر نگذارد رهبری آنها تکمیل نخواهد شد.

و به تعبیر دیگر: اقدامات و سخنان و گفته‌های آنها رنگ زمان و مکان خودشان پیدا خواهد کرد و محدود به شرائط یک عصر و یک محیط می‌شود، اما هنگامی که از این بخش از اسرار غیب آگاه باشند، برنامه‌ها را آن چنان پیاده می‌کنند که برای آیندگان و کسانی که در شرائط و مقتضیات دیگر به وجود خواهند آمد نیز مفید و کافی خواهد بود...

۲۴۰- عاقبت بخل ورزیدن چیست؟

وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (آیه ۱۸۰ آل عمران)

۱۸۰- آنها که بخل می‌ورزند و آنچه را خدا از فضل خود به آنان داده انفاق نمی‌کنند، گمان نکنند برای آنها خیر است، بلکه برای آنها شر است، به زودی در روز قیامت آنچه را در باره آنان بخل ورزیدند همانند طوقی به گردن آنها می‌افکنند و میراث آسمانها و زمین از آن خدا است و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۲۴۱- چرا اسلام با آن همه محتوا و ارزشهای والای انسانی مسئله بردگی را به کلی الغا نکرده و طی یک حکم قطعی و عمومی آزادی همه بردگان را اعلام ننموده است؟

إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْبَتْتُمُوهُمْ فَسُدُّوا أَلْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ
الْخَرْبُ أَوَّارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَغْضَكُمْ بِيْغْضِ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ
يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (آیه ۴ محمد)

۴- هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو می‌شوید گردنهایشان را بزنید، و هم چنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، سپس یا بر آنها منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنها فدیة بگیریید، و این وضع هم چنان ادامه یابد تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد، برنامه این است، و هر گاه خدا می‌خواست خودش آنها را مجازات می‌کرد، اما می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید، و کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۳

...درست است که اسلام سفارش زیادی در مورد بردگان کرده، اما آنچه مهم است آزادی بی‌قید و شرط آنها است، چرا انسانی مملوک انسان دیگری باشد و آزادی را که بزرگترین عطیه الهی است از دست دهد؟! پاسخ:

در یک جمله کوتاه باید گفت که اسلام برنامه دقیق و زمانبندی شده برای آزادی بردگان دارد که بالمال همه آنها تدریجاً آزاد می‌شوند، بی‌آنکه این آزادی عکس العمل نامطلوبی در جامعه به وجود آورد.

ولی پیش از آنکه به توضیح این طرح دقیق اسلامی بپردازیم ذکر چند نکته را مقدماتاً لازم می‌دانیم.

۱- اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است

اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است، بلکه در حالی ظهور کرد که مساله بردگی سراسر جهان را گرفته بود، و با تار و پود جوامع بشری آمیخته بود، حتی بعد از اسلام نیز در تمام جوامع مساله بردگی ادامه یافت، تا حدود یکصد سال قبل که " نهضت آزادی بردگان " شروع شد، چرا که

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۴

به خاطر دگرگون شدن نظام زندگی بشر مساله بردگان به شکل قدیمی دیگر قابل قبول نبود.

الغای بردگی نخست از اروپا شروع شد سپس در سایر کشورها از جمله آمریکا و آسیا گسترش یافت. در انگلستان تا سال ۱۸۴۰ میلادی، و در فرانسه تا سال ۱۸۴۸، و در هلند تا سال ۱۸۶۳، و در آمریکا تا سال ۱۸۶۵ بردگی ادامه داشت، و سپس کنگره " بروکسل " ضمن اعلامیه‌ای تصمیم به الغای بردگی در سراسر جهان گرفت، و این در سال ۱۸۹۰ بود (یعنی کمتر از صد سال قبل).

۲- تغییر شکل بردگی در دنیا امروز:

درست است که غربیها به اصطلاح پیشقدم در الغای بردگی بودند، اما وقتی دقیقاً مساله را بررسی می‌کنیم می‌بینیم بردگی نه تنها ریشه‌کن نشد، بلکه به صورت خطرناکتر و وحشتناکتری یعنی در شکل استعمار ملتها و بردگی مستعمرات آشکار گشت، بطوری که هر قدر بردگی فردی رو به ضعف می‌گذاشت بردگی دستجمعی و استعمار قوی‌تر و نیرومندتر می‌شد، امپراطوری انگلستان که پیشقدم در الغای بردگی بود پیشقدم در امر استعمار نیز محسوب می‌شود.

جناایاتی که استعمارگران غربی در طول مدت استعمار خود انجام دادند نه تنها کمتر از جنایات دوران بردگی نبود، بلکه از شدت و گسترش بیشتری برخوردار بود.

حتی بعد از آزاد شدن مستعمرات باز بردگی ملتها ادامه یافت چرا که این آزادی، آزادی به اصطلاح سیاسی بود، ولی استعمار اقتصادی و فرهنگی هنوز در بسیاری از مستعمرات آزاد شده و غیر آن حکمفرما است.

مخصوصاً کشورهای کمونیستی که برای مساله الغای بردگی بیش از همه سینه چاک می‌کنند خود گرفتار یک نوع برده‌داری شرم‌آور عمومی هستند،

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۵

و مردمی که در این کشورها زندگی می‌کنند مانند بردگان کمترین اختیاری از خود ندارند، و همه چیز آنها را گردانندگان حزب کمونیست تعیین می‌کنند، و اگر کسی اظهار نظر مخالفی کند یا به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده می‌شود، یا در سیاه‌چال زندان می‌افتد، و یا اگر از دانشمندان باشد به عنوان "بیمار روانی" روانه تیمارستانها می‌گردد.

خلاصه اینکه بردگی تابع اسم نیست، آنچه زشت و ناپسند است مفهوم و محتوای بردگی است، و می‌دانیم این مفهوم و محتوا در کشورهای استعمار زده و در ممالک کمونیستی به بدترین اشکال پیاده می‌شود.

نتیجه اینکه الغای بردگی در جهان امروز صوری بوده و در حقیقت تنها یک تغییر شکل است!.

۳- سرنوشت دردناک بردگان در گذشته

- بردگان در طول تاریخ سرنوشت بسیار دردناکی داشته‌اند، به عنوان نمونه بردگان اسپارتها را که به اصطلاح قومی متمدن بودند در نظر می‌گیریم، به قول نویسنده "روح القوانين" غلامان اسپارتی به قدری بدبخت بودند که تنها غلام یک نفر نبودند، بلکه غلام تمام جامعه محسوب می‌شدند، و هر کس بدون ترس از قانون می‌توانست هر قدر بخواهد غلام خود یا دیگری را آزار و شکنجه دهد، و در حقیقت زندگانی آنها از حیوانات نیز بدتر بود.

از زمانی که بردگان را از کشورهای عقب‌افتاده صید می‌کردند تا هنگامی که در به می‌شد بسیاری از آنها می‌مردند، و باقیمانده وسیله‌ای بودند برای بهره‌گیری برده‌فروشان طماع و اندک غذایی که به آنها می‌دادند برای زنده ماندن و کار کردن بود، و به هنگام پیری و بیماریهای صعب آنها را به حال خود رها می‌کردند تا به شکل دردناکی جان دهند! لذا نام بردگی در طول تاریخ با انبوهی از جنایات هولناک همراه است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۶

با روشن شدن این چند نکته به صورت فشرده به طرح اسلام در زمینه آزادی تدریجی بردگان بازمی‌گردیم.

۴- طرح اسلام برای آزادی بردگان

آنچه غالباً مورد توجه قرار نمی‌گیرد این است که اگر نظام غلطی در بافت جامعه‌ای وارد شود ریشه‌کن کردن آن احتیاج به زمان دارد، و هر حرکت حساب نشده نتیجه معکوسی خواهد داشت، درست همانند انسانی که به یک بیماری خطرناک مبتلا شده و بیماریش کاملاً پیشرفت نموده است، و یا شخص معتادی که دهها سال به اعتیاد زشت خود خو گرفته، در اینگونه موارد حتماً باید از "برنامه‌های زمان بندی شده" استفاده کرد.

صریحتر بگوئیم: اگر اسلام طبق یک فرمان عمومی دستور می‌داد همه بردگان موجود در آن را آزاد کنند، چه بسا بیشتر آنها تلف می‌شدند، زیرا گاه نیمی از جامعه را بردگان تشکیل می‌دادند، آنها نه کسب و کار مستقلی داشتند، و نه خانه و لانه و وسیله‌ای برای ادامه زندگی.

اگر در یک روز و یک ساعت معین همه آزاد می‌شدند یک جمعیت عظیم بیکار ظاهر می‌گشت که هم زندگی خودش با خطر مواجه بود و هم ممکن بود نظم جامعه را مختل کند، و به هنگامی که محرومیت به او فشار می‌آورد به همه جا حمله‌ور شود و درگیری و خونریزی به راه افتد.

اینجا است که باید تدریجاً آزاد شوند، و جذب جامعه گردند، نه جان خودشان به خطر بیفتد، و نه امنیت جامعه را به خطر اندازند، و اسلام درست این برنامه حساب شده را تعقیب کرد.

این برنامه مواد زیادی دارد که رؤس مسائل آن به طور فشرده و فهرست‌وار در اینجا مطرح می‌شود و شرح آن نیاز به کتاب مستقلی دارد:

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۷

ماده اول- بستن سرچشمه‌های بردگی

بردگی در طول تاریخ اسباب فراوانی داشته، نه تنها اسیران جنگی و بدهکارانی که قدرت بر پرداخت بدهی خود نداشتند به صورت برده درمی‌آمدند که زور و غلبه نیز مجوز برده گرفتن و برده‌داری بود، کشورهای زورمند نفرات خود را با انواع سلاحها به ممالک عقب افتاده آفریقایی و مانند آن می‌فرستادند، و گروه، گروه از آنها را گرفته و اسیر کرده و با کشتیها به بازارهای ممالک آسیا و اروپا می‌بردند.

اسلام جلو تمام این مسائل را گرفت، تنها در یک مورد اجازه برده‌گیری داد و آن در مورد اسیران جنگی بود، و تازه آن نیز جنبه الزامی نداشت، و به طوری که در تفسیر آیات فوق گفتیم اجازه می‌داد طبق مصالح اسیران را بی‌قید و شرط یا پس از پرداخت فدیة آزاد کنند.

در آن روز زندانهای نبود که بتوان اسیران جنگی را تا روشن شدن وضعشان در زندان نگهداشت، و راهی جز تقسیم کردن آنها در میان خانواده‌ها و نگهداری به صورت برده نداشت.

بدیهی است هنگامی که چنین شرائطی تغییر یابد هیچ دلیلی ندارد که امام مسلمین حکم بردگی را در باره اسیران بپذیرد می‌تواند آنها را از طریق "من" و "فداء" آزاد سازد، زیرا اسلام پیشوای مسلمین را در این امر مخیر ساخته تا با در نظر گرفتن مصالح اقدام کند، و به این ترتیب تقریباً سرچشمه‌های بردگی جدید در اسلام بسته شده است.

ماده دوم- گشودن دریچه آزادی

اسلام برنامه وسیعی برای آزاد شدن بردگان تنظیم کرده است که اگر مسلمانان آن را عمل می‌کردند در مدتی نه چندان زیاد همه بردگان تدریجاً

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۸

آزاد و جذب جامعه اسلامی می‌شدند.

رعوس این برنامه چنین است:

الف- یکی از مصارف هشتگانه زکات در اسلام خریدن بردگان و آزاد کردن آنها است (توبه- آیه ۶۰) و به این ترتیب یک بودجه دائمی و مستمر برای این امر در بیت المال اسلامی در نظر گرفته شده که تا آزادی کامل بردگان ادامه خواهد داشت.

ب- برای تکمیل این منظور مقرراتی در اسلام وضع شده که بردگان طبق قراردادی که با مالک خود می‌بندند بتوانند از دسترنج خود آزاد شوند (در فقه اسلامی فصلی در این زمینه تحت عنوان "مکاتبه" آمده است).

ج- آزاد کردن بردگان یکی از مهمترین عبادات و اعمال خیر در اسلام است، و پیشوایان اسلام در این مساله پیشقدم بودند، تا آنچه که در حالات علی ع نوشته‌اند: اعتق الفاء من کدیده: "هزار برده را از دسترنج خود آزاد کردند!"

د- پیشوایان اسلام بردگان را به کمترین بهانه‌ای آزاد می‌کردند تا سرمشقی برای دیگران باشد، تا آنجا که یکی از بردگان امام باقر ع کار نیکی انجام داد امام ع فرمود:

اذهب فانت حر فانی اکره ان استخدم رجلا من اهل الجنة:

"برو تو آزادی که من خوش ندارم مردی از اهل بهشت را به خدمت خود در آورم".

در حالات امام سجاد علی بن الحسین ع آمده است: "خدمتکارش آب بر سر حضرت می‌ریخت ظرف آب افتاد و حضرت را مجروح کرد، امام ع سر را

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۹

بلند کرد، خدمتکار گفت: و الکاظمین الغیظ حضرت فرمود: "خشمم را فرو بردم" عرض کرد: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمود: "خدا تو را ببخشد" عرض کرد:

وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فرمود: "برو برای خدا آزادی".

ه- در بعضی از روایات اسلامی آمده است: بردگان بعد از هفت سال خود به خود آزاد می‌شوند، چنان که از امام صادق ع می‌خوانیم:

من کان مؤمنا فقد عتق بعد سبع سنين، اعتقه صاحبه ام لم يعتقه، و لا يحل خدمه من کان مؤمنا بعد سبعة سنين:

" کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال آزاد می‌شود صاحبش بخواهد یا نخواهد و به خدمت گرفتن کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال حلال نیست .

در همین باب حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود:

ما زال جبرئیل یوصینی بالملوک حتی ظننت انه سیضرب له اجلا یعتق فیه:

" پیوسته جبرئیل سفارش بردگان را به من می‌کرد تا آنجا که گمان کردم به زودی الاجلی برای آنها می‌شود که به هنگام رسیدن آن آزاد شوند" .

و- کسی که برده مشترکی را نسبت به سهم خود آزاد کند موظف است بقیه را نیز بخرد و آزاد کند .

و هر گاه بخشی از برده‌ای را که مالک تمام آن است آزاد کند این آزادی سرایت کرده و خود بخود همه آزاد خواهد شد !

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۰

ز- هر گاه کسی پدر یا مادر و یا اجداد و یا فرزندان یا عمو یا عمه یا دایی یا خاله، یا برادر یا خواهر و یا برادرزاده و یا خواهرزاده خود را مالک شود فوراً آزاد می‌شوند.

ج- هر گاه مالک از کنیز خود صاحب فرزندی شود فروختن آن کنیز جائز نیست و باید بعد از سهم ارث فرزندش آزاد شود.

این امر وسیله آزادی بسیاری از بردگان می‌شد، زیرا بسیاری از کنیزان به منزله همسر صاحب خود بودند و از آنها فرزند داشتند.

ط- کفاره بسیاری از تخلفات در اسلام آزاد کردن بردگان قرار داده شده (کفاره قتل خطا- کفاره ترک عمدی روزه- و کفاره قسم را به عنوان نمونه در اینجا می‌توان نام برد).

ی- پاره‌ای از مجازاته‌ای سخت است که اگر صاحب برده نسبت به برده‌اش انجام دهد خود به خود آزاد می‌شود.

ماده سوم- احیای شخصیت بردگان

در دوران برزخی که بردگان مسیر خود را طبق برنامه حساب شده اسلام به سوی آزادی می‌پیمایند اسلام برای احیای حقوق آنها اقدامات وسیعی کرده است، و شخصیت انسانی آنان را احیاء نموده، تا آنجا که از نظر شخصیت انسانی هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد نمی‌گذارد و معیار ارزش را همان تقوا قرار می‌دهد، لذا به بردگان اجازه می‌دهد همه گونه پستهای مهم اجتماعی را عهده‌دار شوند، تا آنجا که بردگان می‌توانند مقام مهم قضاوت را عهده‌دار شوند.

در عصر پیامبر ص نیز مقامات برجسته‌ای از فرماندهی لشکر گرفته تا

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۱

پستهای حساس دیگر به بردگان یا بردگان آزاد شده سپرده شد.

بسیاری از یاران بزرگ پیامبر ص بردگان بودند و یا بردگان آزاد شده، و در حقیقت بسیاری از آنها به صورت معاون برای بزرگان اسلام انجام وظیفه می‌کردند.

سلمان و بلال و عمار یاسر و قنبر را در این گروه می‌توان نام برد، بعد از غزوه بنی المصطلق پیامبر ص با یکی از کنیزان آزاد شده این قبیله ازدواج کرد و همین امر بهانه‌ای آزادی تمام اسرای قبیله شد.

ماده چهارم- رفتار انسانی با بردگان

در اسلام دستورات زیادی در باره رفق و مدارا با بردگان وارد شده تا آنجا که آنها را در زندگی صاحبان خود شریک و سهیم کرده است.

پیغمبر اسلام ص می‌فرمود: کسی که برادرش زیر دست او است باید، از آنچه می‌خورد به او بخوراند و از آنچه می‌پوشد به او بپوشاند، و زیاده‌تر از توانایی به او تکلیف نکند.

علی ع به غلام خود "قنبر" می‌فرمود: "من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم، زیرا رسول خدا ص می‌فرمود: از آنچه خودتان می‌پوشید بر آنها بپوشانید و از آنچه خود می‌خورید به آنها غذا دهید".

امام صادق ع می‌فرماید: "هنگامی که پدرم به غلامی دستور انجام کاری می‌داد ملاحظه می‌کرد اگر کار سنگینی بود بسم الله می‌گفت و خودش وارد عمل می‌شد و به آنها کمک می‌کرد".

خوشرفتاری اسلام نسبت به بردگان در این دوران انتقالی به اندازه‌ای

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۲

است که حتی بیگانگان از اسلام نیز روی آن تاکید و تمجید کرده‌اند.

به عنوان نمونه "جرجی زیدان" در تاریخ تمدن خود چنین می‌گوید:

"اسلام به بردگان فوق العاده مهربان است پیغمبر اسلام ص در باره بردگان سفارش بسیار نموده، از آن جمله می‌فرماید: "کاری که برده تاب آن را ندارد به او واگذار نکنید، و هر چه خودتان می‌خورید به او بدهید".

در جای دیگر می‌فرماید: "به بندگان خود کنیز و غلام نگوئید، بلکه آنها را "پسرم" و "دخترم" خطاب کنید! قرآن نیز در باره بردگان سفارش جالبی کرده و می‌گوید: "خدا را بپرستید، برای او شریک مگیرید، با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان همسایگان نزدیک و دور و دوستان، و آوارگان، و بردگان جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید، خداوند از خودپسندی بیزار است".

ماده پنجم - بدترین کار انسان فروشی است!

اصولا در اسلام خرید و فروش بندگان یکی از منفورترین معاملات است تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:

شر الناس من باع الناس!

" بدترین مردم کسی است که انسانها را بفروشد " .

همین تعبیر کافی است که نظر نهایی اسلام را در مورد بردگان روشن سازد و نشان دهد جهت گیری برنامه های اسلامی به کدام سو است.

و از این جالبتر این که یکی از گناهان نابخشودنی در اسلام سلب آزادی و حریت از انسانها و تبدیل آنها به یک متاع است، چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:

ان الله تعالى غافر كل ذنب الا من جحد مهرا، او اغتصب اجيرا اجره، او باع رجلا حرا:

" خداوند هر گناهی را

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۳

می بخشد جز (سه گناه): کسی که مهر همسرش را انکار کند، یا حق کارگری را غصب نماید، و یا انسان آزادی را بفروشد " طبق این حدیث غصب حقوق زنان، و حق کارگران، و سلب آزادی از انسانها سه گناه نابخشودنی است.

همانگونه که در بالا آوردیم اسلام تنها در یک مورد اجازه برده گیری می دهد و آن در مورد اسیران جنگی است، آن هم هرگز جنبه الزامی ندارد در حالی که در عصر ظهور اسلام، و قرنهای بعد از آن برده گیری از طریق زور و حمله به کشورهای سیاه پوستان و دستگیر کردن انسانهای آزاد، و تبدیل آنها به بردگان، بسیار زیاد بود، و گاهی در مقیاسهای وحشتناک روی آن معامله می شد، بطوری که در اواخر قرن ۱۸ میلادی دولت انگلستان هر سال دویست هزار برده را معامله می کرد، و هر سال یکصد هزار نفر را از آفریقا گرفته و به صورت بردگان به آمریکا می بردند .

کوتاه سخن اینکه کسانی که به برنامه اسلام در مورد بردگان خود خرده گیری می کنند از دور سخنی شنیده اند، و از اصول این برنامه و جهت گیری آن که همان " آزادی تدریجی و بدون ضایعات بردگان " است اطلاع دقیقی ندارند، و یا تحت تاثیر افراد مغرضی قرار گرفته اند که به گمان خود این را نقطه ضعف مهمی برای اسلام شمرده و روی آن تبلیغات دامنه داری به راه انداخته اند.

۲۴۲- علما و دانشمندان از دیدگاه اسلام چه جایگاهی دارند؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَسَخَّخُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (آیه ۱۱ مجادله)

۱۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که به شما گفته شود مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید) وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می‌بخشد، و هنگامی که گفته شود برخیزید برخیزید، اگر چنین کنید خداوند آنها را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که از علم بهره دارند درجات عظیمی می‌بخشد.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۴۲

... گرچه آیه در مورد خاصی نازل شده، ولی با این حال مفهوم عامی دارد و نشان می‌دهد آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می‌برد، دو چیز است: ۱- ایمان

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۴۳

۲- علم.

می‌دانیم مقام "شهید" در اسلام والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم ص می‌خوانیم:

فضل العالم علی الشهید درجه، و فضل الشهید علی العابد درجه ... و فضل العالم علی سائر الناس کفضلی علی ادناهم!

"عالم یک درجه از شهید بالاتر است، و شهید یک درجه از عابد ... و برتری عالم بر سایر مردم مانند برتری من بر کوچکترین آنها است."

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم:

من جاءته منيته و هو يطلب العلم فبينه و بين الانبياء درجة!

"کسی که مرگ او فرا رسد در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران یک درجه فاصله است!" .

می‌دانیم در شبهای ماهتابی مخصوصاً شب چهاردهم ماه که "بدر کامل" است، ستارگان در نور ماه محو می‌شوند، و جالب اینکه در مقایسه عالم و عابد در حدیث دیگری از پیامبر ص آمده

فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب:

"برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه در شب بدر، بر سایر ستارگان است."

جالب اینکه عابد عبادتی را انجام می‌دهد که هدف آفرینش انسان است ولی از آنجا که روح عبادت معرفت است عالم بر او برتری فوق العاده دارد.

آنچه در باره برتری عالم بر عابد در روایات فوق آمده، منظور از آن فاصله عظیم میان این دو است، و لذا در حدیث دیگری تفاوت میان این دو بجای یک درجه، یکصد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است!

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۴۴

این نیز واضح است که مقام شفاعت در قیامت از آن هر کس نیست، بلکه مقام مقربان درگاه خدا است، اما در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم:

یشفع یوم القيامة ثلاثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء:

"سه گروه در قیامت شفاعت می‌کنند، پیامبران، علما و شهیدان!" .

در حقیقت موفقیت در طریق تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است: ایمان و علم یا آگاهی و تقوی که هیچکدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست...

۲۴۳-جامعترین آیه اخلاقی قرآن چیست و انسان چگونه می تواند از وسوسه های شیطان در امان باشد؟

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (آیه ۱۹۹ اعراف)

وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (آیه ۲۰۰ اعراف)

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (آیه ۲۰۱ اعراف)

وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَىِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (آیه ۲۰۲ اعراف)

۱۹۹- با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکبها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان .

۲۰۰- و هر گاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد به خدا پناه بر، که او شنونده و دانا است.

۲۰۱- پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و (در پرتو یاد او راه حق را می بینند و) بی نا می گردند.

۲۰۲- (ولی ناپرهیزکاران) برادرانشان (یعنی شیاطین) آنان را پیوسته در گمراهی پیش می برند و باز نمی ایستند!.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۶۴

از امام صادق ع چنین نقل شده که در قرآن مجید، آیه ای جامعتر در مسائل اخلاقی از آیه فوق (آیه نخست) نیست . بعضی از دانشمندان در تفسیر این حدیث، چنین گفته اند، که اصول فضائل اخلاقی بر طبق اصول قوای انسانی که " عقل " و " غضب " و " شهوت " است در سه قسمت خلاصه می شود.

فضائل عقلی که نامش " حکمت " است، و در جمله و أمر بالعرف (به نیکبها و شایستگیها دستور ده) خلاصه شده.

و فضائل نفسی در برابر طغیان و شهوت که نامش " عفت " است و در خذ العفو خلاصه گردیده.

و تسلط بر نفس در برابر قوه غضبیه که نامش "شجاعت" است، در اَعْرَضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ منعکس گردیده است.

حدیث فوق را خواه به صورتی که مفسران گفته‌اند و در بالا اشاره شد تفسیر کنیم، و خواه به صورت شرائط رهبر که ما عنوان کردیم، تفسیر شود، این واقعیت را بیان می‌کند که جمله‌های کوتاه و فشرده آیه فوق متضمن یک برنامه جامع و وسیع و کلی در زمینه‌های اخلاقی و اجتماعی است، بطوری که می‌توان همه برنامه‌های مثبت و سازنده و فضائل انسانی را در آن پیدا کرد، و به گفته بعضی از مفسران، اعجاز قرآن در شکل "فشرده گویی" آمیخته با وسعت و عمق معنی، در آیه فوق کاملاً منعکس است.

توجه به این نکته نیز لازم است که مخاطب در آیه گرچه شخص پیامبر ص است ولی همه امت و تمامی رهبران و مبلغان را شامل می‌شود.

و نیز توجه به این نکته لازم است که در آیات فوق، هیچ مطلبی که مخالف

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۶۵

مقام عصمت بوده باشد وجود ندارد، زیرا پیامبران و معصومان هم در برابر وسوسه‌های شیطان باید خود را به خدا بسپارند و هیچکس از لطف و حمایت خدا در برابر وساوس شیاطین و نفس بی نیاز نیست، حتی معصومان.

در بعضی از روایات نقل شده هنگامی که نخستین آیه فوق نازل شد، پیامبر ص از جبرئیل در باره آن توضیح خواست (که چگونه با مردم مدارا و ترک سختگیری کند) جبرئیل گفت نمی‌دانم باید از آنکه می‌داند سؤال کنم، سپس بار دیگر بر پیامبر ص نازل شد و گفت:

یا محمد ان الله یامرک ان تعفوا عن ظلمک و تعطی من حرکم و تصل من قطعک

: ای محمد! خداوند به تو دستور می‌دهد از آنها که به تو ستم کرده‌اند (به هنگامی که قدرت پیدا کردی) انتقام نگیری (و گذشت نمایی، و به آنها که تو را محروم ساخته‌اند، عطا کنی، و به آنها که از تو بریده‌اند پی

و در حدیث دیگری نقل شده هنگامی که آیه نخست نازل شد و به پیامبر ص دستور داد در برابر جاهلان تحمل کند، پیامبر ص عرضه داشت پروردگارا با وجود خشم و غضب چگونه می توان تحمل کرد؟ آیه دوم نازل شد و به پیامبر ص دستور داد که چنین هنگامی خود را به خدا بسپارد .

ذکر این نکته نیز مناسب است که عین آیه دوم مورد بحث در سوره " فصلت " آیه ۳۶ آمده است، تنها تفاوتی که دارد بجای " إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ "، " إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ " می باشد.

در آیه بعد راه غلبه و پیروزی بر وسوسه های شیطان را، به این صورت بیان

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۶۶

می کند که: " پرهیزکاران هنگامی که وسوسه های شیطانی، آنها را احاطه می کند به یاد خدا و نعمتهای بی پایانش، به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا، می افتند، در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطراف قلب آنها کنار می رود و راه حق را به روشنی می بینند و انتخاب می کنند " (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ).

" طائف " به معنی " طواف کننده " است، گویا وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آنها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد و گرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می گردد.

اصولا هر کس در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سال گهگاه گرفتار وسوسه های شیطانی می گردد، و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند، این وسوسه ها و تحریکها، مسلما در سنین جوانی بیشتر است، در محیطهای آلوده، همچون محیطهای امروز که خود مراکز فساد در آن فراوان و آزادی نه به معنی حقیقی بلکه به شکل بی بند و باری همه جا را فرا گرفته و دستگاههای تبلیغاتی غالبا در خدمت شیطان و وسوسه های شیطانی هستند، فزونتر می باشد، تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرائطی، نخست فراهم ساختن سرمایه " تقوی " است که در آیه مورد بحث به آ

مراقبت" و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمتهای او، و مجازاتههای دردناک خطاکاران است.

در روایات کرارا به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه‌های شیطان اشاره شده است.

حتی افراد بسیار با ایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه احساس خطر در

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۶۷

مقابل وسوسه‌های شیطانی می‌کردند، و از طریق مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروحی دارد با آن می‌جنگیدند.

اصولا وسوسه‌های نفس و شیطان همانند میکربهای بیماری‌زا است، که در همه وجود دارند، ولی به دنبال بنیه‌های ضعیف و جسمهای ناتوان می‌گردند، تا در آنجا نفوذ کنند اما آنها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این میکربها را از خود دفع می‌کنند.

جمله فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (به هنگام یاد خدا چشمشان بینا می‌شود و حق را می‌بینند) اشاره به این حقیقت است که وسوسه‌های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می‌افکند، آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی‌شناسد، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می‌بخشد، و قدرت شناخت واقعیتها به او می‌دهد، شناختی که نتیجه‌اش نجات از چنگال وسوسه‌ها است.

کوتاه سخن اینکه در آیه گذشته مشاهده کردیم که چگونه پرهیزکاران در پرتو ذکر خدا از چنگال وسوسه‌های شیطانی رهایی می‌یابند، و این در حالی است که گناهکاران آلوده، که برادران شیطانند در دام او گرفتارند، قرآن در آیه بعد در این باره چنین می‌گوید: "برادرانشان- یعنی شیاطین- پیوسته آنها را در گمراهی پیش می‌برند، و از گمراه ساختن آنها باز نمی‌ایستند، بلکه بیرحمانه حملات خود را به طور مداوم بر آنها ادامه می‌دهند" (وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ) "اخوان" کنایه از شیاطین است و ضمیمه

۲۷ سوره اسراء می‌خوانیم إِنَّ الْمُبْذَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ: "تبذیر کنندگان برادران شیطانند!"....

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (آیه ۳۶ فصلت)

۳۶- و هر گاه وسوسه‌هایی از شیطان متوجه تو گردد از خدا پناه طلب که او شنونده و آگاه است.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۸۶

...در حدیثی می‌خوانیم که در حضور پیامبر ص یکی نسبت به دیگری بدگویی کرد، آتش غضب در دل او افروخته شد پیامبر فرمود:

انی لاعلم کلمه لو قالها

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۸۷

لذهب عنه الغضب: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم:

"من سخنی می‌دانم که اگر مرد خشمگین آن را بگوید خشمش فرو می‌نشیند، و آن جمله "اعوذ بالله من الشيطان الرجيم است!" مرد خشمگین عرض کرد: ا مجنونا ترانی: یعنی فکر می‌فرمائید من دیوانه‌ام؟! (و شیطان در پوست من رفته است؟).

پیامبر ص به قرآن استناد فرمود: و این آیه را تلاوت کرد، وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ "هر گاه وسوسه‌های شیطانی به سراغ تو بیاید به خدا پناه بر".

اشاره به این که طوفان غضب از وسوسه‌های شیطان است، همانگونه که طوفان شهوت و هوی و هوس هر کدام یکی از آن وسوسه‌ها است....

۲۴۴- دروغ تا چه حد از دیدگاه اسلام زشت و ناپسند است و آثار آن چیست؟

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (آیه ۱۰۵ نحل)

۱۰۵- تنها کسانی دروغ می‌گویند که ایمان به آیات خدا ندارند، و دروغگویان واقعی آنها هستند!.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۴۱۲

... آیه اخیر از آیات تکان دهنده‌ای است که در زمینه زشتی دروغ سخن می‌گوید و دروغگویان را در سر حد کافران و منکران آیات الهی قرار می‌دهد، گر چه مورد آیه، دروغ و افترا بر خدا و پیامبر ص است، ولی به هر حال زشتی دروغ اجمالاً در این آیه مجسم شده است.

[۱- راستگویی و اداء امانت]

اصولاً در تعلیمات اسلام به مساله راستگویی و مبارزه با کذب و دروغ فوق العاده اهمیت داده شده است که نمونه‌های آن را بطور فشرده و فهرست‌وار ذیلاً ملاحظه می‌کنید:

۱- راستگویی و اداء امانت دو نشانه بارز ایمان و شخصیت انسان است، حتی دلالت این دو بر ایمان از نماز هم برتر و بیشتر است.

امام صادق ع می‌فرماید:

لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده، فان ذلک شیء قد اعتاده و لو ترکه استوحش لذلک، و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته:

" نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، چرا که ممکن است عادت آنها شده باشد، به طوری که اگر آن را ترک کنند ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگویی و امانت آنها کنید ".

ذکر این دو با هم (راستگویی و امانت) به خاطر این است که ریشه مشترکی دارند، زیرا راستگویی چیزی جز امانت در سخن نیست، و امانت همان راستی در عمل است.

۲- دروغ سرچشمه همه گناهان

در روایات اسلامی دروغ به عنوان " کلید گناهان " شمرده شده است، علی ع می‌فرماید:

الصدق يهدي الى

تفسير نمونه، ج ۱۱، ص: ۴۱۳

البر، و البر يهدي الى الجنة:

" راستگویی دعوت به نیکوکاری می‌کند، و نیکوکاری دعوت به بهشت " .

در حدیثی از امام باقر ع می‌خوانیم:

ان الله عز و جل جعل للشرا اقفالاً، و جعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب، و الكذب شر من الشراب:

" خداوند متعال برای شر و بدی، قفل‌هایی قرار داده و کلید آن قفل‌ها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتیها و بدیها عقل است و مشروبات الکلی عقل را از کار می‌اندازد) سپس اضافه فرمود: دروغ از شراب هم بدتر است " .

امام عسکری ع می‌فرماید:

جعلت الخبائث كلها في بيت و جعل مفتاحها الكذب:

" تمام پلیدیها در اطاقی قرار داده شده، و کلید آن دروغ است " .

رابطه دروغ و گناهان دیگر از این نظر است که انسان گناهکار هرگز نمی‌تواند، راستگو باشد، چرا که راستگویی موجب رسوایی او است، و برای پوشاندن آثار گناه معمولاً باید متوسل به دروغ شود.

و به عبارت دیگر، دروغ انسان را در مقابل گناه آزاد می‌کند، و راستگویی محدود.

اتفاقاً این حقیقت در حدیثی که از پیامبر ص نقل شده کاملاً تجسم یافته، حدیث چنین است:

شخصی به حضور پیامبر ص رسید، عرض کرد نماز می‌خوانم و عمل منافی عفت انجام می‌دهم، دروغ هم می‌گویم! کدام را اول ترک گویم؟! پیامبر ص فرمود: دروغ، او در محضر پیامبر ص تعهد کرد که هرگز دروغ نگوید:

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۴۱۴

هنگامی که خارج شد، وسوسه‌های شیطانی برای عمل منافی عفت در دل او پیدا شد، اما بلافاصله در این فکر فرو رفت، که اگر فردا پیامبر ص از او در این باره سؤال کند چه بگوید، بگوید چنین عملی را مرتکب نشده است، اینکه دروغ است و اگر راست بگوید حد بر او جاری می‌شود، و همین گونه در رابطه با سایر کارهای خلاف این طرز فکر و سپس خود داری و اجتناب برای او پیدا شد و به این ترتیب ترک دروغ سرچشمه ترک همه گناهان او گردید.

۳- دروغ سرچشمه نفاق است

چرا که راستگویی یعنی هماهنگی زبان و دل، و بنا بر این دروغ ناهماهنگی این دو است، و نفاق نیز چیزی جز تفاوت ظاهر و باطن نیست.

در آیه ۷۷ سوره توبه می‌خوانیم: فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ: "اعمال آنها نفاقی در دلهایشان تا روز قیامت ایجاد کرد، به خاطر اینکه عهد خدا را شکستند و به خاطر اینکه دروغ می‌گفتند".

۴- دروغ با ایمان سازگار نیست

این واقعیت نه تنها در آیه مورد بحث که در احادیث اسلامی نیز منعکس است: در حدیثی چنین می‌خوانیم: سئل رسول الله (ص) یكون المؤمن جبانا؟ قال نعم، قیل و یكون بخيلا؟ قال نعم، قیل یكون كذابا؟ قال لا! "از پیامبر پرسیدند آیا انسان با ایمان ممکن است (گاهی) ترسو باشد فرمود: آری، باز پرسیدند آیا ممکن است (احیانا) بخیل باشد فرمود: آری، پرسیدند آیا ممکن است کذاب و دروغگو باشد؟ فرمود نه!".

چرا که دروغ از نشانه‌های نفاق است و نفاق با ا

و نیز به همین دلیل این سخن از امیر مؤمنان ع نقل شده است:

لا یجد العبد طعم الایمان حتی یتَرَکَ الکذبَ هزله وجده:

"انسان هیچگاه طعم

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۴۱۵

ایمان را نمی‌چشد تا دروغ را ترک گوید خواه شوخی باشد یا جدی".

در حدیث دیگری نظیر همین معنی از پیامبر ص نقل شده و در پایان آن به آیه مورد بحث استدلال گردیده است.

۵- دروغ نابود کننده سرمایه اطمینان است.

می‌دانیم مهمترین سرمایه یک جامعه اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است، و مهمترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می‌کشاند دروغ و خیانت و تقلب است، و یک دلیل عمده بر اهمیت فوق العاده راستگویی و ترک دروغ در تعلیمات اسلامی همین موضوع است.

در احادیث اسلامی می‌خوانیم که پیشوایان دین از دوستی با چند طایفه از جمله دروغگویان شدیداً نهی کردند، چرا که آنها قابل اطمینان نیستند.

علی ع در کلمات قصارش می‌فرماید:

ایاک و مصادقة الکذاب فانه کالسراب، یقرب علیک البعید، و یبعد علیک القریب:

"از دوستی با دروغگو بپرهیز که او همچون سراب است، دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور می‌سازد" ...

۲۴۵- چرا نباید به منحرفان و گمراهان و کفار دشنام داد؟

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (آیه ۱۰۸ انعام)

۱۰۸- (معبود) کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید مبادا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند، این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می‌کردند آگاه می‌سازد (و پاداش و کیفر می‌دهد).

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۹۵

... در روایات اسلامی نیز منطق قرآن در باره ترک دشنام به گمراهان و منحرفان، تعقیب شده و پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستور داده‌اند همیشه روی منطق و استدلال تکیه کنند و به حربه بی‌حاصل دشنام نسبت به معتقدات مخالفان، متوسل نشوند، در نهج البلاغه می‌خوانیم که علی ع به جمعی از یارانش که پیروان معاویه را در ایام جنگ صفین دشنام می‌دادند می‌فرماید:

انی اکره لکم ان تکنوا سبابین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۹۶

"من خوش ندارم که شما فحاش باشید، اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را برشمرد و حالات آنها را متذکر شوید (و روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمائید) به حق و راستی نزدیکتر است و برای اتمام حجت بهتر".

گاهی ایراد می‌شود که چگونه ممکن است بت پرستان نسبت به خدا بدگویی کنند در حالی که آنها غالباً اعتقاد به "الله" (خدا) داشتند و بت را شفیع بر درگاه او می‌دانستند؟

ولی اگر ما در وضع عوام لجوج و متعصب دقت کنیم خواهیم دید که این موضوع چندان تعجب ندارد، این گونه افراد هنگامی که ناراحت شوند، سعی دارند طرف را به هر قیمتی که شده است ناراحت کنند، حتی اگر از طریق بدگویی به معتقدات مشترک طرفین باشد "آلوسی" دانشمند معروف سنی، در تفسیر "روح المعانی" نقل می‌کند که بعضی از عوام جاهل هنگامی مشاهده کرد بعضی از

شیعیان، سب شیخین می‌کند، ناراحت شد و شروع به اهانت به مقام علی ع کرد، هنگامی که از او سؤال کردند چرا به علی ع که مورد احترام تو است اهانت می‌کنی؟

گفت: من می‌خواستم شیعه‌ها را ناراحت کنم زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده‌تر از این موضوع برای آنها ندیدم! و بعد او را به توبه از این عمل وادار ساختند.

۲۴۶- چرا هر چه را از خدا بخواهیم به ما نمی دهد؟

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (آیه ۳۴ ابراهیم)

۳۴- و از هر چیزی که از او تقاضا کردید به شما داد و اگر نعمتهای خدا را بشمارید هرگز آنها را احصاء نخواهید کرد انسان ستمگر و کفران کننده است.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۳۵۷

... در آیات فوق خواندیم که خداوند، به شما لطف کرد و قسمتی از آنچه را از او تقاضا کردید به شما داد (توجه داشته باشید "من" در جمله "مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ" تبعیضیه است).

و این به خاطر آن است که بسیار می شود انسان از خدا چیزی می خواهد که قطعاً ضرر و زیان و یا حتی هلاک او در آن است و خود نمی داند، اما خداوند عالم و حکیم و رحیم، هرگز به چنین تقاضایی پاسخ نمی دهد.

و در عوض شاید در بسیاری از اوقات انسان با زبانش چیزی را از خدا نخواهد ولی با زبان حالش و فطرت و طبیعت و هستیش آن را تمنا می کند، و خدا به او می دهد، و هیچ مانعی ندارد که سؤال در جمله "ما سَأَلْتُمُوهُ" هم سؤال به زبان قال را شامل شود هم زبان حال را.

۲۴۷- آیا اعمال انسان ها روی جهان هستی اثر می گذارد؟

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (آیه ۹۶ اعراف)

۹۶- و اگر مردمی که در شهرها و آبادیها زندگی دارند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشایم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

۲۴۸- سرمایه نجات انسان در قیامت چیست؟

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (آیه ۸۸ شعرا)

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (آیه ۸۹ شعرا)

۸۸- در آن روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد.

۸۹- مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۲۷۳

"قلب سلیم" تنها سرمایه نجات

... "سلیم" که از ماده سلامت است مفهوم روشنی دارد یعنی قلبی که از هر گونه بیماری و انحراف اخلاقی و اعتقادی دور باشد.

مگر نه این است که قرآن درباره منافقان می‌گوید: "فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا" در دل‌های آنها یک نوع بیماری است و بر اثر لجاجتشان خدا بر این بیماری می‌افزاید! (سوره بقره آیه ۱۰).

در چند حدیث پر معنی قلب سلیم به خوبی معرفی شده:

۱- در حدیثی از امام صادق ع در ذیل آیه مورد بحث می‌خوانیم

و كل قلب فيه شرك او شك فهو ساقط:

"هر قلبی که در آن شرک و شکی است

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۲۷۴

آن قلب سقوط می‌کند و بی ارزش است."

۲- از سویی دیگر می‌دانیم علائق شدید مادی، و دنیا پرستی انسان را به هر انحراف و گناه می‌کشاند، چرا که حب الدنيا رأس کل خطيئة:

د: "عشق به دنیا سرچشمه هر گناهی است" و لذا قلب سلیم، قلبی است که خالی از "حب دنیا" باشد، همانگونه که امام صادق ع در حدیث دیگری در ذیل همین آیه فرمود:

هو القلب الذی سلم من حب الدنيا:

"این قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد".

با توجه به آیه ۱۹۷ سوره بقره "وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى".

"توشه بگیرید که بهترین توشه برای آن جهان پرهیزگاری است" روشن می‌شود که قلب سلیم قلبی است که بر اثر سلامت سرچشمه تقوای الهی گردد.

۳- آخرین سخن اینکه قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، آن گونه که امام صادق در پاسخ سؤالی پیرامون این آیه فرمود:

القلب السليم الذی یلقى ربه و لیس فیہ احد سواه:

"قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد".

ناگفته پیدا است که منظور از "قلب" در این گونه موارد روح و جان آدمی است.

در روایات اسلامی پیرامون قلب و سلامت آن و آفاتی که بر آن وارد می‌شود و راه مبارزه با این آفات مطالب فراوانی آمده است که از مجموع آنها این منطق اسلامی کاملاً آشکار است که اسلام قبل از هر چیز به زیر بنای فکری و عقیدتی

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۲۷۵

و اخلاقی اهمیت می‌دهد، چرا که تمامی برنامه‌های عملی انسان بازتابی از آن است.

همانگونه که سلامت قلب ظاهری، عامل سلامت جسم و بیماری آن سبب بیماری همه اعضا است، چرا تغذیه تمام سلولهای بدن بوسیله خونی انجام می‌گیرد که به کمک قلب به تمام نقاط کشور تن فرستاده می‌شود، همین گونه سلامت و فساد برنامه‌های زندگی انسان جلوه و بازتابی است از سلامت و فساد عقیده و اخلاق.

این بحث را با سخنی از امام صادق ع پایان می‌دهیم آنجا که فرمود:

قلبها چهار گونه است:

قلبی که در آن نفاق و ایمان است.

و قلبی که وارونه است.

و قلبی که مهر بر آن خورده، هیچ حقی بر آن وارد نمی‌شود.

و قلبی که نورانی است و خالی (از غیر خدا).

سپس افزود: قلب نورانی قلب مؤمن است، هر گاه خدا نعمتی به او بخشد شکر می‌گوید و هر گاه مصیبتی به او رسد صبر و شکیبایی می‌کند، اما قلب وارونه قلب مشرکان است همانگونه که خداوند فرموده: أَمَّنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: "آیا کسی که به صورت بر زمین راه می‌رود هدایت یافته‌تر است یا کسی که راست قامت بر صراط مستقیم گام برمی‌دارد؟! اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی تفاوتند، اگر در محیط حق قرار گیرند تابع حق می‌شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می‌کنند، و اما قلب مهر خورده قلب منافقان است."

۲۴۹- تقیه چیست و برای چه چیز باید استفاده شود؟

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آیه ۱۰۶ نحل)

۱۰۶- کسانی که بعد از ایمان کافر شوند- به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام با ایمان است- آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند غضب خدا بر آنها است و عذاب عظیمی در انتظارشان!

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (آیه ۲۸ آل عمران)

۲۸- افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزد (و به خاطر هدفهای مهم‌تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می‌دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۰۰

... تقیه یک سپر دفاعی است

درست است که گاهی انسان به خاطر هدفهای عالی‌تر، به خاطر حفظ شرافت، و به خاطر تقویت حق و کوییدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد، ولی آیا هیچ عاقلی می‌تواند بگوید جایز است انسان بدون هدف مهمی جان خود را به خطر اندازد؟ اسلام صریحاً اجازه داده که انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است و اظهار حق، هیچگونه نتیجه و فایده مهمی ندارد موقتاً از اظهار آن خودداری کند و به وظیفه به طور پنهانی عمل نماید. چنان که قرآن در آیه فوق خاطر نشان ساخته و با تعبیر دیگر در آیه ۱۰۶ سوره نحل می‌فرماید: "إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ"، مگر کسی که از روی اجبار چیزی بر خلاف ایمان اظهار می‌کند و قلب او با ایمان مطمئن و آرام است. تواریخ و کتب حدیث اسلامی نیز سرگذشت "عمار" و پدر و مادرش را

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۰۱

فراموش نکرده که در چنگال بت پرستان گرفتار شدند و آنها را شکنجه دادند که از اسلام بیزاری بجویند پدر و مادر "عمار" از این کار خودداری کردند و به دست مشرکان کشته شدند ولی "عمار" آنچه را که آنها میخواستند با زبان اظهار داشت و سپس گریه کنان از ترس خداوند بزرگ به خدمت پیامبر ص شتافت پیامبر ص به او فرمود: "ان عادوا لک فعد لهم"، (اگر باز هم گرفتار شدی و از تو خواستند آنچه می خواهند بگو) «۱» و به این وسیله اضطراب و وحشت و گریه او را آرام ساخت.

نکته‌ای که باید کاملاً به آن توجه داشت این است که تقیه در همه جا یک حکم ندارد بلکه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی مباح می‌باشد.

وجوب تقیه در صورتی است که بدون فایده مهمی جان انسان به خطر بیفتد، اما در موردی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم گردد حرام و ممنوع است.

روی این اساس تمام ایراداتی که در این زمینه شده پاسخ داده خواهد شد در حقیقت اگر خورده‌گیران در این باره تحقیق می‌کردند واقف می‌شدند که شیعه در این عقیده تنها نیست بلکه مساله تقیه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است ..

زیرا تمام مردم عاقل و خردمند جهان هنگامی که خود را بر سر دو راهی ببینند که یا باید از اظهار عقیده باطنی خود چشم‌پوشند و یا با اظهار عقیده خود جان و مال و حیثیت خود را به خطر افکنند، تحقیق می‌کنند اگر اظهار عقیده در موردی باشد که ارزش برای فدا کردن جان و مال و حیثیت داشته باشد در چنین موقعی اقدام به این فداکاری را صحیح می‌شمارند و اگر اثر قابل ملاحظه‌ای در آن نبینند از اظهار عقیده چشم‌پوشند.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۰۲

تقیه یا تغییر شکل مبارزه

در تاریخ مبارزات مذهبی و اجتماعی و سیاسی زمانه‌ایی پیش می‌آید که مدافعان حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند هم خودشان و هم مکتبشان به دست نابودی سپرده می‌شود و یا لا اقل در معرض مخاطره قرار می‌گیرد مانند وضع شیعیان علی ع در زمان حکومت غاصب بنی امیه در چنین موقعی راه صحیح و عاقلانه این است که نیروهای خود را به هدر ندهند و برای پیشبرد اهداف مقدس خود به مبارزات غیر مستقیم و یا مخفیانه دست بزنند و در حقیقت تقیه برای اینگونه مکتبها و پیروان آنها در چنین لحظاتی یک نوع تغییر شکل مبارزه محسوب می‌شود که می‌تواند آنها

را از نابودی نجات دهد، و در ادامه مجاهدات خود پیروز گردانند، کسانی که بر تقیه بطور دربست قلم بطلان می‌کشند معلوم نیست برای اینگونه موارد چه طرحی دارند؟ آیا نابود شدن خوب است و یا ادامه مبارزه به شکل صحیح و منطقی؟ راه دوم همان تقیه است و راه اول چیزی است که هیچ کس نمی‌تواند آن را تجویز کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که تقیه یک اصل مسلم قرآنی است ولی در موارد معین و حساب شده که ضابطه آن در بالا آمد، و اینکه می‌بینیم بعضی از ناآگاهان تقیه را از ابداعات پیروان اهل بیت ع می‌شمرند دلیل بر این است که با آیات قرآن آشنایی زیادی ندارند.

۲۵۰- راه رسیدن به آرامش چیست؟

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (آیه ۴ فتح)

۴- او کسی است که سکینه و آرامش را در دلهای مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود، لشکر آسمانها و زمین از آن خدا است، و خداوند دانا و حکیم است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (آیه ۲۸ رعد)

۲۸- آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلهای آرامش می‌یابد!

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۱۰

... همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست، و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است.

همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده، و به هر دری می‌زند تا آن را پیدا کند، و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق " صحیح " و " کاذب " جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد.

بعضی از دانشمندان می‌گویند: به هنگام بروز بعضی از بیماریهای واگیردار همچون " وبا " از هر ده نفر که ظاهراً به علت وبا می‌میرند اکثر آنها به علت نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آنها حقیقتاً بخاطر ابتلای به بیماری وبا از بین می‌روند!

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۱۱

به طور کلی " آرامش " و " دلهره "، نقش بسیار مهمی در " سلامت " و " بیماری " فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد، و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تا

کنون کتابهای زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن، و طرز بدست آوردن آرامش است.

تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده، و تن به انواع اعتیادها داده است.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن‌ترین و نزدیکترین راه را نشان داده و می‌گوید: "بدانید که یاد خدا آرامبخش دلها است!" برای روشن شدن این حقیقت قرآنی به توضیح زیر توجه کنید:

عوامل نگرانی و پریشانی.

۱- گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند، احتمال زوال نعمتها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی، و احتیاج، همه اینها آدمی را رنج می‌دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را بر عهده دارد می‌تواند این گونه نگرانیها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدایی داری توانا، قادر و مهربان.

۲- گاه گذشته تاریک زندگی فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد، نگرانی از گناهایی که انجام داده، از کوتاهیها و لغزشها، اما توجه به اینکه خداوند، غفار، توبه پذیر و رحیم و غفور است، به او آرامش می‌دهد، به او می‌گوید: عذر تقصیر به پیشگاهش بر، از گذشته عذر خواهی کن و در مقام جبران برای، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۱۲

۳- ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می‌سازد که من در برابر اینهمه دشمن نیرومند در میدان جهاد چکنم؟ و یا در مبارزات دیگر چه می‌توانم انجام دهم؟

اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود، قدرتی که برترین قدرتهاست و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می‌گیرد، با خود می‌گوید آری من تنها نیستم، من در سایه خدا، بی‌نهایت قدرت دارم!

قهرمانیهای مجاهدان راه خدا در جنگها، چه در گذشته، چه در حال، و سلحشوریهای اعجاب‌انگیز و خیره‌کننده آنان، حتی در آنجایی که تک و تنها بوده‌اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می‌شود.

هنگامی که با چشم خود می‌بینیم و با گوش می‌شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره‌کننده، بینایی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می‌گوید که گویی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می‌بریم.

۴- گاهی نیز ریشه نگرانیهای آزار دهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد، و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است، و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند، نه از زندگی احساس پوچی می‌کند، و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۱۳

۵- عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می‌شود، اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیداً رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می‌برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاشها و کوششهایش آگاه است، و به همه آنها ارج می‌نهد و برای همه پاداش می‌دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟

۶- سوء ظن‌ها و توهمها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و

دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان جای آن را می‌گیرد.

۷- دنیا پرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست، تا آنجا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسائل زندگی ساعتها و یا روزها و هفته‌ها فکر دنیا پرستان را ناآرام و مشوش می‌دارد.

اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با " زهد و پارسایی سازنده " و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطرابها پایان می‌دهد، هنگامی که روح انسان " علی‌وار " آن گونه وسعت یابد که بگوید:

دنیا کم هذه اهون عندی من ورقه فی فم جراده تقضمها:

" دنیای شما در نظر من بی‌ارزشتر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود " » نهج البلاغه خطبه ۲۲۴. « نرسیدن به یک وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۱۴

۸- یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسانها را آزار می‌داده است و از آنجا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماریها، جنگها، ناامنیها وجود دارد، این نگرانی می‌تواند عمومی باشد.

ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همانگونه که مادیون جهان می‌پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملا بجا است، و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیتها و خواستههای انسان است ترسید، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیعتر و والاتر بدانیم، و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی‌معنی است، بلکه چنین مرگی - هر گاه

در مسیر انجام وظیفه بوده باشد- دوست داشتنی و خواستنی است، البته عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست بلکه می‌توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانیها به یکی از عوامل فوق باز می‌گردد.

و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی‌رنگ و نابود می‌گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دلها است (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ).

آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟

بعضی از مفسران در اینجا ایرادی مطرح کرده‌اند که خلاصه‌اش این است:

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۱۵

ما از یک طرف در آیه فوق می‌خوانیم یاد خدا مایه آرامش دلها است، و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می‌خوانیم إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ: "مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می‌شود قلبشان ترسان می‌گردد" آیا این دو با هم منافات ندارند؟

پاسخ سؤال این است که منظور از آرامش همان آرامش در برابر عوامل مادی است که غالب مردم را نگران می‌سازد که نمونه‌های روشن آن در بالا ذکر شد، ولی مسلماً افراد با ایمان در برابر مسئولیتهای خویش نمی‌توانند نگران نباشند، و به تعبیر دیگر آنچه در آنها وجود ندارد نگرانیهای ویرانگر است که غالب نگرانیها را تشکیل می‌دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیتهای مثبت زندگی وا می‌دارد در وجود آنها هست و باید هم باشد، و منظور از خوف از خدا نیز همین است.

ذکر خدا چیست و چگونه است؟

"ذکر" همانگونه که راغب در "مفردات" گفته است "گاهی به معنی حفظ مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه "حفظ" به آغاز آن گفته می‌شود و کلمه "ذکر" به ادامه آن، و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است، لذا گفته‌اند ذکر دو گونه است: "ذکر قلبی" و "ذکر زبانی" و هر یک از آنها دو گونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی".

و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دلها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهللیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی و حاضر و ناظر بودنش گردد، و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکیها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت " ذکر "

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۱۶

که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است.

در حدیث می‌خوانیم که از وصایایی که پیامبر به علی ع فرمود این بود:

یا علی ثلاث لا تطبقها هذه الامة المواساة لالاخ فی ماله و انصاف الناس من نفسه و ذکر الله علی کل حال، و لیس هو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لكن اذا ورد علی ما یحرم علیه خاف الله عز و جل عنده و ترکہ:

ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال، و حق مردم را از خویشتن دادن، و یاد خدا در هر حال، ولی یاد خدا (تنها) سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید " .

در حدیث دیگری می‌خوانیم علی ع فرمود:

الذکر ذکران: ذکر الله عز و جل عند المصیبة و افضل من ذلک ذکر الله عند ما حرم الله علیک فیکون حاجزا

: ذکر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقامت ورزیدن) و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرّمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید " ...

۲۵۱- چه کسانی از رحمت خداوند مایوس هستند؟

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (آیه ۲۳ عنکبوت)

۲۳- کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند از رحمت من مایوسند، و برای آنها عذاب دردناکی است.

يَا بَنِي آدَهْبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
(آیه ۸۷ یوسف)

۸۷- پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش تفحص کنید، و از رحمت خدا مایوس نشوید که از رحمت خدا جز قوم کافر مایوس نمی‌شوند.

۲۵۲- روح چیست؟

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (آیه ۸۵ اسراء)

۸۵- از تو در باره "روح" سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است، و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است؟

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۵۴

اصالت و استقلال روح

تا آنجا که تاریخ علم و دانش بشری نشان می‌دهد، مساله روح و ساختمان و ویژگیهای اسرار آمیزش، همواره مورد توجه دانشمندان بوده است و هر دانشمندی به سهم خود کوشیده است تا به محیط اسرار آمیز روح گام بگذارد.

درست به همین دلیل نظراتی که در باره روح، از سوی علماء و دانشمندان اظهار شده بسیار زیاد و متنوع است.

ممکن است علم و دانش امروز ما- و حتی علم و دانش آیندگان- برای پی بردن به همه رازهای روح کافی نباشد، هر چند روح ما از همه چیز این جهان بما نزدیکتر است، اما چون گوهر آن با آنچه در عالم ماده با آن انس گرفته‌ایم تفاوت کلی دارد، زیاد هم نباید تعجب کرد که از اسرار و کنه این اعجوبه آفرینش و مخلوق ما فوق ماده سر درنیاوریم.

اما به هر حال این مانع از آن نخواهد بود که ما دورنمای روح را با دیده تیز بین عقل ببینیم و از اصول و نظامات کلی حاکم بر آن آگاه شویم.

مهمترین اصلی که باید در اینجا شناخته شود مساله اصالت و استقلال روح است، در برابر مکتبهای ماده‌گرا که روح را مادی و از خواص ماده مغزی و سلولهای عصبی می‌دانند و ما ورای آن هیچ!

و ما بیشتر در اینجا به همین بحث می‌پردازیم، چرا که بحث "بقای روح" و "مساله تجرد کامل یا تجرد برزخی" متکی به آن است.

اما قبل از ورود در این بحث ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که تعلق روح به بدن انسان - آن چنان که بعضی گمان کرده‌اند - تعلقی از قبیل حلول و فی المثل مانند ورود باد در مشک نیست - بلکه یک نوع ارتباط و پیوندی است بر اساس حاکمیت روح بر تن و تصرف و تدبیر آن که بعضی آن را تشبیه به تعلق "معنی" به "لفظ" کرده‌اند.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۵۵

البته این مساله در لابلای بحث استقلال روح روشن خواهد شد.

اکنون به اصل سخن باز گردیم.

در این که انسان با سنگ و چوب بی روح فرق دارد شکی نیست، زیرا ما به خوبی احساس می‌کنیم که با موجودات بی جان و حتی با گیاهان تفاوت داریم، ما می‌فهمیم، تصور می‌کنیم، تصمیم می‌گیریم، اراده داریم، عشق می‌ورزیم، متنفر می‌شویم، و ...

ولی گیاهان و سنگها هیچ یک از این احساسات را ندارند، بنا بر این میان ما و آنها یک تفاوت اصولی وجود دارد، و آن داشتن روح انسانی است.

نه مادیها و نه هیچ دسته‌ای دیگر هرگز منکر اصل وجود "روح" و "روان" نیستند و به همین دلیل همه آنها روان‌شناسی (پسیکولوژی) و روانکاوی (پسیکانالیزم) را به عنوان یک علم مثبت می‌شناسند، این دو علم گر چه تقریباً از جهاتی مراحل طفولیت خود را طی می‌کنند ولی به هر حال از علومی هستند که در دانشگاههای بزرگ دنیا بوسیله استادان و دانش‌پژوهان تعقیب می‌شوند و همانطور که خواهیم دید "روان" و "روح" دو حقیقت جدای از هم نیستند بلکه مراحل مختلف یک واقعیتند.

آنجا که سخن از ارتباط روح با جسم است و تاثیر متقابل این دو در یکدیگر بیان می‌شود نام "روان" بر آن می‌گذاریم و آنجا که پدیده‌های روحی جدای از جسم مورد بحث قرار می‌گیرند نام روح را به کار می‌بریم.

خلاصه اینکه هیچکس انکار نمی‌کند که حقیقتی بنام روح و رو

اکنون باید دید جنگ دامنه دار میان " ماتریالیستها " از یک سو و " فلاسفه متافیزیک و روحیون " از سوی دیگر در کجاست؟

پاسخ این است که: دانشمندان الهی و فلاسفه روحیون معتقدند غیر از

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۵۶

موادی که جسم انسان را تشکیل می دهد، حقیقت و گوهر دیگری در او نهفته است که از جنس ماده نیست اما بدن آدمی تحت تاثیر مستقیم آن قرار دارد.

بعبارت دیگر: روح یک حقیقت ما ورای طبیعی است که ساختمان و فعالیت آن غیر از ساختمان و فعالیت جهان ماده است، درست است که دائما با جهان ماده ارتباط دارد، ولی ماده و یا خاصیت ماده نیست! در صف مقابل، فلاسفه مادی قرار دارند: آنها می گویند: ما موجودی مستقل از ماده بنام روح یا نام دیگر سراغ نداریم، هر چه هست همین ماده جسمانی و یا آثار فیزیکی و شیمیایی آن است.

ما دستگاهی بنام " مغز و اعصاب " داریم که بخش مهمی از اعمال حیاتی ما را انجام می دهند، و مانند سایر دستگاههای بدن مادی هستند و تحت قوانین ماده فعالیت می کنند.

ما غده هایی در زیر زبان داریم بنام " غده های بزاق " که هم فعالیت فیزیکی دارند و هم شیمیایی، هنگامی که غذا وارد دهان می شود، این چاههای آرتزین! بطور خودکار و کاملا اتوماتیک شروع بکار می کنند، و چنان حسابگرند که درست به همان اندازه که آب برای جویدن و نرم کردن غذا لازم است روی آن می پاشند، غذاهای آبدار، کم آب، خشک، هر کدام باندازه نیاز خود، سهمیه ای از آب دهان دریافت می دارند.

مواد اسیدی خصوصا هنگامی که زیاد غلیظ باشند، فعالیت این غده ها را افزایش می دهند، تا سهم بیشتری از آب دریافت دارند، و به اندازه کافی رقیق شوند و به دیوارهای معده زبانی نرسانند! و هنگامی که غذا را فرو بردیم فعالیت این چاهها خاموش می گردد، خلاصه نظام عجیبی بر این چشمه های جوشان حکومت می کند که اگر یک ساعت تعادل و حساب آنها بهم بخورد، یا دائما آب از " لب و لوجه " ما سرازیر است و یا

باندازه‌ای زبان و گلوی ما خشک می‌شود که لقمه در گلوی ما گیر می‌کند!

این کار " فیزیکی " بزاق است، ولی می‌دانیم کار مهمتر بزاق کار شیمیایی آن است، مواد مختلفی با آن آمیخته است که با غذا ترکیب می‌شوند و زحمت معده را کم می‌کنند.

ماتریالیستها می‌گویند: سلسله اعصاب و مغز ما شبیه غده‌های بزاقی و مانند آن دارای فعالیت‌های فیزیکی و شیمیایی است (که به طور مجموع " فیزیک و شیمیایی " بان گفته می‌شود) و همین فعالیت‌های " فیزیک و شیمیایی " است که ما نام آن را " پدیده‌های روحی " و یا " روح " می‌گذاریم.

آنها می‌گویند: هنگامی که مشغول فکر کردن هستیم یک سلسله امواج الکتریکی مخصوص از مغز ما برمی‌خیزد، این امواج را امروز با دستگاه‌هایی می‌گیرند و روی کاغذ ثبت می‌کنند، مخصوصا در بیمارستان‌های روانی با مطالعه روی این امواج راه‌هایی برای شناخت و درمان بیماران روانی پیدا می‌کنند، این فعالیت فیزیکی مغز ما است.

علاوه بر این سلولهای مغز بهنگام فکر کردن و یا سایر فعالیت‌های روانی دارای یک رشته فعل و انفعالات شیمیایی هستند.

بنا بر این روح و پدیده‌های روحی چیزی جز خواص فیزیکی و فعل و انفعالات شیمیایی سلولهای مغزی و عصبی ما نمی‌باشد.

آنها از این بحث چنین نتیجه می‌گیرند.

۱- همانطور که فعالیت غده‌های بزاقی و اثرات مختلف آن قبل از بدن نبوده و بعد از آن نیز نخواهد بود، فعالیت‌های روحی ما نیز با پیدایش مغز و دستگاه اعصاب، موجود می‌شوند، و با مردن آن می‌میرند!

۲- روح از خواص جسم است، پس مادی است و جنبه ما ورای طبیعی ندارد.

۳- روح مشمول تمام قوانینی است که بر جسم حکومت می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۵۸

۴- روح بدون بدن وجود مستقلی ندارد و نمی تواند داشته باشد.

دلائل مادیها بر عدم استقلال روح

مادیها برای اثبات مدعای خود و اینکه روح و فکر و سایر پدیده های روحی همگی مادی هستند، یعنی از خواص فیزیکی و شیمیایی سلولهای مغزی و عصبی می باشند شواهدی آورده اند که در زیر به آنها اشاره می شود:

۱- " به آسانی می توان نشان داد که با از کار افتادن یک قسمت از مراکز، یا سلسله اعصاب یک دسته از آثار روحی تعطیل می شود .

مثلا آزمایش شده که اگر قسمتهای خاصی از مغز کبوتر را برداریم نمی میرد ولی بسیاری از معلومات خود را از دست می دهد، اگر غذا به او بدهند می خورد و هضم می کند و اگر ندهند و تنها دانه را در مقابل او بریزند نمی خورد و از گرسنگی می میرد! همچنین در پاره ای از ضربه های مغزی که بر انسان وارد می شود، و یا به علل بعضی از بیماریها قسمتهایی از مغز از کار می افتد، دیده شده که انسان قسمتی از معلومات خود را از دست می دهد.

چندی قبل در جرائد خواندیم که یک جوان تحصیل کرده بر اثر یک ضربه مغزی در یک حادثه که در نزدیکی اهواز رخ داد تمام حوادث گذشته زندگی خود را فراموش کرد و حتی مادر و خواهر خود را نمی شناخت، هنگامی که او را به خانه ای که در آن متولد و بزرگ شده بود بردند کاملاً برای او نا آشنا بود! اینها و نظایر آن نشان می دهد که رابطه نزدیکی در میان " فعالیت سلولهای مغزی " و " پدیده های روحی " وجود دارد.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۵۹

۲- " هنگام فکر کردن تغییرات مادی در سطح مغز بیشتر می شود، مغز بیشتر غذا می گیرد، و بیشتر مواد فسفری پس میدهد موقع خواب که مغز کار تفکر را انجام نمی دهد کمتر غذا میگیرد این خود دلیل بر مادی بودن آثار فکری است " .

۳- مشاهدات نشان می‌دهد که وزن مغز متفکران عموماً بیش از حد متوسط است (حد متوسط مغز مردان در حدود ۱۴۰۰ گرم و حد متوسط مغز زنان مقداری از آن کمتر است) این نشانه دیگری بر مادی بودن روح است.

۴- اگر نیروی تفکر و تظاهرات روحی دلیل بر وجود روح مستقل باشد باید این معنی را در حیوانات نیز بپذیریم، زیرا آنها هم در حد خود ادراکاتی دارند خلاصه آنها می‌گویند ما احساس می‌کنیم که روح ما موجود مستقلی نیست و پیشرفتهای معلوم مربوط به انسان‌شناسی نیز این واقعیت را تایید می‌کند.

از مجموع این استدلالات چنین نتیجه می‌گیرند که پیشرفت و توسعه فیزیولوژی انسانی و حیوانی روز به روز این حقیقت را واضحه‌تر می‌سازد که میان پدیده‌های روحی و سلولهای مغزی رابطه نزدیکی وجود دارد.

نقطه‌های تاریک این استدلال

اشتباه بزرگی که دامنگیر مادیها در اینگونه استدلالات شده این است که "ابزار کار" را با "فاعل کار" اشتباه کرده‌اند.

برای اینکه بدانیم چگونه آنها ابزار را با کننده کار اشتباه کرده‌اند، اجازه دهید یک مثال بیاوریم (دقت کنید).

از زمان "گاليله" باین طرف تحولی در مطالعه وضع آسمانها پیدا شد "گاليله" ایتالیایی به کمک یک عینک‌ساز موفق به ساختن دوربین کوچولویی شد ولی البته گاليله بسیار خوشحال بود و شب هنگام که به کمک آن به مطالعه

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۶۰

ستارگان آسمان پرداخت، صحنه شگفت‌انگیزی در برابر چشم او آشکار گردید که تا آن روز هیچ انسان دیگری ندیده بود، او فهمید کشف مهمی کرده است و از آن روز به بعد کلیه مطالعه اسرار جهان بالا بدست انسان افتاد! تا آن روز انسان شبیه پروانه‌ای بود که فقط چند شاخه اطراف خود را

می‌دید اما هنگامی که دوربین را به چشم گرفت، مقدار قابل ملاحظه‌ای از درختان اطراف خود را در این جنگل بزرگ آفرینش نیز مشاهده کرد.

این مساله به تکامل خود ادامه داد تا اینکه دوربینهای بزرگ نجومی ساخته شد که قطر عدسی آنها پنج متر یا بیشتر بود، آنها را بر فراز کوه‌های بلندی که در منطقه مناسبی از نظر صافی هوا قرار داشت نصب کردند، این دوربینها که مجموع دستگاه آنها گاهی به اندازه یک عمارت چند طبقه می‌شد عوالمی از جهان بالا را به انسان نشان داد که چشم عادی حتی یک هزارم آن را ندیده بود.

حال فکر کنید اگر روزی تکنولوژی بشر اجازه ساختمان دوربینهایی به قطر یکصد متر با تجهیزاتی به اندازه یک شهر دهد چه عوالمی بر ما کشف خواهد شد؟! اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر این دوربینها را از ما بگیرد به طور قطع بخشی یا بخشهایی از معلومات و مشاهدات ما در باره آسمانها تعطیل خواهد شد، ولی آیا بیننده اصلی، ما هستیم یا دوربین است؟! آیا دوربین و تلسکوپ ابزار کار ما است که بوسیله آن می‌بینیم و یا فاعل کار و بیننده واقعی است؟! در مورد مغز نیز هیچکس انکار نمی‌کند که بدون سلولهای مغزی انجام تفکر و مانند آن ممکن نیست ولی آیا مغز ابزار کار روح است؟ یا خود روح؟! کوتاه سخن آنکه: تمام دلایلی که مادیها در اینجا آورده‌اند فقط ثابت می‌کند که میان سلولهای مغزی و ادراکات ما، ارتباط وجود دارد، ولی هیچکدام از آنها اثبات نمی‌کند که مغز انجام دهنده ادراکات است نه ابزار ادراک (دقت کنید).

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۶۱

و از اینجا روشن می‌شود اگر مردگان چیزی نمی‌فهمند به خاطر این است که ارتباط روح آنها با بدن از بین رفته، نه اینکه روح، فانی شده است، درست همانند کشتی یا هواپیمایی که دستگاه بی سیم آن همه از کار افتاده است، کشتی و راهنمایان و ناخدایان کشتی وجود دارند اما ساحل‌نشینان نمی‌توانند با آنها رابطه‌ای برقرار سازند، زیرا وسیله ارتباطی از میان رفته است.

دلایل استقلال روح

سخن از مساله روح بود و اینکه مادیها اصرار دارند، پدیده‌های روحی را از خواص سلولهای مغزی بدانند و " فکر " و " حافظه " و " ابتکار " و " عشق " و " نفرت " و " خشم " و " علوم و دانشها " را

همگی در ردیف مسائل آزمایشگاهی و مشمول قوانین جهان ماده بدانند، ولی فلاسفه طرفدار استقلال روح دلائل گویایی بر نفی و طرد این عقیده دارند که در ذیل به قسمتهایی از آن اشاره می‌شود:

۱- خاصیت واقع‌نمایی (آگاهی از جهان برون).

نخستین سؤال که می‌توان از ماتریالیست‌ها کرد این است که اگر افکار و پدیده‌های روحی همان خواص "فیزیک و شیمیایی" مغزند، باید "تفاوت اصولی" میان کار مغز و کار معده یا کلیه و کبد مثلا نبوده باشد، زیرا کار معده "مثلا" ترکیبی از فعالیتهای فیزیکی و شیمیایی است و با حرکات مخصوص خود و ترشح اسیدهایی غذا را هضم و آماده جذب بدن میکند، و همچنین کار بزاق چنان که گفته شد ترکیبی از کار فیزیکی و شیمیایی است، در حالی که ما می‌بینیم کار روحی با همه آنها متفاوت است.

اعمال تمام دستگاههای بدن کم و بیش شباهت بیکدیگر دارند بجز "مغز" که وضع آن استثنایی است آنها همه مربوط به جنبه‌های داخلی است در حالی که پدیده‌های روحی جنبه خارجی دارند و ما را از وضع بیرون وجود ما آگاه می‌کنند.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۶۲

برای توضیح این سخن باید به چند نکته توجه کرد:

نخست اینکه: آیا جهانی بیرون از وجود ما هست یا نه؟ مسلما چنین جهانی وجود دارد، و ایده‌آلیست‌ها که وجود جهان خارج را انکار می‌کنند و می‌گویند هر چه هست "مائیم" و "تصورات ما" و جهان خارج درست همانند صحنه‌هایی که در خواب می‌بینیم چیزی جز تصورات نیست، سخت در اشتباهند، و اشتباه آنها را در جای خود اثبات کرده‌ایم که چگونه ایده‌آلیست‌ها در عمل رئالیست می‌شوند، و آنچه را در محیط کتابخانه خود می‌اندیشند هنگامی که به کوچه و خیابان و محیط زندگی معمولی قدم می‌گذارند همه را فراموش می‌کنند.

دیگر اینکه آیا ما از وجود جهان بیرون آگاه هستیم یا نه؟

قطعا پاسخ این سؤال نیز مثبت است، زیرا ما آگاهی زیادی از جهان بیرون خود داریم، و از موجوداتی که در اطراف ما با نقاط دور دست است اطلاعات فراوانی در اختیار ما هست.

اکنون این سؤال پیش می‌آید آیا جهان خارج به درون وجود ما می‌آید؟

مسئله نه، بلکه نقشه آن پیش ما است که با استفاده از خاصیت "واقع‌نمایی" به جهان بیرون وجود خود پی می‌بریم.

این واقع‌نمایی نمی‌تواند تنها خواص فیزیکی و شیمیایی مغز باشد زیرا این خواص زائیده تأثرات ما از جهان بیرون است، و به اصطلاح معلول آنها است، درست همانند تأثیرهایی که غذا روی معده ما می‌گذارد. آیا تأثیر غذا روی معده و فعل و انفعال فیزیکی و شیمیایی آن سبب می‌شود که معده از غذاها آگاهی داشته باشد، پس چطور مغز ما می‌تواند از دنیا بیرون خود با خبر گردد؟! به تعبیر دیگر: برای آگاهی از موجودات خارجی و عینی یک نوع احاطه بر آنها لازم است، و این احاطه کار سلولهای مغزی نیست، سلولهای مغزی تنها از خارج متأثر می‌شوند، و این تأثر: همانند تأثر سایر دستگاههای بدن از وضع

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۶۳

خارج است، این موضوع را ما به خوبی درک می‌کنیم.

اگر تأثر از خارج دلیلی بر آگاهی ما از خارج بود لازم بود ما با معده و زبان خود نیز بفهمیم در حالی که چنین نیست، خلاصه وضع استثنایی ادراکات ما دلیل بر آن است که حقیقت دیگری در آن نهفته است، که نظامش با نظام قوانین فیزیکی و شیمیایی کاملاً تفاوت دارد (دقت کنید).

۲- وحدت شخصیت

دلیل دیگر که برای استقلال روح می‌توان ذکر کرد، مسئله وحدت شخصیت در طول عمر آدمی است.

توضیح اینکه ما در هر چیز شک و تردید داشته باشیم در این موضوع تردیدی نداریم که "وجود داریم".

"من هستم" و در هستی خود تردید ندارم، و علم من به وجود خودم به اصطلاح "علم حضوری" است، نه علم "حصولی" یعنی من پیش خود حاضرم و از خودم جدا نیستم.

به هر حال، آگاهی ما از خود روشنترین معلومات ما است و احتیاج و نیازی ابداً به استدلال ندارد، و استدلال معروفی که دکارت فیلسوف معروف فرانسوی برای وجودش کرده که: "من فکر میکنم پس هستم" استدلال زاید و نادرستی به نظر می‌رسد، زیرا پیش از آنکه اثبات وجود خود کند دو بار اعتراف به وجود خودش کرده! (یک بار آنجا که می‌گوید "من" و بار دیگر آنجا که می‌گوید "میکنم" این از یک سو.

از سوی دیگر این "من" از آغاز تا پایان عمر یک واحد بیشتر نیست "من امروز" همان "من دیروز" همان "من بیست سال قبل" می‌باشد من از کودکی تا کنون یک نفر بیشتر نبودم، من همان شخصی هستم که بوده‌ام و تا آخر عمر نیز همین

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۶۴

شخص هستم، نه شخص دیگر، البته درس خواندم، با سواد شده‌ام، تکامل یافته‌ام، و باز هم خواهم یافت، ولی یک آدم دیگر نشده‌ام، و به همین دلیل همه مردم از آغاز تا پایان عمر مرا یک آدم می‌شناسند یک نام دارم یک شناسنامه دارم و ...

اکنون حساب کنیم و ببینیم این موجود واحدی که سراسر عمر ما را پوشانده سلولهای بدن ما و یا مجموعه سلولهای مغزی و فعل و انفعالات آن است؟ اینها که در طول عمر ما بارها عوض می‌شوند و تقریباً در هفت سال یک بار تمام سلولها تعویض می‌گردند، زیرا می‌دانیم در هر شبانه روز میلیونها سلول در بدن ما می‌میرد و میلیونها سلول تازه جانشین آن می‌شود، همانند ساختمانی که تدریجاً آجرهای آن را برون آورند، و آجرهای تازه‌ای جای آن کار بگذارند این ساختمان بعد از مدتی بکلی عوض می‌شود اگر چه مردم سطحی متوجه نشوند، و یا همانند استخر بزرگی که از یک طرف آهسته آهسته آب وارد آن می‌شود، و از طرف دیگر خارج می‌گردد، بدیهی است بعد از مدتی تمام آب استخر عوض می‌شود، اگر چه افراد ظاهر بین توجه نداشته باشند و آن را به همان حال ثابت ببینند.

به طور کلی هر موجودی که دریافت غذا می‌کند و از سوی دیگر مصرف غذا دارد تدریجا "نوسازی" و "تعویض" خواهد شد.

بنا بر این یک آدم هفتاد ساله احتمالا ده بار تمام اجزای بدن او عوض شده است روی این حساب اگر همانند مادیها انسان را همان جسم و دستگاههای مغزی و عصبی و خواص فیزیکی و شیمیایی آن بدانیم باید این "من" در ۷۰ سال ده بار عوض شده باشد و همان شخص سابق نباشد در حالی که هیچ وجدانی این سخن را نخواهد پذیرفت.

از اینجا روشن می‌شود که غیر از اجزای مادی، یک حقیقت واحد ثابت در سراسر عمر، وجود دارد که همانند اجزای مادی تعویض نمی‌شود و اساس وجود، را همان تشکیل می‌دهد و عامل وحدت شخصیت ما همان است.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۶۵

پرهیز از یک اشتباه بعضی تصور می‌کنند سلولهای مغزی عوض نمی‌شوند و می‌گویند: در کتابهای فیزیولوژی خوانده‌ایم که تعداد سلولهای مغزی از آغاز تا آخر عمر یکسان است، یعنی هرگز کم و زیاد نمی‌شوند، بلکه فقط بزرگ می‌شوند، اما تولید مثل نمی‌کنند، و به همین جهت اگر ضایعه‌ای برای آنها پیش بیاید قابل ترمیم نیستند، بنا بر این ما یک واحد ثابت در مجموع بدن داریم که همان سلولهای مغزی است، و این حافظ وحدت شخصیت ماست.

اما این اشتباه بزرگی است، زیرا آنها که این سخن را می‌گویند، دو مساله را با یکدیگر اشتباه کرده‌اند، آنچه در علم امروز ثابت شده این است که سلولهای مغزی از آغاز تا پایان عمر از نظر تعداد ثابت است، و کم و زیاد نمی‌شود.

نه اینکه ذرات تشکیل دهنده این سلولها تعویض نمی‌گردند، زیرا همانطور که گفتیم سلولهای بدن دائما غذا دریافت می‌کنند و نیز تدریجا ذرات کهنه را از دست می‌دهند، درست همانند کسی هستند که دائما از یک طرف دریافت و از طرف دیگر پرداخت دارد، مسلما سرمایه چنین کسی تدریجا عوض خواهد شد اگر چه مقدار آن عوض نشود، همانند همان استخر آبی که از یک سو آب به آن می‌ریزد و

از سوی دیگر آب از آن خارج می‌شود، پس از مدتی محتویات آن به کلی تعویض می‌گردد، اگر چه مقدار آب ثابت مانده است.

(در کتابهای فیزیولوژی نیز به این مسئله اشاره شده است به عنوان نمونه به کتاب هورمونها صفحه ۱۱ و کتاب فیزیولوژی حیوانی تالیف دکتر محمود بهزاد و همکاران صفحه ۳۲ مراجعه شود) بنا بر این سلولهای مغزی نیز ثابت نیستند و همانند سایر سلولها عوض می‌شوند.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۶۶

۳- عدم انطباق بزرگ و کوچک

فرض کنید کنار دریای زیبایی نشسته‌ایم چند قایق کوچک و یک کشتی عظیم روی امواج آب در حرکتند، آفتاب را می‌بینیم که از یک سو غروب می‌کند و ماه را می‌بینیم که از سوی دیگر در حال طلوع کردن است.

مرغهای زیبای دریایی دائما روی آب می‌نشینند و برمی‌خیزند، در یک سمت، کوه عظیمی سر به آسمان کشیده است.

اکنون، لحظاتی چشم خود را می‌بندیم و آنچه را دیده‌ایم در ذهن خود مجسم می‌نمائیم: کوه با همان عظمت، دریا با همان وسعت، و کشتی عظیم با همان بزرگی که دارد در ذهن ما مجسم می‌شوند، یعنی همانند تابلوی فوق العاده بزرگی در برابر روح ما یا در درون روح ما وجود دارند.

حالا این سؤال پیش می‌آید که جای این نقشه بزرگ کجا است؟ آیا سلولهای فوق العاده کوچک مغزی می‌توانند چنین نقشه عظیمی را در خود بپذیرند؟

مسئله نه، بنا بر این باید ما دارای بخش دیگری از وجود باشیم که ما فوق این ماده جسمانی است و آن قدر وسیع است که تمام این نقشه‌ها را در خود جای می‌دهد.

آیا نقشه یک عمارت ۵۰۰ متری را می‌توان روی یک زمین چند میلیمتری پیاده کرد؟

مسئله پاسخ این سؤال منفی است، چون یک موجود بزرگتر با حفظ بزرگی خود منطبق بر موجود کوچکی نمی‌شود، لازمه انطباق این است که یا مساوی آن باشد یا کوچکتر از آن که بتواند روی آن پیاده شود.

با اینحال چگونه ما می‌توانیم نقشه‌های ذهنی فوق‌العاده بزرگی را در سلولهای کوچک مغزی خود جای دهیم؟

ما می‌توانیم کره زمین را با همان کمربند چهل میلیون متریش در ذهن ترسیم کنیم، ما می‌توانیم کره خورشید را که یک میلیون و دویست هزار مرتبه

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۶۷

از کره زمین بزرگتر است و همچنین کهکشانهایی را که میلیونها بار از خورشید ما وسیعترند همه را در فکر خود مجسم کنیم، این نقشه‌ها اگر بخواهند در سلولهای کوچک مغزی ما پیاده شوند طبق قانون عدم انطباق بزرگ بر کوچک امکان پذیر نیست، پس باید به وجودی ما فوق این جسم اعتراف کنیم که مرکز پذیرش این نقشه‌های بزرگ می‌باشد.

یک سؤال لازم [یک سؤال و پاسخ لازم: نقشه‌های ذهنی ما همچون میکروفیلمها و نقشه‌های جغرافیایی است]

ممکن است گفته شود، نقشه‌های ذهنی ما، همانند "میکروفیلمها" و یا "نقشه‌های جغرافیایی" است که در کنار آن یک عدد کسری نوشته شده مانند:

۱:۱۰۰۰۰۰۰ یا ۱:۱۰۰۰۰۰۰۰ که مقیاس کوچک شدن آن را نشان می‌دهد و به ما می‌فهماند که باید این نقشه را به همان نسبت بزرگ کنیم تا نقشه واقعی به دست آید، و نیز بسیار دیده‌ایم عکسی از کشتی غول‌پیکری گرفته شده که نمی‌تواند به تنهایی عظمت آن کشتی را نشان بدهد، و لذا قبل از گرفتن عکس برای نشان دادن عظمت آن انسانی را در عرشه کشتی قرار می‌دهند و عکس آن دو را با هم می‌گیرند تا با مقایسه عظمت کشتی روشن شود.

نقشه‌های ذهنی ما نیز تصویرهای بسیار کوچکی هستند که با مقیاسهای معینی کوچک شده‌اند به هنگامی که به همان نسبت، آنها را بزرگ کنیم نقشه واقعی به دست می‌آید، و مسلماً این نقشه‌های کوچک می‌تواند به نوعی در سلولهای مغزی ما جای گیرد (دقت کنید).

پاسخ:

مساله مهم اینجا است که میکروفیلمها را معمولاً یا به وسیله پروژکتورها بزرگ می‌کنند و روی پرده‌ای منعکس می‌نمایند یا در نقشه‌های جغرافیایی عددی که زیر آن نوشته شده است به ما کمک می‌کند که نقشه را در آن عدد ضرب

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۶۸

کنیم و نقشه بزرگ واقعی را در ذهن خود منعکس نمائیم، حالا این سؤال پیش می‌آید که آن پرده بزرگی که میکروفیلمهای ذهنی ما روی آن به صورت عظیم منعکس می‌گردد کجا است.

آیا این پرده بزرگ همان سلولهای مغزی هستند؟ قطعاً نه. و آن نقشه جغرافیایی کوچک را که ما در عدد بزرگ ضرب می‌کنیم و تبدیل به نقشه عظیمی می‌نمائیم، مسلماً محلی لازم دارد، آیا می‌تواند سلولهای کوچک مغزی باشد.

به عبارت روشنتر: در مثال میکروفیلم و نقشه جغرافیایی آنچه در خارج وجود دارد، همان فیلمها و نقشه‌های کوچک هستند، ولی در نقشه‌های ذهنی ما این نقشه‌ها درست به اندازه وجود خارجی آنها می‌باشند و قطعاً محلی لازم دارند به اندازه خودشان و می‌دانیم سلولهای مغزی کوچکتر از آن است که بتواند آنها را با آن عظمت منعکس سازد.

کوتاه سخن اینکه: ما این نقشه‌های ذهنی را با همان بزرگی که در خارج تصور می‌کنیم و این تصور عظیم نمی‌تواند در سلول کوچکی منعکس گردد، بنا بر این نیازمند به محلی است و از اینجا به وجود حقیقی ما فوق این سلولها پی می‌بریم.

۴- پدیده‌های روحی با کیفیات مادی همانند نیستند

دلیل دیگری که می‌تواند ما را به استقلال روح و مادی نبودن آن رهنمون گردد این است که: در پدیده‌های روحی خواص و کیفیت‌هایی می‌بینیم که با خواص و کیفیت‌های موجودات مادی هیچ گونه شباهت ندارند، زیرا:

اولاً: موجودات "زمان" می‌خواهند و جنبه تدریجی دارند.

ثانیا با گذشت زمان فرسوده می‌شوند.

ثالثاً قابل تجزیه به اجزاء متعددی هستند.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۶۹

ولی پدیده‌های ذهنی دارای این خواص و آثار نیستند، ما می‌توانیم جهانی همانند جهان فعلی در ذهن خود ترسیم کنیم، بی آنکه احتیاج به گذشت زمان و جنبه‌های تدریجی داشته باشد.

از این گذشته صحنه‌هایی که مثلاً از زمان کودکی در ذهن ما نقش بسته با گذشت زمان نه کهنه می‌شود و نه فرسوده، و همان شکل خود را حفظ کرده است، ممکن است مغز انسان فرسوده شود ولی با فرسوده شدن مغز خانه‌ای که نقشه‌اش از بیست سال قبل در ذهن ما ثبت شده فرسوده نمی‌گردد و از یک نوع ثبات که خاصیت جهان ما ورای ماده است برخوردار است.

روح ما نسبت به نقش‌ها و عکسها خلاقیت عجیبی دارد و در یک آن می‌توانیم بدون هیچ مقدمه‌ای هر گونه نقشی را در ذهن ترسیم کنیم، کرات آسمانی، کهکشانها و یا موجودات زمینی دریاها و کوه‌ها و مانند آن، این خاصیت یک موجود مادی نیست، بلکه نشانه موجودی ما فوق مادی است.

به علاوه ما می‌دانیم مثلاً ۲۲ ۴ شکی نیست که طرفین این معادله را می‌توانیم تجزیه کنیم یعنی عدد دو را تجزیه نمائیم، و یا عدد چهار را، ولی این برابری را هرگز نمی‌توانیم تجزیه کنیم و بگوئیم برابری دو نیم دارد و هر نیمی غیر از نیم دیگر است، برابری یک مفهوم غیر قابل تجزیه است یا وجود دارد و یا وجود ندارد هرگز نمی‌توان آن را دو نیم کرد.

بنا بر این، این گونه مفاهیم ذهنی قابل تجزیه نیستند و به همین دلیل نمی‌توانند مادی باشند زیرا اگر مادی بودند قابل تجزیه بودند و باز به همین دلیل روح ما که مرکز چنین مفاهیم غیر مادی است نمی‌تواند مادی بوده باشد بنا بر این ما فوق ماده است (دقت کنید).

۲۵۳- راه تسخیر دلها و نفوذ در دیگران چیست؟

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (آیه ۲۲ سبا)

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (آیه ۲۳ سبا)

سبا(قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (آیه ۲۴ سبا)

قُلْ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا نَعْمَلُونَ (آیه ۲۵)

هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آیه ۲۷ سبا) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (آیه ۲۶ سبا)

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ

۲۲- بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی‌کشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره‌ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بوده‌اند.

۲۳- هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده سودی ندارد، (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دل‌های آنها زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود، در این هنگام مجرمان به شفیعان) می‌گویند: پروردگارتان چه دستوری داده؟ می‌گویند: حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت در باره مستحقان داد) و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه.

۲۴- بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

۲۵- بگو شما از گناهی که ما کرده‌ایم سؤال نخواهید شد (همانگونه که) ما در برابر اعمال شما مسئول نیستیم.

۲۶- بگو: پروردگار ما همه ما را جمع می‌کند سپس در میان ما به حق داوری می‌نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدا می‌سازد) و او است داور (و جدا کننده) آگاه.

۲۷- بگو: کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق ساخته‌اید به من نشان دهید، هرگز چنین نیست، (او شریک و شبیهی ندارد) بلکه او خداوند عزیز و حکیم است.

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۸۷

... بسیار دیده شده است افراد با فضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنایی به فنون بحث و استدلال، و عدم رعایت جنبه‌های روانی، هرگز نمی‌توانند در افکار دیگران نفوذ کنند.

به عکس افرادی را سراغ داریم که به آن حد از نظر علمی نیستند ولی در جذب قلوب و تسخیر دلها و نفوذ در افکار دیگران پیروز و موفقند.

علت اصلی آن است که نحوه طرح بحثها، و طرز برخورد با طرف مقابل باید با اصولی از نظر اخلاق و روان توأم باشد تا جنبه‌های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند، و او را به لجاج و عناد وادار نسازد، بلکه به عکس و جدان او را بیدار کرده و روح حق‌طلبی و حق‌جویی را در او زنده کند.

در اینجا مهم این است که بدانیم انسان تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم گردد، بلکه علاوه بر آن مجموعه‌ای از "عواطف" و "احساسات" گوناگون که بخش مهمی از روح او را تشکیل می‌دهد در وجود او نهفته است که باید آنها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد.

قرآن این راه و روش را به ما آموخته که چگونه در برابر مخالفان در عین طرح بحثهای منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که در اعماق روح آنها نفوذ کند.

شرط نفوذ اینست که طرف مقابل احساس کند گوینده واجد اوصاف زیر است:

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۸۸

۱- به گفته‌های خود ایمان دارد، و آنچه را که می‌گوید از اعماق جانش برمی‌خیزد.

۲- هدفش از بحث، حق جویی و حق طلبی است، نه برتری جویی و تفوق طلبی.

۳- او هرگز نمی‌خواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.

۴- او آنچه می‌گوید از طریق دلسوزی می‌گوید و منافع شخصی و خصوصی در این کار ندارد.

۵- او برای طرف مقابل احترام قائل است و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمی‌کند.

۶- او نمی‌خواهد حس لجابت طرف را بی‌جهت برانگیزد، و اگر در باره موضوعی به اندازه کافی بحث شده به همان قناعت می‌کند، و از اصرار در بحث و به کرسی نشاندن حرف خویش پرهیز دارد.

۷- او منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمی‌دهد، هر چند طرف مقابل این اصول را رعایت نکند.

۸- او نمی‌خواهد افکار خود را بر دیگران تحمیل کند، بلکه علاقه دارد جوششی در دیگران ایجاد کند تا در عین آزادی، این خود جوشی آنها را به حقیقت برساند.

دقت در آیات فوق طرز بر خورد پیامبر ص- به فرمان خدا- با مخالفان که توأم با ریزه‌کاریهای جالبی بود گواه بسیار زنده‌ای بر بحثهای بالاست.

او گاه تا اینجا پیش می‌رود که حتی دقیقاً تعیین نمی‌کند که ما در طریق هدایتیم و شما در طریق گمراهی، بلکه می‌گوید: "ما یا شما در طریق هدایتیم یا در ضلالت" تا در فکر فرو روند که نشانه‌های هدایت و ضلالت در کدامین گروه است؟

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۸۹

و یا اینکه می‌گوید: "روز قیامت خداوند در میان همه ما داوری می‌کند و هر کس را به آنچه لایق است جزا می‌دهد".

البته انکار نمی‌توان کرد که اینها همه در مورد کسانی است که امید هدایت آنها باشد، و الا با دشمنان لجوج و ستمگر و بی رحم که امیدی به پذیرش آنها نیست قرآن طور دیگری برخورد می‌کند.

بررسی طرز بحثهای پیامبر اسلام ص و امامان ع با مخالفان نشان الگوی بسیار زنده‌ای برای این مبحث است، به عنوان نمونه به آنچه از امام صادق ع در این زمینه در کتب حدیث ثبت است توجه کنید:

در مقدمه حدیث معروف توحید "مفضل بن عمر" چنین می‌خوانیم: او می‌گوید من در کنار قبر پیغمبر ص بودم و در عظمت مقام پیامبر ص اندیشه می‌کردم، ناگهان دیدم "ابن ابی العوجاء" (مرد مادی معروف) وارد شد و در گوشه‌ای نشست به طوری که سخنش را می‌شنیدم، هنگامی که دوستانش اطراف او جمع شدند شروع به سخنان کفر آمیزی کرد که نتیجه آن انکار نبوت محمد ص و از آن بالاتر انکار خداوند تبارک و تعالی بود، بسیار شیطنت‌آمیز و حساب شده بیان کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت خشمگین و ناراحت شدم، برخاستم و فریاد زدم ای دشمن خدا! راه الحاد پیش گرفتی؟ و خداوندی که تو را در بهترین صورت آفرید انکار کردی؟ ...

"ابن ابی العوجاء" رو به من کرد و گفت: تو کیستی اگر از دانشمندان علم کلامی دلیل بیاور تا از تو پیروی کنیم، و اگر نیستی سخن مگو، و اگر از پیروان جعفر بن محمد صادق هستی او این چنین با ما سخن نمی‌گوید، و مانند

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۹۰

برخورد تو برخورد نمی‌کند.

او از این بالاتر از ما شنیده است هرگز به ما فحش و ناسزا نگفته، و در پاسخ ما راه خشونت و تعدی نپیموده، او مرد برد بار عاقل هوشیار و متینی است، که هرگز سبکسری دامن گیرش نمی‌شود، او به خوبی به سخنان ما گوش فرا می‌دهد، حرفهای ما را می‌شنود، و از دلائل ما آگاه می‌شود، هنگامی که تمام حرف خود را زدیم و گمان کردیم که ما بر او پیروز شدیم با متانت شروع به سخن می‌کند، با جمله‌های کوتاه و سخنانی فشرده تمام دلائل ما را پاسخ می‌گوید، و بهانه‌های ما را قطع می‌کند، آن چنان که قدرت بر پاسخ گفتن نداریم، تو اگر از یاران او هستی اینچ

۲۵۴- آیا انحراف دیگران اثری در وضع انسانهای هدایت یافته می گذارد یا نه؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (آیه ۱۰۵ مائده)

۱۰۵- ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراقب خود باشید، هنگامی که شما هدایت یافتید گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند به شما زبانی نمی‌رساند، بازگشت همه شما به سوی خدا است و شما را از آنچه عمل می‌کردید آگاه می‌سازد.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۰۹

...در پیرامون این آیه سر و صدای زیادی براف انداخته‌اند و بعضی چنین پنداشته‌اند که میان این آیه و دستور "امر به معروف" و "نهی از منکر" که از دستورات قاطع و مسلم اسلامی است یک نوع تضاد وجود دارد، زیرا این آیه می‌گوید شما مراقب حال خویشتن باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی‌گذارد.

اتفاقاً از روایات چنین بر می‌آید که این نوع سوء تفاهم و اشتباه حتی در عصر نزول آیه برای بعضی از افراد کم اطلاع وجود داشته است، جبیر بن نفیل می‌گوید در حلقه جمعی از یاران پیامبر ص نشسته بودم و از همه کم ستر بودم آنها سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آوردند، من به میان سخنان آنها پریدم و گفتم مگر خداوند در قرآن نمی‌گوید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ (بنا بر این امر به معروف و نهی از منکر چه لزومی دارد!) ناگاه همگی یک زبان مرا مورد سرزنش و اعتراض قرار دادند و گفتند: آیه‌ای از قرآن را جدا می‌کنی، بدون اینکه معنی تفسیر آن را بدانی؟! من از گفتار خود سخت پشیمان شدم، و آنها به مباحثه در میان خود ادامه دادند، هنگامی که می‌خواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند، رو به من کرده و گفتند: تو جوان کم سن و سالی هستی و آیه‌ای از قرآن را بدون اینکه معنی آن را بدانی از بقیه جدا کرده‌ای ولی شاید به چنین زمانی که می‌گوئیم بررسی که ببینی بخل مردم را فرا گرفته و بر آنها حکومت می‌کند، هوی و هوس پیشوای مردم است، و هر کس تنها رای خود را می‌پسندد، در چنان زمانی مراقب خویش باش، گمراهی دیگران به تو زبانی نمی‌رساند (یعنی آیه مربوط به چنان زمانی است).

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۱۰

بعضی از راحت طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از انجام دو فریضه بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می‌آید برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت به این آیه می‌چسبند و معنی آن را تحریف می‌کنند.

در حالی که با کمی دقت می‌توان دریافت که تضادی در میان این دو دستور نیست، زیرا:

اولاً: آیه مورد بحث می‌گوید حساب هر کس جدا است و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیر نیاکان لطمه‌ای به هدایت افراد هدایت یافته نمی‌زند حتی اگر برادر هم باشند و یا پدر و فرزند، بنا بر این شما از آنها پیروی نکنید و خود را نجات دهید (دقت کنید).

ثانیاً: این آیه اشاره به موقعی می‌کند که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمی‌شود، و یا شرائط تاثیر آن جمع نیست گاهی بعضی از افراد در چنین موقعی ناراحت می‌شوند که با این حال، تکلیف ما چیست؟ قرآن به آنها پاسخ می‌دهد که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد زیرا وظیفه خود را انجام داده‌اید، و آنها نپذیرفته‌اند و یا زمینه پذیرشی در آنها وجود نداشته است، بنا بر این زبانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید.

این معنی در حدیثی که در بالا نقل کردیم و همچنین در بعضی از احادیث دیگر نقل شده است که از پیامبر ص درباره این آیه سؤال کردند فرمودند:

ایتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر فاذا رایت دنیا مؤثره و شحا مطاعا و هوی متبعا و اعجاب کل ذی رای برایه فعلیک بخویصه نفسک و ذر عوامهم!

": امر به معروف کنید و نهی از منکر، اما هنگامی که ببینید، مردم دنیا را مقدم داشته و بخل و هوی بر آنها حکومت می‌کند و هر کس تنها رای خود را می‌پسندد (و گوشش بدهکار سخن دیگری نیست) به خویشتن بپردازید و عوام را رها کنید".

۲۵۵- آداب راه رفتن و سخن گفتن و معاشرت با مردم چیست؟

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (آیه ۱۸ لقمان)

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (آیه ۱۹ لقمان)

۱۸- (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

۱۹- (پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشت‌ترین صداها صدای خران است.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۵۷

۱...- آداب راه رفتن

درست است که راه رفتن مساله ساده‌ای است، اما همین مساله ساده می‌تواند بیانگر حالات درونی و اخلاقی و احيانا نشانه شخصیت انسان بوده باشد، چرا که قبلا هم گفته‌ایم روحیات و خلقیات انسان در لابلای همه اعمال او منعکس می‌شود و گاه یک عمل کوچک حاکی از یک روحیه ریشه‌دار است.

و از آنجا که اسلام تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده در این زمینه نیز چیزی را فروگذار نکرده است.

در حدیثی از رسول خدا ص می‌خوانیم:

من مشی علی الارض اختیالا لعنه الارض، و من تحتها، و من فوقها!

": کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین، و کسانی که در زیر زمین خفته‌اند، و آنها که روی زمین هستند، همه او را لعنت می‌کنند!" .

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ص می‌خوانیم:

نهی ان یختال الرجل فی مشیه و قال من لبس ثوبا فاختال فیه خسف الله به من سفیر جهنم و کان قرین قارون لانه اول من اختال!

" پیامبر از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه نهی کرد و فرمود: کسی که لباسی بپوشد و با آن کبر بورزد، خداوند او را در کنار دوزخ به قعر زمین می‌فرستد و همنشین قارون خواهد بود، چرا که او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد."

و نیز از امام صادق ع می‌خوانیم که فرمود: " خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده و در میان آنها تقسیم نموده است: از جمله بر پاهای انسان واجب کرده است که به سوی معصیت و گناه نرود، و در راه رضای خدا گام بر دارد. و لذا قرآن فرموده است: در زمین متکبرانه راه مرو ... و نیز فرموده:

اعتدال را در راه رفتن رعایت کن."

در روایت دیگر این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده است که از کوچه‌ای عبور می‌فرمود: دیوانه‌ای را مشاهده کرد که مردم اطراف او را گرفته‌اند و به او نگاه می‌کنند فرمود:

علی ما اجتمع هؤلاء:

" اینها برای چه اجتماع کرده‌اند" عرض کردند:

علی المجنون یصرع:

ص نگاهی به آنها کرد و فرمود: " در برابر دیوانه‌ای که دچار صرع و حمله‌های عصبی شده است."

پیامبر

ما هذا بمجنون الا اخبرکم بـ

" این دیوانه نیست، می‌خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟! " عرض کردند آری ای رسول خدا.

فرمود:

ان المجنون: المتبخر في مشيه، الناظر في عطفه، المحرك جنبه بمنكبيه فذلك المجنون و هذا المبتلى:

" دیوانه واقعی کسی است که متکبرانه گام بر می‌دارد، دائما به پهلوه‌های خود نگاه می‌کند، پهلوه‌های خود را به همراه شانه‌ها تکان می‌دهد" (و کبر و غرور از تمام وجود او می‌بارد).

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۵۹

این دیوانه واقعی است اما آنکه دیدید بیمار است!"

۲- آداب سخن گفتن

در اندرزهای لقمان اشاره‌ای به آداب سخن گفتن شده بود، و در اسلام باب وسیعی برای این مساله گشوده شده، از جمله اینکه:

تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد سکوت از آن بهتر است.

چنان که در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

السكوت راحة للعقل:

" سکوت مایه آرامش فکر است".

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع آمده است

من علامات الفقه:

العلم و الحلم و الصمت، ان الصمت باب من ابواب الحکمه:

" از نشانه‌های فهم و عقل، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است، سکوت دری از درهای حکمت است".

ولی البته در روایات دیگر تاکید شده است، "در مواردی که سخن گفتن لازم است مؤمن باید هرگز سکوت نکند" پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت، "وسیله رسیدن به بهشت و رهایی از دوزخ، سخن گفتن به موقع است".

۳- آداب معاشرت

آن قدر که در روایات اسلامی وسیله پیامبر ص و ائمه اهل بیت ع به مساله تواضع و حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت، اهمیت داده شده است به کمتر چیزی اهمیت داده شده.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۶۰

بهترین و گویاترین دلیل در این زمینه خود روایات اسلامی است، که نمونه‌ای از آن را در اینجا از نظر می‌گذرانیم.

شخصی نزد پیامبر ص آمد، عرض کرد

یا رسول الله اوصنی، فکان فیما اوصاه ان قال الق اخاک بوجه منبسط:

از پیامبر ص می‌خوانیم: "مرا سفارش کن، فرمود: برادر مسلمانان را با روی گشاده ملاقات کن".

در حدیث دیگری

ما یوضع فی میزان امرء یوم القیامۃ افضل من حسن الخلق:

"در روز قیامت چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی نهاده نمی‌شود".

در حدیث دیگری از ام

البر و حسن الخلق یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار:

"نیکو کاری و حسن خلق، خانه‌ها را آباد، و عمرها را زیاد می‌کند".

و نیز از رسول خدا ص نقل شده:

اکثر ما تلج به امتی الجنة تقوی الله و حسن الخلق:

"بیشترین چیزی که سبب می شود امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند تقوای الهی و حسن خلق است."

در مورد تواضع و فروتنی نیز از علی ع می خوانیم:

زینة الشریف التواضع:

"آرایش انسانهای با شرافت فروتنی است."

و بالآخره در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

التواضع اصل کل خیر نفیس، و مرتبة رفیعة، و لو کان للتواضع لغة يفهمها الخلق لنطق عن حقایق ما فی مخفیات العواقب ... و من تواضع لله شرفه الله علی كثير من عباده ... و ليس لله عز و جل عبادة یقبلها و یرضاها الا و بابها التواضع:

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۶۱

"فروتنی ریشه هر خیر و سعادت است، تواضع مقام والایی است، و اگر برای فروتنی زبان و لغتی بود که مردم می فهمیدند بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می کرد ...

کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگان برتری می بخشد ...

هیچ عبادتی نیست که مقبول درگاه خدا و موجب رضای او باشد مگر اینکه راه ورود آن فروتنی است."

۲۵۶- آیا ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین حرام است؟

وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَغْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (آیه ۲۱ کهف)

۲۱- و اینچنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده (رستاخیز) خداوند حق است و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست، در آن هنگام که میان خود در این باره نزاع می‌کردند: گروهی می‌گفتند بنائی بر آن بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آنها سخن نگوئید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است (ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود).

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۳۸۸

... ظاهر تعبیر قرآن این است که اصحاب کهف سرانجام بدرود حیات گفتند و به خاک سپرده شدند، و کلمه "علیهم" شاهد این مدعا است، سپس علاقه‌مندان به آنها تصمیم گرفتند معبدی در کنار آرامگاه آنان بسازند، قرآن این موضوع را در آیات فوق با لحن موافقی آورده است و این نشان می‌دهد که ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین نه تنها حرام نیست - آن چنان که وهابیه می‌پندارند - بلکه کار خوب و شایسته‌ای است.

اصولا بناهای یادبود که خاطره افراد برجسته و با شخصیت را زنده می‌دارد همیشه در میان مردم جهان بوده و هست، و یک نوع قدردانی از گذشتگان، و تشویق برای آیندگان در آن کار نهفته است، اسلام نه تنها از این کار نهی نکرده بلکه آن را مجاز شمرده است.

وجود اینگونه بناها یک سند تاریخی بر وجود این شخصیتها و برنامه و تاریخشان است، به همین دلیل پیامبران و شخصیتهایی که قبر آنها متروک مانده تاریخ آنها نیز مورد تردید و استفهام قرار گرفته است.

این نیز واضح است که این گونه بناها کمترین منافاتی با مسئله توحید و اختصاص پرستش به "الله" ندارد، زیرا "احترام"، "مطلبی است، و" عبادت" و پرستش مطلبی دیگر...

۲۵۷- خبر چه کسانی مورد اطمینان نیست؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (آیه ۶ حجرات)

۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید.

۲۵۸- به حقایق قرآن چه کسانی دسترسی پیدا می کنند و می توانند بهترین معلم و مفسر قرآن باشند؟

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (آیه ۷۷ واقعه)

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (آیه ۷۸ واقعه)

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (آیه ۷۹ واقعه)

۷۷- که آن قرآن کریمی است.

۷۸- که در کتاب محفوظ جای دارد.

۷۹- و جز پاکان نمی توانند آن را مس کنند.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۲۷۱

... این آیه هم به مس ظاهری تفسیر شده هم معنوی و تضادی با هم ندارند، و در مفهوم کلی آیه جمعند.

در قسمت اول در روایات اهل بیت از ابو الحسن امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده:

المصحف لا تمسه علی غیر طهر، و لا جنباً، و لا تمس خطه و لا تعلقه، ان الله تعالى يقول: لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

" قرآن را بدون وضو مس نکن، و نه در حال جنابت، و دست بر خط آن در این حال مگذار، و آن را حمایل نکن، چرا که خداوند متعال فرموده: جز پاکان آن را مس نمی کنند."

همین معنی در حدیث دیگری از امام باقر ع با مختصر تفاوتی نقل شده است.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۲۷۲

و در منابع اهل سنت نیز آمده است از جمله از طرق مختلف نقل شده که پیغمبر ص فرمود

اسلام ص نقل شده که فرمود: "لا یمس القرآن الا طاهر: "قرآن را جز افراد پاک نباید مس کند".

و در مورد مس معنوی نیز از ابن عباس از پیغمبر گرامی

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ" قال: عند الله في صحف مطهرة لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ قال:
المقربون

" این قرآن کریمی است که در کتاب پنهان (لوح محفوظ) قرار دارد، فرمود نزد خداوند در صفحات پاکیزه‌ای است و جز پاکان آن را مس نمی‌کند، فرمود یعنی مقربان".

این مطلب از طریق عقل نیز قابل استدلال است، زیرا گرچه قرآن مجید برای هدایت عموم است اما می‌دانیم افراد زیادی بودند که قرآن را از لبهای مبارک پیامبر ص می‌شنیدند و این آب زلال حقیقت را در سرچشمه وحی می‌دیدند اما چون آلوده به تعصب و عناد و لجاجت بودند کمترین بهره‌ای از آن نگرفتند، اما کسانی که اندکی خود را پاک کردند و با روح حقیقت‌جویی و تحقیق به سراغ آن آمدند هدایت یافتند، بنا بر این هر قدر پاکی و تقوای انسان بیشتر شود به مفاهیم عمیقتر و بیشتری از قرآن مجید دست می‌یابد، به این ترتیب آیه در هر دو بعد جسمی و روحانی صادق است ناگفته پیداست که شخص پیامبر ص و ائمه معصومین و ملائکه مقربین روشنترین مصداق مقربانند و حقایق قرآن را از همه بهتر درک می‌کنند.

وَقُرْنِ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (آیه ۳۳ احزاب)

۳۳- و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را بر پا دارید و زکاة را ادا کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

(در نتیجه پاکان واقعی اهل بیت هستند که با توجه به حدیث ثقلین و آیات فوق مفسر و معلم واقعی آنانند.)

۲۵۹- حریصترین مردم به زندگی دنیا چه کسانی هستند؟

وَلْتَجِدْنَهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّجٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (آیه ۹۶ بقره)

۹۶- آنها (یهودیان) را حریصترین مردم حتی حریصتر از مشرکان بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آنجا) که هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند در حالی که این عمر طولانی او را از عقاب خداوند باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است.

۲۶۰- حقیقت مرگ چیست؟

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (آیه ۱۹ ق)

۱۹- و سرانجام سكرات مرگ به حق فرا می‌رسد (و به انسان گفته می‌شود) این همان چیزی است که از آن می‌گریختی!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۱

... غالباً تصور می‌کنند مرگ یک امر عدمی و به معنی فنا است، ولی این برداشت هرگز با آنچه در قرآن مجید آمده و دلائل عقلی به آن رهنمون می‌شود موافق نیست.

"مرگ" از نظر قرآن یک امر وجودی است، یک انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است، و لذا در بسیاری از آیات قرآن از "مرگ" تعبیر به "توفی" شده که به معنی باز گرفتن، و دریافت روح از تن به وسیله فرشتگان است.

تعبیر آیات فوق "وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ": "شدائد مرگ به حق

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۲

به سراغ انسان می‌آید" نیز اشاره به همین معنی است در بعضی از آیات مرگ را صریحاً مخلوق خدا شمرده: **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ** (ملک - ۲).

در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی در باره حقیقت مرگ آمده است.

در حدیثی می‌خوانیم که از علی بن الحسین امام سجاد ع سؤال کردند:

ما الموت؟ مرگ چیست؟

در پاسخ فرمود:

للمؤمن كنز ثياب وسخة قملة، و فك قيود، و اغلال ثقیلة، و الاستبدال بافخر الثياب، و اطيبيها روائح، و اوطى المراكب و انس المنازل:

و للكافر كخلع ثياب فاخرة، و النقل عن منازل انيسة، و الاستبدال باوسخ الثياب و اخسئها، و اوحش المنازل، و اعظم العذاب:

" برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پر حشرات است، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به فاخرترین لباسها، و خوشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکبها و مناسبترین منزلها است."

" و برای کافر مانند کندن لباسی است فاخر، و انتقال از منزلهای مورد علاقه، و تبدیل آن به چرک‌ترین و خشتناک‌ترین لباسها، و وحشتناک‌ترین منزلها و بزرگ‌ترین عذاب!"

از امام محمد بن علی ع نیز همین سؤال شد فرمود:

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۳

هو النوم الذى ياتيكم كل ليلة الا انه طويل مدته، لا ينتبه منه الا يوم القيامة:

" مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی‌شود تا روز قیامت!"

در مباحث مربوط به برزخ گفته‌ایم که حالت اشخاص در برزخ متفاوت است: بعضی گویی به خواب فرو می‌روند، و بعضی (همچون شهیدان راه خدا و مؤمنان قوی الایمان) غرق انواع نعمتها می‌شوند، و جمعی از جباران و اشقیاء غرق عذاب الهی.

امام حسین بن علی سید الشهداء ع نیز در کربلا و روز عاشورا و به هنگام شدت گرفتن جنگ تعبیر لطیفی در مورد حقیقت مرگ برای یارانش ارائه فرمود: صبرا بنی الکرام! فما الموت الا قنطرة تعبر بكم عن البؤس و الضراء الى الجنان الواسعة، و النعيم الدائمة، فايكم يكره ان ينتقل من سجن الى قصر، و

ما هو لاعدائكم الا كمن ينتقل من قصر الى سجن و عذاب، ان ابي حدثني عن رسول الله (ص) ان الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر، و الموت جسر هؤلاء الى جناتهم، و جسر هؤلاء الى جحيمهم:

"شکيبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار، مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتیها و رنجها به باغهای وسیع بهشت و نعمتهای جاودان منتقل می‌کند، کدامیک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟! و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند، پدرم از رسول خدا ص نقل فرمود که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنها به باغهای بهشت، و پل اینها به جهنم است!".

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۴

در حدیث دیگری می‌خوانیم: امام موسی بن جعفر ع وارد بر کسی شد، در حالی که غرق سكرات موت بود، و به هیچکس پاسخ نمی‌گفت، جمعیت عرض کردند: ای فرزند رسول خدا ص! دوست داریم حقیقت مرگ را برای ما شرح دهی، و بگویی بیمار ما الان در چه حالی است؟

فرمود: "مرگ وسیله تصفیه است که مؤمنان را از گناه پاک می‌کند، و آخرین ناراحتی این عالم است، و كفاره آخرین گناهان آنها است، در حالی که کافران را از نعمتهایشان جدا می‌کند، و آخرین لذتی است که به آنها می‌رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احیاناً انجام داده‌اند، و اما این شخص محتضر به کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص گشت آن چنان که لباس چرکین با شستشو پاک می‌شود، و او هم اکنون شایستگی آن را پیدا کرده که در سرای جاوید معاشر ما اهل بیت باشد!".

سكرات موت

در آیات فوق سخن از "سكرات مرگ" بود، و گفتیم "سكرات" جمع "سكره" به معنی حالتی است شبیه مستی که بر اثر شدت حادثه‌ای دست می‌دهد و انسان را سخت مضطرب می‌سازد، ولی مستی نیست.

درست است که مرگ برای مؤمنان آغاز یک انتقال به جهانی وسیعتر، و مملو از مواهب الهی است، ولی با اینهمه این حالت انتقالی برای هیچ انسانی آسان نیست، چرا که روح سالیان دراز با این تن خو گرفته، و پیوند داشته است.

لذا هنگامی که از امام صادق ع سؤال می‌کنند چرا هنگامی که روح

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۵

از بدن خارج می‌شود احساس ناراحتی می‌کند فرمود: لانه نمی‌علیها البدن:

" به خاطر اینکه با آن نمو کرده است "!

درست به این می‌ماند که دندان فاسدی از دهان بیرون کشند، مسلماً بعداً احساس آرامش می‌کند، ولی لحظه جدایی دردناک است.

در بعضی از روایات اسلامی می‌خوانیم: سه روز برای انسان وحشتناک است: روزی که متولد می‌شود و این جهان ناآشنا را می‌بیند، و روزی که می‌میرد و عالم پس از مرگ را مشاهده می‌کند، و روزی که وارد عرصه محشر می‌شود و احکامی می‌بیند که در دار دنیا نبود، لذا خداوند متعال در باره " یحیی بن زکریا " می‌فرماید: " وَ سَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا

" و از زبان عیسی بن مریم ع نیز شبیه همین سخن را نقل می‌کند، و این دو پیامبر را مشمول عنایت خود در این سه روز قرار می‌دهد " .

ولی مسلم است آنها که علائق خاصی به این دنیا دارند انتقالشان از آن بسیار سخت‌تر، و دل بریدن از آنچه مورد علاقه آنها است مشکل‌تر است، و نیز کسانی که مرتکب گناهان بیشتری شده‌اند سکران موت برای آنها شدیدتر و دردناک‌تر است.

مرگ "حق" است

نه فقط در آیات مورد بحث، " سکران موت " به عنوان " حق " معرفی

شده بلکه در آیات متعدد دیگر روی حق بودن مرگ تکیه شده، در آیه ۹۹ سوره "حجر" می‌خوانیم: وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ: "پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سراغ تو آید. (در سوره مدثر آیه ۴۷ نیز تعبیری شبیه آن دیده می‌شود).

اینها همه به خاطر آن است که انسان هر چیز را انکار کند نمی‌تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام مرگ در خانه همه ما را می‌کوبد و همه را با خود می‌برد.

توجه به حقانیت مرگ هشدار است برای همه انسانها که بیشتر و بهتر بیندیشند، و از راهی که در پیش دارند با خبر شوند، و خود را برای آن آماده سازند.

جالب اینکه در حدیثی آمده است: "مردی نزد عمر آمد، و گفت: من فتنه را دوست دارم! و از حق بیزارم! و به چیزی گواهی می‌دهم که هرگز ندیده‌ام! عمر او را به زندان افکند این سخن به گوش علی ع رسید، فرمود:

ای عمر! زندان کردن این مرد ظلم است و تو مرتکب ستم شدی گفت چرا؟

فرمود: زیرا او مال و فرزند خود را دوست می‌دارد که خدا در یکی از آیات قرآن از آن تعبیر به "فتنه" کرده است: اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ

«تغابن - ۱۵» او از مرگ بیزار است و در قرآن از آن تعبیر به "حق" شده وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ او شهادت به یکتایی خداوندی می‌دهد که هرگز او را ندیده است، در اینجا عمر گفت: لو لا علی لهلك عمر: "اگر علی ع نبود عمر هلاک می‌شد".

۲۶۱- آیا پرشی هر سوالی مورد تایید اسلام است؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن بُدِّ لَكُمْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدِّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (آیه ۱۰۱ مائده)

۱۰۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از مسائلی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می‌کند، و اگر به هنگام نزول قرآن از آنها سؤال کنید برای شما آشکار می‌شود، خداوند آنها را بخشیده (و از آن صرف نظر کرده) است و خداوند آمرزنده و حلیم است.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (۱۰۲)

۱۰۲- جمعی از پیشینیان از آنها سؤال کردند و سپس به مخالفت با آن برخاستند، (ممکن است شما هم چنان سرفروشی پیدا کنید)

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۹۷

... شک نیست که سؤال کردن کلید فهم حقائق است، و به همین دلیل کسانی که کمتر می‌پرسند کمتر می‌دانند، و در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده است که هر چه را نمی‌دانند بپرسند. ("فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" «سوره نحل آیه ۴۳»). ولی از آنجا که هر قانونی معمولاً استثنایی دارد، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنایی دارد و آن اینکه گاهی پاره‌ای از مسائل پنهان بودنش برای حفظ نظام اجتماع و تامین مصالح افراد بهتر است در اینگونه موارد جستجوها و پرسشهای پی در پی، برای پرده برداشتن، از روی واقعیت، نه تنها فضیلتی نیست بلکه مذموم و ناپسند نیز می‌باشد، مثلاً غالب پزشکان صلاح این می‌دانند که بیماریهای سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم دارند، گاهی تنها اطرافیان را در جریان می‌گذارند، با این قید که از بیمار پنهان دارند، زیرا تجربه نشان داده، بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند گرفتار وحشتی می‌گردند که اگر کشنده نباشد لا اقل بهبودی را به تاخیر می‌اندازد.

در اینگونه موارد بیمار هرگز نباید در برابر طبیب دلسوز خود به سؤال و اصرار بپردازد. زیرا اصرارهای مکرر او گاهی چنان میدان را بر طبیب تنگ

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۹۸

می‌کند که برای آسودگی خود و رسیدگی به سایر بیماران جز این نمی‌بیند که حقیقت را برای این "بیمار لجوج" آشکار سازد اگر چه او از این رهگذر زیانهای ببیند.

همچنین مردم در همکاریهای خود نیاز به خوش‌بینی دارند و برای حفظ این سرمایه بزرگ صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر با خبر نباشند، زیرا بالاخره هر کس نقطه ضعفی دارد، و فاش شدن تمام نقطه‌های ضعف، همکاری‌های افراد را مواجه با اشکال می‌کند، مثلاً ممکن است یک فرد با شخصیت و مؤثر تصادفاً در یک خانواده پست و پائین متولد شده باشد، اکنون اگر سابقه او فاش شود، ممکن است آثار وجودی او در جامعه متزلزل گردد در این گونه موارد به هیچوجه نباید افراد، اصراری داشته باشند و به جستجو برخیزند.

و یا اینکه بسیاری از نقشه‌ها و طرحهای مبارزات اجتماعی باید تا هنگام عمل مکتوم باشد و اصرار در افشای آنها ضربه‌ای بر موفقیت و پیروزی اجتماع است.

اینها و امثال آن مواردی است که سؤال کردن در آن صحیح نیست و رهبران تا در فشار زیاد قرار نگیرند، نباید آنها را پاسخ گویند.

قرآن در آیه فوق به این موضوع اشاره کرده، صریحاً می‌گوید: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید از اموری که افشای آنها باعث ناراحتی و دردسر شما می‌شود پرسش نکنید" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُوا).

ولی از آنجا که سؤالات پی در پی از ناحیه افراد و پاسخ نگفتن به آنها ممکن است موجب شک و تردید برای دیگران گردد و مفسد بیشتری به بار آورد اضافه می‌کند "اگر در اینگونه موارد زیاد اصرار کنید بوسیله آیات قرآن بر شما افشاء می‌شود" و به زحمت خواهید افتاد (وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ).

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۹۹

و اینکه افشا کردن اینها را به زمان نزول قرآن اختصاص می‌دهد به خاطر آن است که سؤالات مربوط به مسائلی بوده که می‌بایست از طریق وحی روشن گردد.

سپس اضافه می‌کند: "تصور نکنید اگر خداوند از بیان پاره‌ای از مسائل غفلت داشته بلکه می‌خواسته است شما را در توسعه قرار دهد و آنها را بخشوده است، و خداوند بخشنده حلیم است" (عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ).

در حدیثی از علی ع می خوانیم:

ان الله افترض عليكم فرائض فلا تضيعوها و حد لكم حدودا فلا تعتدوها و نهى عن اشياء فلا تنتهكوها و سكت لكم عن اشياء و لم يدعها نسيانا فلا تنكفوها

" خداوند واجباتی برای شما قرار داده آنها را ضایع می کنید، و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آنها تجاوز ننمائید و از اموری نهی کرده در برابر آنها پرده دری نکنید، و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچگاه این کتمان از روی نسیان نبوده، در برابر اینگونه امور، اصراری در افشاء نداشته باشید "

ممکن است گفته شود اگر افشای این امور بر خلاف مصلحت مردم است چرا با اصرار افشا می شود؟

دلیل آن همان است که در بالا اشاره کردیم که گاهی اگر رهبر در مقابل

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۰۰

سؤالات پی در پی و مصرانه سکوت کند، مفاسد دیگری بیار می آورد، سوءظن هایی بر می انگیزد و باعث مشوب شدن اذهان مردم می شود، همانطور که اگر طبیب در برابر سؤالات پی در پی مریض، سکوت اختیار کند گاهی ممکن است بیمار را، در اصل تشخیص بیماری بوسیله طبیب، به تردید اندازد، و تصور کند که اصولا بیماری او ناشناخته مانده و دستورات او را به کار نبندد، در اینجا طبیب چاره ای جز از افشای بیماری ندارد، اگر چه بیمار از این رهگذر دردسرهایی پیدا کند.

در آیه بعد برای تاکید این مطلب می گوید: بعضی از اقوام پیشین، این گونه سؤالات را داشتند و به دنبال پاسخ آنها به مخالفت و عصیان برخاستند (قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكَ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ).

در اینکه این اشاره کلی درباره اقوام پیشین مربوط به کدامیک از آنها است میان مفسران بحث است:

بعضی احتمال داده اند مربوط به درخواست مائده آسمانی از مسیح ع وسیله شاگردان بوده که بعد از تحقق یافتن آن بعضی به مخالفت برخاستند، و بعضی احتمال داده اند مربوط به تقاضای معجزه از حضرت صالح ع بوده است، ولی ظاهرا تمام این احتمالات اشتباه است، زیرا آیه درباره سؤال به معنی " پرسش " و کشف مجهول سخن می گوید، نه سؤال به معنی " تقاضا " و درخواست چیزی گویا استعمال کلمه " سؤال " در هر دو معنی باعث چنین اشتباهی شده است.

ولی ممکن است مراد، جمعیت بنی اسرائیل بوده باشد که چون مامور به ذبح گاوی برای تحقیق درباره جنایتی شدند ... موسی را سؤال پیچ کرده و از جزئیات گاو که هرگز دستور خاصی در مورد آن نداشتند پی در پی پرسش کردند، به همین جهت کار را بر خود آن چنان سخت کردند که بدست آوردن چنان گاوی آن قدر مشکل و پرهزینه شد که نزدیک بود از آن صرفنظر کنند.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۰۱

در معنی جمله أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ دو احتمال وجود دارد نخست اینکه مراد از "کفر"، عصیان و مخالفت بوده باشد همانطور که در بالا اشاره کردیم، و دیگر اینکه کفر به معنی معروف آن بوده باشد، زیرا گاهی شنیدن پاسخهای ناراحت کننده که بر ذهن شنونده سنگین آید، سبب می شود که به انکار اصل موضوع و صلاحیت گوینده بپاخیزد مثل اینکه گاهی شنیدن یک پاسخ ناراحت کننده از ناحیه طبیب، سبب می شود که بیمار عکس العمل از خود نشان دهد و صلاحیت او را انکار کند و این تشخیص را فی المثل ناشی از پیری و خرفت شدن پزشک معرفی کند! در پایان این بحث تکرار نکته ای را که در آغاز گفتیم لازم می دانیم که آیه های فوق به هیچوجه راه سؤالات منطقی و آموزنده و سازنده را به روی مردم نمی بندد، بلکه منحصرأ مربوط به سؤالات نابجا و جستجو از اموری است که نه تنها مورد نیاز نیست بلکه مکتوم ماندن آن بهتر و حتی گاهی لازم است.

— با توجه به اینکه تنها راه نجات انسان اسلام و مذهب شیعه است پس تکلیف افرادی که شناسایی اسلام و مذهب شیعه و عمل به آن را ندارند چیست و آیا آنها به سعادت نمی ۲۶۲ توانایی

رسند؟

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (آیه ۹۷ نساء)

۹۹ نساء) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (آیه ۹۸ نساء) فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُو عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَفُورًا (آیه

۹۷— کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند و به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با اینکه مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید؟) گفتند ما در سرزمین خود تحت فشار بودیم، آنها (فرشتگان) گفتند مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟ پس آنها (عذری نداشتند و) جایگاهشان دوزخ و سرانجام بدی دارند.

۹۸— مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته اند، نه چاره ای دارند و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می یابند.

۹۹— آنها ممکن است خداوند مورد عفوشان قرار دهد و خداوند عفو کننده و آمرزنده است.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۸۷

... مستضعف کیست؟

از بررسی آیات قرآن و روایات استفاده می شود افرادی که از نظر فکری یا بدنی یا اقتصادی آن چنان ضعیف باشند که قادر به شناسایی حق از باطل نشوند، و یا اینکه با تشخیص عقیده صحیح بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی و یا محدودیتهایی که محیط بر آنها تحمیل کرده قادر به انجام وظائف خود به طور کامل نباشند و نتوانند مهاجرت کنند آنها را مستضعف می گویند.

از علی ع چنین نقل شده که فرمود:

و لا يقع اسم الاستضعاف علی من بلغته الحجة فسمعتها اذنه و وعاءها قلبه

"مستضعف کسی نیست که حجت بر او تمام شده و حق را شنیده و فکرش آن را درک کرده است"

و از امام موسی بن جعفر ع پرسیدند که مستضعفان چه کسانی هستند؟

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۸۸

امام در پاسخ این سؤال نوشتند:

الضعیف من لم ترفع له حجة و لم يعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فليس بضعیف

"مستضعف کسی است که حجت و دلیل به او نرسیده باشد و بوجود اختلاف (در مذاهب و عقاید که محرک بر تحقیق است) پی نبرده باشد، اما هنگامی که به این مطلب پی برد، دیگر مستضعف نیست". ...

(در نتیجه کسی که مستضعف فکری و عقیده ای و یا مستضعف عملی باشد با توجه به آیه ۹۹ نساء ممکن است مورد عفو خداوند قرار بگیرد.)

۲۶۳- آیا روح انسان بعد از مرگ باقی می ماند؟ سرنوشت آن چیست؟

وَلَا تَحْزَنْ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ (آیه ۱۶۹ آل عمران)

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (آیه ۱۷۰ آل عمران)

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (آیه ۱۷۱ آل عمران)

۱۶۹- (ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

۱۷۰- آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالتند و بخاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آنها به آنان ملحق نشدند (نیز) خوشوقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند و می دانند) که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت.

۱۷۱- و (نیز) از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان خوشحال و مسرور می شوند و) می بینند که خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۱۷۱

...از جمله آیات قرآن که با صراحت، دلالت بر بقای روح دارد آیات فوق است که در باره حیات شهیدان بعد از مرگ می باشد، و اینکه بعضی احتمال داده اند که مراد از حیات، معنی مجازی آن است و منظور باقی ماندن آثار زحمات و نام و نشان آنها است، بسیار از معنی آیه دور است و با هیچ یک از جمله های آیات فوق، اعم از روزی گرفتن شهیدان و سرور آنها از جهات مختلف، سازگار نمی باشد بعلاوه آیات فوق، دلیل روشنی بر مسئله برزخ و نعمت های برزخی است ...

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (آیه ۹۹ مومنون)

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (آیه ۱۰۰ مومنون)

۹۹- (آنها هم چنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می گوید: پروردگار من! مرا باز گردانید!.

۱۰۰- شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (به او می‌گویند) چنین نیست، این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر باز گردد برنامه‌اش همچون سابق است) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۳۲۱

... در میان علمای اسلام در مورد مساله برزخ و عذاب و نعمت در این عالم اتفاق نظر وجود دارد و علمای شیعه و اهل سنت در این امر متفقند، جز اندکی که قابل ملاحظه نیستند.

دلیل این اتفاق نظر نیز روشن است زیرا وجود جهان برزخ و نعمت و عذاب آن همانگونه که گفتیم صریحا در آیات قرآن مجید آمده است.

در مورد شهیدان قرآن با صراحت می‌گوید: نباید تصور کرد که آنها مردگانند آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان نعمت و روزی می‌گیرند و از آنچه خدا به آنها داده است خوشحالند و حتی به بازماندگان بشارت می‌دهند که آنها غم و اندوهی ندارند (آل عمران آیه ۱۶۹).

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۳۲۲

نه تنها این دسته از نیکوکاران متعینند بلکه گروهی از بدترین طاغیان و مجرمان نیز در عذابند چنان که درباره معذب بودن آل فرعون بعد از مرگ و قبل از قیام قیامت، ... (در سوره غافر آیه ۴۶ اشاره شده).

و روایات نیز چنان که دانستیم در منابع اسلامی در حد تواتر است.

بنا بر این اصل وجود عالم برزخ جای بحث نیست، مهم آن است که بدانیم زندگی برزخی چگونه است که در اینجا تصویرهای مختلفی ذکر شده است که روشنترین آنها آن است که روح انسان بعد از پایان زندگی این جهان در اجساد لطیفی قرار می‌گیرد که از بسیاری از عوارض این ماده کثیف برکنار است و چون از هر نظر شبیه این جسم است، به آن "قالب مثالی" یا "بدن مثالی" می‌گویند که نه به کلی مجرد است، و نه مادی محض، بلکه دارای یک نوع "تجرد برزخی" است.

بعضی از محققان آن را تشبیه به وضع روح در حالت خواب کرده‌اند که در آن حال ممکن است با مشاهده نعمتهایی برآستی لذت ببرد و یا بر اثر دیدن مناظر هولناک معذب و متالم شود آن چنان که گاه واکنش آن در همین بدن نیز ظاهر می‌شود، و به هنگام دیدن خوابهای هولناک، فریاد می‌کشد، نعره می‌زند، پیچ و تاب می‌خورد، بدن او غرق عرق می‌شود.

حتی بعضی معتقدند که در حال خواب به راستی روح با قالب مثالی فعالیت می‌کند و حتی بالاتر از آن معتقدند که ارواح قویه در حال بیداری نیز می‌تواند همان تجرد برزخی را نیز پیدا کند، یعنی از جسم جدا شده و با همین قالب مثالی به میل خود، و یا از طریق خوابهای مغناطیسی در جهان سیر کند و از مسائلی با خبر گردد.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۳۲۳

بلکه بعضی تصریح می‌کنند که قالب مثالی در باطن بدن هر انسانی هست، منتها به هنگام مرگ و آغاز زندگی برزخی جدا می‌شود و گاه در همین زندگی مادی دنیا نیز امکان جدایی - چنان که گفتیم - برای او حاصل می‌شود.

حال اگر تمام این مشخصات را برای قالب مثالی نپذیریم اصل مطلب را نمی‌توان انکار کرد چرا که در روایات بسیاری به آن اشاره شده و از نظر دلیل عقل نیز هیچگونه مانعی ندارد.

ضمناً از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد روشن شد که بعضی می‌گویند: اعتقاد به جسد مثالی مستلزم اعتقاد به مساله تناسخ است، چرا که تناسخ چیزی جز این نیست که روح واحد منتقل به جسمهای متعدد گردد.

جواب این ایراد را مرحوم "شیخ بهایی" به طرز روشنی بیان کرده است، او می‌گوید: تناسخی که همه مسلمانان اتفاق بر بطلان آن دارند این است که روح بعد از ویرانی این بدن به بدن دیگری در همین عالم بازگردد، اما تعلق روح به بدن مثالی در "جهان برزخ" تا قیام قیامت که باز به بدنهای نخستین به فرمان خدا بر می‌گردد هیچگونه ارتباطی به تناسخ ندارد، و اگر می‌بینید ما تناسخ را شدیداً انکار کرده و معتقدان آن را تکفیر می‌کنیم به خاطر آن است که آنها قائل به ازلی بودن ارواح و انتقال دائمی آنها از بدنی به بدن دیگرند و معاد جسمانی را در جهان دیگر به کلی منکرند.

و اگر همانطور که بعضی گفته‌اند قالب مثالی در باطن همین بدن مادی باشد پاسخ مساله تناسخ روشنتر می‌شود، زیرا روح از قالب خود به قالب دیگری منتقل نشده بلکه بعضی از قالبهای خود را رها ساخته و با دیگری ادامه حیات برزخی داده است.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۳۲۴

سؤال دیگر که در اینجا باقی می‌ماند این است که از بعضی آیات قرآن استفاده می‌شود که گروهی از مردم دارای عالم برزخ نیستند، چنان که در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره روم می‌خوانیم: "گروهی از مجرمان بعد از بر پا شدن قیامت سوگند یاد می‌کنند که ساعتی بیشتر در جهان برزخ نبودند ولی بزودی مؤمنان آگاه به آنها می‌گویند شما به فرمان خدا مدتی طولانی تا روز قیامت، مکث کرده‌اید و هم اکنون روز قیامت است".

پاسخ این ایراد در روایات متعددی چنین داده شده است: مردم سه گروهند:

گروهی مؤمنان خالص، گروهی کافران خالص، و گروهی متوسط و مستضعفند.

جهان برزخ مخصوص گروه اول و دوم است اما گروه سوم در یک نوع حالت بیخبری، عالم برزخ را طی می‌کنند (برای اطلاع بیشتر از این روایات به جلد ۶ بحار الانوار بحث احوال برزخ و قبر مراجعه شود).

۲۶۴- به چه دلیل اسلام آئین جهانی است؟

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۲۸ سبا)

۲۸- ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پادشاهای الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی، ولی اکثر مردم نمی‌دانند

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۹۲

... "کافه" از ماده "کف" به همان معنی کف دست است، و از آنجا که انسان با دست خود اشیاء را می‌گیرد، یا از خود دور می‌کند این کلمه گاهی به معنی "جمع کردن" و گاهی به معنی "منع کردن" آمده است.

در آیه مورد بحث نیز هر دو معنی را مفسران احتمال داده‌اند، نخست اینکه به معنی "جمع کردن" باشد و در این صورت مفهوم آیه همانست که در بالا گفتیم "که ما تو را جز برای مجموع مردم جهان نفرستادیم" یعنی جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام ص را شرح می‌دهد.

روایات متعددی که در تفسیر آیه از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده نیز همین تفسیر را تقویت می‌کند.

بنا بر این محتوای آیه همچون آیه ۱- سوره فرقان است که می‌گوید:

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: "جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا همه جهانیان را انداز کند".

و همچون آیه ۱۹- سوره انعام که می‌گوید: وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِنُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ: "این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه کسانی را که این سخن به آنها می‌رسد انداز کنم".

در حدیثی که بعضی از مفسران به تناسب آیه فوق ذکر کردند عمومیت دعوت پیامبر به عنوان یکی از افتخارات بزرگش منعکس است، آنجا که می‌گوید:

اعطیت خمساً- و لا اقول فخراً- بعثت الی الاحمر و الاسود، و جعلت

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۹۳

لی الارض طهوراً و مسجداً، و احل لی المغنم و لا یحل لاحد قبلی، نصرت بالرعب فهو یصیر امامی
مسیره شهر، و اعطیت الشفاعة فادخرتها لامتی يوم القيامة:

" پنج چیز خداوند به من مرحمت فرموده- و این را از روی فخر و مباهات نمی گویم (بلکه بعنوان
شکر نعمت می گویم)- من به تمام انسانها از سفید و سیاه مبعوث شدم و زمین برای من پاک و پاک
کننده و همه جای آن مسجد و معبد قرار داده شده، غنیمت جنگی برای من حلال است در حالی که
برای هیچکس قبل از من حلال نشده بود، من به وسیله رعب و وحشت در دل دشمنان یاری شده‌ام
(و خداوند رعب ما را در دل خصم ما افکنده) بطوری که در پیشاپیش من به اندازه یک ماه راه طی
طریق می‌کند، و مقام شفاعت به من داده شده و من آن را برای اتمم در قیامت ذخیره کرده‌ام"

وَ هَذَا كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِنُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (آیه ۹۲ انعام)

۹۲- و این کتابی است که آن را نازل کردیم، کتابی است پر برکت که آنچه را پیش از آن آمده تصدیق
می‌کند، (آن را فرستادیم تا مردم را به پادشاهای الهی بشارت دهی) و برای اینکه (مردم) ام القری (مکه) و
آنها که گرد آن هستند بترسانی، آنها که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان می‌آورند و مراقب نمازهای
خویش می‌باشند.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۴۴

... آیات مختلف قرآن به خوبی گواهی می‌دهد که اسلام یک آئین جهانی است، تعبیراتی مانند
لِنُنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ (هدف من این است که همه شما و کسانی را که سختم به آنها می‌رسد با قرآن
انذار کنم) (انعام- ۱۹) وَ إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (این قرآن وسیله تذکر جهانیان است) (انعام- ۹۰) و
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً (بگو ای مردم! من رسول خدا به سوی همه شما هستم)

(اعراف ۱۵۸) و امثال آن که در قرآن فراوان است گواه این حقیقت است و جالب اینکه بسیاری از این آیات در مکه یعنی در آن موقع که هنوز اسلام از محیط این شهر تجاوز نکرده بود نازل گردید.

ولی با توجه به آیه مورد بحث این سؤال پیش می‌آید که چگونه هدف بعثت پیامبر ص انذار و هدایت مردم مکه و کسانی که پیرامون آن هستند ذکر شده؟ آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد؟

اتفاقا این ایراد از بعضی از یهود و بعضی دیگر از پیروان مذاهب دیگر نقل شده است و به گمان خود حربه محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته‌اند که آن را در منطقه خاصی، محدود می‌سازد (یعنی مکه و اطراف مکه).

پاسخ:

این ایراد با توجه به دو نکته کاملا روشن می‌شود، و نه تنها این آیه منافات با جهانی بودن اسلام ندارد بلکه می‌توان گفت یکی از دلایل جهانی بودن آن است:

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۴۵

۱- قریه در زبان قرآن، به معنی هر گونه آبادی است " اعم از اینکه شهر بزرگ باشد و یا کوچک و یا روستا، مثلا در سوره یوسف از زبان برادران و در مقابل پدر چنین می‌خوانیم: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا: " از قریه‌ای که در آن بودیم سؤال کن " « یوسف - ۸۲ » و می‌دانیم که این سخن را پس از بازگشت از پایتخت مصر و ماجرای توقیف برادر آنها " بنیامین " از طرف دستگاه عزیز مصر بوده است، و همچنین می‌خوانیم: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: " اگر مردمی که در آبادیهای روی زمین زندگی می‌کنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند بَرَكَاتٍ از آسمان و زمین بر آنها خواهیم گشود " « اعراف - ۹۶ » بدیهی است منظور در اینجا خصوص روستاها نیست بلکه همه نقاط مسکونی جهان را شامل می‌شود.

از طرف دیگر در روایات متعددی می‌خوانیم خشکیهای زمین از زیر خانه کعبه گسترده شدند، و از آن بنام " دحو الارض " (گسترش زمین) یاد شده است.

این را نیز می‌دانیم که در آغاز بر اثر بارانهای سیلابی تمام کره زمین از آب پوشیده بود، آبها تدریجا فرو نشستند و در نقاط پست زمین قرار گرفتند و خشکیها تدریجا از زیر آب، سر بر آوردند، طبق روایات اسلامی نخستین نقطه‌ای که از زیر آب سر بر آورد، سرزمین مکه بود.

و اگر ارتفاع این سرزمین در حال حاضر بلندترین ارتفاع زمینهای دنیا نیست هیچگونه منافاتی با این سخن ندارد، زیرا از آن روز صدها میلیون سال می‌گذرد و تا کنون وضع نقاط روی زمین به کلی دگرگون شده، بعضی از کوه‌ها در اعماق اقیانوسها قرار گرفته و بعضی از اعماق اقیانوسها تبدیل به قله کوه شده است و این

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۴۶

از مسلمات علم زمین‌شناسی و جغرافیای طبیعی است.

۲- کلمه "ام" همانطور که سابق نیز گفتیم به معنی اصل و اساس و ابتداء و آغاز هر چیزی است.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌شود که اگر به مکه ام القری می‌گویند به خاطر این است که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکیهای روی زمین است و بنا بر این "و من حولها" (کسانی که پیرامون آن هستند) تمام مردم روی زمین را شامل می‌شود.

آیات گذشته پیرامون جهانی بودن اسلام نیز این تفسیر را تایید می‌کند، همچنین نامه‌های فراوانی که پیامبر ص برای زمامداران بزرگ دنیا مانند کسری و قیصر نوشت و شرح آن در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۵۲ گذشت گواه دیگری بر این موضوع می‌باشد....

۲۶۵- گناهکار در قیامت حاضر است برای نجات خودش چه کاری انجام دهد؟

يُبْصِرُوْنَهُمْ يَوْمَذُ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ (آیه ۱۱ معارج)

وَصَاحِبِهِ وَأَخِيهِ (آیه ۱۲ معارج)

وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (آیه ۱۳ معارج)

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (آیه ۱۴ معارج)

۱۱- آنان را به آنها نشان می دهند (ولی هر کسی گرفتار کار خویشان است) چنان است که گناهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند.

۱۲- و همسر و برادرش را.

۱۳- و قبیله اش که همیشه از او حمایت می کردند.

۱۴- و تمام مردم روی زمین را تا مایه نجاتش شود.

۲۶۶- عاقبت اشاعه فحشا چیست؟

إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (آیه ۱۹ نور)

۱۹- کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذاب دردناکی برای آنها در دنیا و آخرت است، و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۰۵

... از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است، جامعه بزرگی که در آن زندگی می‌کند از یک نظر همچون خانه او است، و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می‌شود، پاکی جامعه به پاکی او کمک می‌کند و آلودگی آن به آلودگیش.

روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است.

اگر می‌بینیم در اسلام با غیبت شدیداً مبارزه شده یکی از فلسفه‌هایش این است که غیبت، عیوب پنهانی را آشکار می‌سازد و حرمت جامعه را جریحه دار می‌کند.

اگر می‌بینیم دستور عیب‌پوشی داده شده یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند.

اگر می‌بینیم گناه آشکار اهمیتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع می‌خوانیم:

المذبح بالسيئة مخذول والمستتر بالسيئة مغفور له:

" آن کس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آن کس که گناه را پنهان می‌دارد مشمول آمرزش الهی است " .

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۰۶

و اگر می‌بینیم در آیات فوق موضوع اشاعه فحشاء با لحنی بسیار شدید و فوق‌العاده کوبنده محکوم شده نیز دلیلش همین است.

اصولا گناه همانند آتش است، هنگامی که در نقطه‌ای از جامعه این آتش روشن شود باید سعی و تلاش کرد که آتش خاموش، یا حد اقل محاصره گردد، اما اگر به آتش دامن زنیم و آن را از نقطه‌ای به نقطه دیگر ببریم، حریق همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.

از این گذشته عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگیها خود سد بزرگی در برابر فساد است، اشاعه فحشاء و نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می‌شکند، گناه را کوچک می‌کند، و آلودگی به آن را ساده می‌نماید.

در حدیثی از پیامبر اسلام ص می‌خوانیم: من اذاع فاحشۃ کان کمبتدئها:

"کسی که کار زشتی را نشر دهد همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده."

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر ع می‌خوانیم که مردی خدمتش آمد و عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده‌اند، امام فرمود:

كذب سمعك و بصرک عن اخیک و ان شهد عندك خمسون قسامۃ و قال لك قول فصدقه و كذبهم، و لا تذيعن عليه شيئا تشينه به و تهدم به مروه، فتكون من الذين قال الله عز و جل إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَنْ تُشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ:

"گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده و او بگوید نکرده‌ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ او است و شخصیتش را

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۰۷

از میان می‌برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده: "کسانی که دوست می‌دارند زشتیها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند".

ذکر این نکته نیز لازم است که "اشاعه فحشاء" اشکال مختلفی دارد:

گاه به این می‌شود که دروغ و تهمت را دامن بزند و برای این و آن بازگو کند.

گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاء است به وجود آورد.

گاه به این است که وسائل معصیت در اختیار مردم بگذارند و یا آنها را به گناه تشویق کنند و بالاخره گاه به این حاصل می‌شود که پرده حیا را بدرند و مرتکب گناه در ملاء عام شوند، همه اینها مصداق "اشاعه فحشاء" است چرا که مفهوم این کلمه، وسیع و گسترده می‌باشد (دقت کنید).

بلای شایعه‌سازی

جعل و پخش شایعات دروغین و نگران کننده یکی از مهمترین شاخه‌های جنگ روانی توطئه‌گران است.

هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه‌ای وارد کند دست به پخش شایعات می‌زند، و از این طریق افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می‌کند.

شایعه‌سازی یکی از سلاحهای مخرب برای جریحه‌دار ساختن حیثیت

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۰۸

نیکان و پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنها است.

در آیات مورد بحث- طبق شان نزولهای معروف- منافقین برای لکه‌دار ساختن حیثیت پیامبر خدا و متزلزل ساختن وجاهت عمومی او دست به جعل نا جوانمردانه ترین شایعات و پخش آن زدند و پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را- با استفاده از یک فرصت مناسب- زیر سؤال کشیدند، و

برای مدتی نسبتاً طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب و ناراحت کردند که مؤمنان ثابت قدم و راستین همچون مار گزیده به خود می‌پیچیدند تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد و چنان گوشمال شدیدی به منافقان شایعه‌ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد.

گر چه در جامعه‌هایی که خفقان سیاسی وجود دارد نشر شایعات یک نوع مبارزه محسوب می‌شود، ولی انگیزه‌های دیگری همچون انتقام‌جویی، تصفیه حسابهای خصوصی، تخریب اعتماد عمومی، لکه‌دار ساختن شخصیت افراد بزرگ و منحرف ساختن افکار از مسائل اساسی نیز عوامل پخش شایعات محسوب می‌باشد.

این کافی نیست که ما بدانیم چه انگیزه‌ای سبب شایعه‌سازی است، مهم آن است که جامعه را از اینکه آلت دست شایعه‌سازان گردد و به نشر آن کمک کند و با دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد بر حذر داریم، و به مردم توجه دهیم که باید هر شایعه را همانجا که می‌شنویم دفن کنیم و گر نه دشمن را خوشحال و پیروز ساخته‌ایم، بعلاوه مشمول عذاب الیم دنیا و آخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود...

۲۶۷- آیا سعادت و شقاوت افراد ذاتی است؟

النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ (آیه ۱۰۶ هود) يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (آیه ۱۰۵ هود)

فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ (آیه ۱۰۷ هود) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُفِي

خَالِدِينَ

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَيُفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ (آیه ۱۰۸ هود)

۱۰۵- آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اجازه او سخن نمی گوید گروهی از آنها شقاوتمندند و گروهی سعادتمند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت).

۱۰۶- اما آنها که شقاوتمند شدند در آتش‌اند، و برای آنها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و باز دم) است.

۱۰۷- جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین بر پاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می‌دهد.

۱۰۸- اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، ما دام که آسمانها و زمین بر پاست مگر آنچه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی!

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۳۶

... بعضی خواسته‌اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالی که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می‌کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است، زیرا می‌گوید:

" فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا " (آنها که شقاوت‌مند شدند) و یا می‌گوید: " أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا " (اما آنها که سعادت‌مند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می‌بایست گفته شود " اما الاشقياء و اما السعداء " و

مانند آن. و از اینجا روشن می‌شود آنچه در تفسیر فخر رازی آمده که " در این آیات خداوند از هم اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادتمندند و گروهی شقاوتمند، و کسانی را که خداوند

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۳۷

محکوم به چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند، و الا لازم می‌آید که خبر دادن خداوند کذب، و علمش جهل شود و این محال است!! "... بکلی بی‌اساس است.

این همان ایراد معروف " علم خدا " در مساله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن اینکه:

اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات می‌گوید: در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادتمند و گروهی بخاطر اعمالشان شقاوتمندند و خدا می‌داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند بنا بر این بعکس آنچه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می‌کنند.

شاهد سخن اینکه آیات فوق به دنبال داستانهای اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آنها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت، و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی، و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازاتهای دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستانها را بازگو می‌کند.

اصولا اگر ما- آن چنان که فخر رازی و هم فکرائش می‌پندارند- محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم، و بدون اراده به بدیها و نیکیها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤاخذه و سؤال و بالآخره کیفر و پاداش همگی بیفایده یا ظالمانه محسوب می‌گردد.

آنها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را،

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۳۸

جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی، و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتابها از این مسلک طرفداری می‌کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند، بهمین دلیل اگر به حقوق آنها تجاوزی شود متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند، و هرگز حاضر نیستند به عنوان اینکه او مجبور به انجام این کار است از وی صرف‌نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه به پندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است.

بهر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پای بند باشد بلکه بر خوردش با تمام انسانها برخورد با افراد آزاد و مسئول و مختار است.

تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاهها و دستگاههای قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند.

تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز بطور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان با میل و اراده خود کار می‌کند و با تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج اندیشیها بر کنار ساخت.

[فعل "شقا" و "سعدوا"]

جالب اینکه در آیات فوق "شقا" به عنوان فعل معلوم" و سعدوا" به عنوان فعل مجهول آمده است

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۳۹

این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می‌پیماید، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می‌شود که گامهای نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته‌اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده‌اند. (دقت کنید)...

۲۶۸- چه چیزی پاداش صدقات و انفاق را از بین می برد؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (آیه ۲۶۴ بقره)

۲۶۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال
خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند، و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد، (کار او)
همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد، (و بذرهایی در آن افشانده شود)، و رگبار
باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از
کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند، و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

۲۶۹- آیا پیامبر اسلام قبل از نبوت اهل ایمان بود و چه آئینی داشت؟

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (آیه ۵۲ شوری)

۵۲- همانگونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم، و تو مسلماً به سوی راه مستقیم هدایت می کنی.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۵۰۷

...در اینکه پیغمبر گرامی اسلام ص قبل از بعثت هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد شکی نیست، و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می کند اما در اینکه بر کدام آئین بوده؟ در میان علما گفتگو است.

بعضی او را پیرو آئین مسیح ع می دانند، چرا که قبل از بعثت پیامبر ص آئین رسمی و غیر منسوخ آئین او بوده است.

بعضی دیگر او را پیرو آئین ابراهیم ع می دانند، چرا که "شیخ الانبیاء" و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن آئین اسلام به عنوان آئین ابراهیم معرفی شده "مِلَّةَ أَبِيكَمُ إِبْرَاهِيمَ" (حج - ۷۸).

بعضی نیز اظهار بی اطلاعی کرده و گفته اند: می دانیم آئینی داشته، اما کدام آئین؟ بر ما روشن نیست! گرچه هر یک از این اقوال وجهی دارد، اما هیچکدام مسلم نیست، و مناسبتی از اینها قول چهارمی است و آن اینکه: پیامبر ص شخصا برنامه خاصی از سوی خداوند داشته که بر طبق آن عمل می کرده، و در حقیقت آئین مخصوص خودش بوده، تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت.

شاهد این سخن حدیثی است که در نهج البلاغه آمده، و در بالا ذکر کردیم که می‌گوید: "خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد بزرگترین فرشته‌اش را قرین وی ساخت، تا شب و روز او را به راههای مکارم، و طرق اخلاق

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۵۰۸

نیک سوق دهد".

ماموریت چنین فرشته‌ای دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است.

شاهد دیگر اینکه در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام ص در معابد یهود یا نصاری یا مذهب دیگر مشغول عبادت شده باشد، نه در کنار کفار در بتخانه بود، و نه در کنار اهل کتاب در معابد آنان، در عین حال پیوسته خط و طریق توحید را ادامه می‌داد، و به اصول اخلاق و عبادت الهی سخت پایبند بود.

روایات متعددی نیز- طبق نقل علامه مجلسی در بحار الانوار- در منابع اسلامی آمده است که پیامبر ص از آغاز عمرش مؤید به روح القدس بود و با چنین تاییدی مسلماً بر اساس الهام روح القدس عمل می‌کرد".

"علامه مجلسی" شخصاً معتقد است که پیامبر اسلام قبل از مقام رسالت دارای مقام نبوت بوده، گاه فرشتگان با او سخن می‌گفتند، و صدای آنها را می‌شنید، و گاه در رؤیای صادقه به او الهام الهی می‌شد، و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید، و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل شد، او شش دلیل بر این معنی ذکر می‌کند که بعضی از آنها با آنچه در بالا آوردیم هماهنگ است (توضیح بیشتر را می‌توانید در جلد ۱۸ بحار الانوار صفحه ۲۷۷ به بعد مطالعه کنید).

۲- پاسخ به یک سؤال

به دنبال این بحث این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به آنچه در باره ایمان و اعمال پیامبر ص قبل از نبوت گفته شد چرا در آیه فوق می‌فرماید:

مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ" تو قبلاً نمی دانستی قرآن و ایمان چیست!" ...

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۵۰۹

منظور این است پیامبر ص قبل از نزول قرآن و تشریع شریعت اسلام از جزئیات این آئین و محتوای قرآن خبر نداشت.

اما در مورد "ایمان" با توجه به اینکه بعد از "کتاب" ذکر شده، و با توجه به جمله‌هایی که بعد از آن در آیه آمده، روشن می‌شود که منظور "ایمان به محتوای این کتاب آسمانی" است، نه ایمان به طور مطلق، بنا بر این تضادی با آنچه گفته شد ندارد و نمی‌تواند دستاویزی برای بیمار دلانی که می‌خواهند نفی ایمان به طور مطلق از پیامبر کنند و حقایق تاریخی را نادیده بگیرند، بوده باشد.

بعضی از مفسران پاسخهای دیگری نیز از این سؤال داده‌اند از جمله:

الف: منظور از ایمان تصدیق و اعتقاد به تنهایی نیست، بلکه مجموع اعتقاد و اقرار به زبان و اعمال است که در تعبیرات اسلامی بر آن اطلاق شده است.

ب: منظور از ایمان اعتقاد به توحید و رسالت است و می‌دانیم پیامبر اسلام ص قبل از آن موحد بود اما ایمان به رسالت خویشتن هنوز پیدا نکرده بود.

ج: منظور آن قسمت از ارکان ایمان است که انسان از طریق دلیل عقل به آن نمی‌رسد، و راه آن تنها ادله نقلی است (مانند بسیاری از خصوصیات معاد).

د: در این آیه محذوفی در تقدیر است و معنی چنین است ما کنت تدری کیف تدعو الخلق الی الایمان: "تو نمی دانستی چگونه مردم را به ایمان دعوت کنی".

ولی به عقیده ما از همه پاسخها مناسبتر و هماهنگ‌تر با محتوای آیه همان پاسخ اول است.

۲۷۰- فلسفه احترام به عهد و پیمان چیست و آیا انسان باید به عهد و پیمان با کفار عمل کند؟

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (آیه ۹۱ نحل)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ عُزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (آیه ۹۲ نحل)

۹۱- هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تاکید نشکنید در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده‌اید، خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۹۲- همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشیمای ناپایده خود را پس از استحکام وای، می‌تایید، در حالی که سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می‌دهید، بخاطر اینکه گروهی جمعیشان از گروه دیگر بیشتر است (و کثرت دشمن را بهانه‌ای برای شکستن بیعت با پیامبر خدا می‌شمرد) خدا می‌خواهد شما را با این وسیله آزمایش کند و روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید برای شما روشن می‌سازد.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۸۲

فلسفه احترام به عهد و پیمان.

می‌دانیم مهمترین سرمایه یک جامعه، اعتماد متقابل افراد اجتماع نسبت به یکدیگر است، اصولاً آنچه جامعه را از صورت آحاد پراکنده بیرون می‌آورد و همچون رشته‌های زنجیر به هم پیوند می‌دهد، همین اصل اعتماد متقابل است که پشتوانه فعالیت‌های هماهنگ اجتماعی و همکاری در سطح وسیع می‌باشد.

عهد و پیمان و سوگند، تاکیدی است بر حفظ این همبستگی و اعتماد متقابل، اما آن روز که عهد و پیمانها پشت سر هم شکسته شود، دیگر اثری از این سرمایه بزرگ اعتماد عمومی باقی نخواهد ماند، و جامعه بظاهر متشکل، تبدیل به آحاد پراکنده فاقد قدرت می‌شود.

به همین دلیل مکرراً در آیات قرآن، و بطور گسترده در احادیث اسلامی، روی مساله وفای به عهد و ایستادگی در برابر سوگندها تاکید شده است، و شکستن آن از گناهان کبیره محسوب می‌شود...

...در دستورات جنگی اسلام می‌خوانیم حتی امان دادن یک نفر از سربازان عادی به فرد یا افرادی از لشکر دشمن برای همه مسلمانان لازم المراعات است!

مورخان و مفسران می‌گویند از جمله اموری که در صدر اسلام سبب شد، گروه‌های زیادی اسلام، آئین بزرگ الهی را پذیرا گردند، همین پای بند

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۸۳

بودن مسلمین به عهد و پیمانشان، و مراعات سوگندهایشان بود.

این امر تا آنجا اهمیت دارد که در روایتی از سلمان فارسی می‌خوانیم:

تهلک هذه الامة بنقض موایقها: "هلاکت این امت به خاطر پیمان شکنیهایشان خواهد بود!".

یعنی همانگونه که وفای به عهد و پیمان موجب قدرت و شوکت و پیشرفت است، پیمان‌شکنی سبب ضعف و ناتوانی و نابودی است...

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (آیه ۱۰۰ مائده)

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پیمانها و قراردادهای وفا کنید، چهار پایان (و جنین چهار پایان) برای شما حلال شده است مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود (به جز آنها که استثناء خواهد شد) و صید را به هنگام احرام حلال نشمرید خداوند هر چه بخواهد (و صلاح ببیند) حکم می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۴۵

۱- این آیه از جمله آیاتی است که در مباحث حقوق اسلامی در سرتاسر فقه به آن استدلال می‌کنند، و یک قاعده مهم فقهی که اصالة اللزوم فی العقود است از آن استفاده می‌گردد، یعنی هر گونه پیمان و معاهده‌ای در باره اشیاء و یا کارها میان دو نفر منعقد گردد لازم الاجراء می‌باشد، و حتی - همانطور

که جمعی از محققان نیز عقیده دارند - انواع معاملات و شرکتها و قراردادهایی که در عصر ما وجود دارد و در سابق وجود نداشته، و یا اینکه بعدا در میان عقلا بوجود میاید، و بر موازین صحیحی قرار دارد، شامل میشود، و این آیه پای همه آنها صحه می‌گذارد (البته با در نظر گرفتن ضوابط کلی که اسلام برای قراردادها قائل شده است).

ولی استدلال به این آیه بعنوان یک قاعده فقهی دلیل بر آن نیست که پیمانهای الهی را که میان "بندگان" و "خدا" بسته شده است و یا مسائل مربوط به رهبری و زعامت امت که وسیله پیامبر ص از مردم گرفته شد، شامل نشود، بلکه آیه مفهوم وسیعی دارد که همه این امور را در بر میگیرد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که لزوم وفاء به پیمانهای دو جانبه مادامی است که از یک طرف نقض نشده باشد، اما اگر از یک طرف نقض شود، طرف مقابل ملزم به وفاداری نیست، و این از ماهیت عقد و پیمان افتاده است.

اهمیت وفای به عهد و پیمان

مساله وفای به عهد و پیمان که در آیه مورد بحث مطرح است از اساسی‌ترین شرائط زندگی دسته جمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی ممکن نیست، و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملا از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تاکید فوق العاده‌ای روی این مساله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۴۶

در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می‌خوانیم:

فانه ليس من فرائض الله شيء الناس اشد عليه اجتماعا مع تفرق اهلهم و تشتت آرائهم من تعظيم الوفاء بالعهود، و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استولوا من عواقب الغدر: "در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان - با تمام اختلافاتی که دارند - مورد اتفاق نیست بهمین جهت بت پرستان زمان جاهلیت نیز پیمانها را در میان خود محترم می‌شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان شکنی را دریافته بودند " « نهج البلاغه - نامه‌های علی ع نامه ۵۳ ».

و نیز از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که فرمود:

ان الله لا يقبل الا العمل الصالح و لا يقبل الله الا الوفاء بالشروط و العهود

: "خداوند چیزی جز عمل صالح از بندگان خود نمی پذیرد و جز وفای به شروط و پیمانها را قبول نمیکند" « سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۲۹۴ ».

و از پیامبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

لا دين لمن لا عهد له

: "آن کسی که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد" « بحار جلد ۱۶ صفحه ۱۴۴ ».

و روی همین جهت، موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که هیچگونه تفاوتی در میان انسانها در باره آن نیست خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا غیر مسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است نه از حقوق برادران دینی:

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ثلاث لم يجعل الله عز و جل لاحد فيهن رخصة: اداء الامانة الى البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدین برین کانا او فاجرین!

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۴۷

"سه چیز است که خداوند به هیچ کسی اجازه مخالفت با آن را نداده است: ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار، و وفای به عهد در باره هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار، و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار".

حتی در روایتی از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که اگر کسی با اشاره پیمانی را به عهده بگیرد باید به آن وفا کند:

اذا اومى احد من المسلمين او اشار الى احد من المشركين فنزل على ذلك فهو فى امان...

۲۷۱-طریقه برخورد با انسانهای جاهل چگونه است؟

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (آیه ۶۳ فرقان)

۶۳- بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می‌گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).

۲۷۲- چرا راهنمایی انبیاء و اولیاء در گروهی از مردم اثر ندارد و علت عدم قدرت تشخیص آن گروه چیست؟

و لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آیه ۷ بقره) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (آیه ۶ بقره)
خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ

۶- کسانی که کافر شدند برای آنها تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب خداوند) بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد.

۷- خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده، و عذاب بزرگی در انتظار آنها است.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۸۳

... اصرار و لجajt آنها در برابر حق و ادامه به ظلم و بیدادگری و کفر سبب می‌شود که پرده‌ای بر حس تشخیص آنها بیفتد، در سوره نساء آیه ۱۵۵ می‌خوانیم: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ: "خداوند بواسطه کفرشان، مهر بر دلهاشان نهاده!" و در سوره مؤمن آیه ۳۵ می‌خوانیم: كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ: "اینگونه خداوند مهر می‌نهد بر هر قلب متکبر ستمکار". و در سوره جاثیه آیه ۲۳ چنین آمده است: أَلَمْ تَرَ أَنَا أَتَّخِذُ الْهَوَاةَ وَأَضَلُّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً: "آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده؟ و لذا گمراه شده، و خدا مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر چشمش افکنده است". ملاحظه می‌کنید که سلب حس تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی در این آیات معلول عللی شمرده شده است، کفر، تکبر، ستم، پیروی هوسهای سرکش لجajt و سرسختی در برابر حق، در واقع این حالت عکس العمل و بازتاب اعمال خود انسان است نه چیز دیگر.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۸۴

یک "ملکه" اصولاً این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد تا می‌گیرد، نخست یک "حالت" است، بعداً یک "عادت" می‌شود، سپس مبدل به می‌گردد و جزء بافت جان انسان می‌شود، گاه کارش به جایی می‌رسد که باز گشت بر او ممکن نیست، اما چون خود آگاهانه این راه را انتخاب کرده است مسئول تمام عواقب آن می‌باشد بی‌آنکه جبر لازم

آید، درست همانند کسی که آگاهانه با وسیله‌ای چشم و گوش خود را کور و کر می‌کند تا چیزی را نبیند و نشنود. و اگر می‌بینیم اینها به خدا نسبت داده شده است به خاطر آنست که خداوند این خاصیت را در اینگونه اعمال نهاده است (دقت کنید). عکس این مطلب نیز در قوانین آفرینش کاملاً مشهود است، یعنی کسی که پاکی و تقوا، درستی و راستی را پیشه کند، خداوند حس تشخیص او را قویتر می‌سازد و درک و دید و روشن‌بینی خاصی به او می‌بخشد، چنان که در سوره انفال آیه ۲۹ می‌خوانیم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا**: "ای مؤمنان اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان یعنی وسیله تشخیص حق از باطل را به شما عطا می‌کند". این حقیقت را در زندگی روزمره خود نیز آزموده‌ایم، افرادی هستند که عمل خلافی را شروع می‌کنند، در آغاز خودشان معترفند که صد در صد خلافکار و گنهکارند، و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم‌کم که با آن انس گرفتند این ناراحتی از بین می‌رود، و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جایی می‌رسد که نه تنها ناراحت نیستند بلکه خوشحالند و آن را وظیفه انسانی و یا وظیفه دینی خود می‌شمرند! در حالات "حجاج بن یوسف" آن ابر جنایتکار روزگار می‌خوانیم که برای توجیه جنایات هولناکش می‌گفت: این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلط

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۸۵

باشم و به آنها ستم کنم، چرا که مستحقند، گویی اینهمه قتل و خونریزی و جنایت را ماموریتی از سوی خدا برای خود می‌پنداشت! و نیز می‌گویند یکی از سپاهیان چنگیز در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی کرد و گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب بر گنهکاران نازل می‌کند ما همان عذاب الهی هستیم پس هیچگونه مقاومت نکنید! ...

۲۷۳- آیا انسان مختار است یا مجبور؟

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (آیه ۳ انسان)

۳- ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا کفران کند.

وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (آیه ۳۰ انسان)

۳۰- و شما چیزی را نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، خداوند عالم و حکیم است.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۳۸۵

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا: "ما راه را به او نشان دادیم، خواه پذیرا شود و شکر این نعمت را بجا آورد، یا اعراض و کفران کند".

و از آنجا که ممکن است افراد کوتاه‌فکر از تعبیر فوق نوعی تفویض و واگذاری مطلق به بندگان تصور کنند، در آیه بعد برای نفی این توهم می‌افزاید: "شما چیزی را نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد" (وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)

"چرا که خداوند عالم و حکیم است" (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

و این در حقیقت اثبات اصل معروف "الامر بین الامرین" است، از یک سو می‌فرماید: "خدا راه را نشان داده و انتخاب با شما است" و از سوی دیگر می‌افزاید: "انتخاب شما منوط به مشیت الهی است" یعنی شما استقلال کامل ندارید بلکه قدرت و توان و آزادی اراده شما همه به خواست خدا و از ناحیه او است، و هر زمان اراده کند می‌تواند این قدرت و آزادی را سلب کند.

به این ترتیب نه "تفویض" و واگذاری کامل است و نه اجبار و سلب اختیار، بلکه حقیقتی است دقیق و ظریف در میان این دو، یا به تعبیر دیگر: نوعی آزادی وابسته به مشیت الهی است، که هر لحظه بخواهد می‌تواند آن را باز پس گیرد، تا هم بندگان بتوانند بار تکلیف و مسئولیت را که رمز تکامل آنهاست بر دوش گیرند و هم خود را بی‌نیاز از خداوند تصور نکنند.

خلاصه این تعبیر برای آن است که بندگان، خود را بی‌نیاز از هدایت

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۳۸۶

و حمایت و توفیق و تایید ذات مقدس او ندانند، و در عین تصمیم‌گیری در کارها، خود را به او
بسپارند، و تحت حمایت او قرار دهند. ...

۲۷۴- آیا رجعت واقعیت دارد؟

وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (آیه ۸۳ نمل)

۸۳- به خاطر بیاور روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۵۴۹

... بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مساله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می‌دانند، چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به "مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا" (از هر جمعیتی، گروهی) صحیح نیست، زیرا در قیامت، همه محشور می‌شوند، چنان که قرآن در آیه ۴۷ سوره کهف می‌گوید: وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا: "ما آنها را محشور می‌کنیم و احدی را ترک نخواهم گفت".

شاهد دیگر این است که قبل از این آیه سخن از نشانه‌های رستاخیز در پایان این جهان بود، در آیات آینده نیز به همین موضوع اشاره می‌شود، بنا بر این بعید به نظر می‌رسد که آیات قبل و بعد از حوادث پیش از رستاخیز سخن گوید، اما آیه وسط از خود رستاخیز، هماهنگی آیات ایجاب می‌کند که همه درباره حوادث قبل از قیامت باشد.

در این زمینه روایات فراوانی نیز داریم که در بحث نکات ضمن تفسیر معنی "رجعت" به آن اشاره خواهد شد.

ولی مفسران اهل سنت معمولاً آیه را ناظر به قیامت می‌دانند، و ذکر کلمه "فوج" را اشاره به رؤساء و سردمداران هر گروه و جمعیت می‌شمردند و در مورد ناهماهنگی آیات که از این تفسیر برمی‌خیزد گفته‌اند آیات در حکم تاخیر و تقدیم است و گویی آیه ۸۳ بعد از ۸۵ قرار گرفته باشد! ولی می‌دانیم هم تفسیر "فوج" به معنی مزبور خلاف ظاهر است، و هم تفسیر ناهماهنگی آیات به تقدیم و تاخیر...

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۵۵۶

... در قرآن مجید، وقوع رجعت اجمالا در پنج مورد از امتهای پیشین آمده است.

الف- در مورد "پیامبری که از کنار یک آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده شده بود، و از خود پرسید چگونه خداوند اینها را پس از مرگ زنده می‌کند، اما خدا او را یکصد سال میراند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟

عرض کرد یک روز یا قسمتی از آن، فرمود نه بلکه یکصد سال بر تو گذشت" (آیه ۲۵۹ سوره بقره).

این پیامبر، عزیر باشد یا پیامبر دیگری تفاوت نمی‌کند، مهم صراحت قرآن در زندگی پس از مرگ است در همین دنیا (قَامَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ).

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۵۵۷

ب- قرآن در آیه ۲۴۳ همین سوره بقره سخن از جمعیت دیگری به میان می‌آورد که "از ترس مرگ (و طبق گفته مفسران به بهانه بیماری طاعون از شرکت در میدان جهاد خودداری کردند و) از خانه‌های خود بیرون رفتند خداوند فرمان مرگ به آنها داد و سپس آنها را زنده کرد" (فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ).

گرچه بعضی از مفسران که نتوانسته‌اند وقوع چنین حادثه غیر عادی را تحمل کنند آن را تنها بیان یک مثال شمرده‌اند، ولی روشن است که این گونه تاویلات در برابر ظهور بلکه صراحت آیه در وقوع این مساله، قابل قبول نیست.

ج- در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره درباره "بنی اسرائیل" می‌خوانیم که گروهی از آنها بعد از تقاضای مشاهده خداوند گرفتار صاعقه مرگباری شدند و مردند، سپس خداوند آنها را به زندگی بازگرداند تا شکر نعمت او را بجا آورند (ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

د- در آیه ۱۱۰ سوره مائده ضمن بر شمردن معجزات عیسی ع می‌خوانیم:

وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ يَٰذُنِّي: "تو مردگان را به فرمان من زنده می‌کردی."

این تعبیر نشان می‌دهد که مسیح ع از این معجزه خود (احیای موتی) استفاده کرد، بلکه تعبیر به فعل مضارع (تخرج) دلیل بر تکرار آن است و این خود یک نوع رجعت برای بعضی محسوب می‌شود.

ه: بالاخره در سوره بقره در آیه ۷۳ در مورد کشته‌ای که در بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتلش نزاع و جدال برخاسته بود، قرآن می‌گوید: "دستور داده شد گاوی را با ویژگی‌هایی سر ببرند و بخشی از آن را بر بدن مرده زنند تا به حیات بازگردد (و قاتل خود را معرفی کند و نزاع خاتمه یابد) (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) علاوه بر این پنج مورد، موارد دیگری در قرآن مجید دیده می‌شود همچون

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۵۵۸

داستان اصحاب کهف که آن نیز چیزی شبیه به رجعت بود، و داستان مرغهای چهارگانه ابراهیم ع که بعد از ذبح بار دیگر به زندگی بازگشتند تا امکان معاد را در مورد انسانها برای او مجسم سازند که در مساله رجعت نیز قابل توجه است....

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۵۵۹

... اما فلسفه رجعت

مهمترین سؤالی که در برابر این عقیده مطرح می‌شود این است که هدف از رجعت قبل از رستاخیز عمومی انسانها چیست؟

با توجه به آنچه از روایات اسلامی استفاده می‌شود این موضوع جنبه همگانی ندارد، بلکه اختصاص به مؤمنان صالح‌العملی دارد که در یک مرحله عالی از ایمان قرار دارند، و همچنین کفار و طاغیان ستمگری که در مرحله منحنی از کفر و ظلم قرار دارند، چنین به نظر می‌رسد که بازگشت مجدد این دو گروه به زندگی دنیا به منظور تکمیل یک حلقه تکاملی گروه اول و شنیدن کیفر دنیوی گروه دوم است.

به تعبیر دیگر گروهی از مؤمنان خالص که در مسیر تکامل معنوی با موانع و عوائقی در زندگی خود روبرو شده‌اند و تکامل آنها ناتمام مانده است حکمت الهی ایجاب می‌کند که سیر تکاملی خود را از

طریق بازگشت مجدد به این جهان ادامه دهند، شاهد و ناظر حکومت جهانی حق و عدالت باشند و در بنای این حکومت شرکت جویند، چرا که شرکت در تشکیل چنین حکومتی از بزرگترین افتخارات است.

و بعکس گروهی از منافقان و جباران سرسخت علاوه بر کیفر خاص خود در رستخیز باید مجازاتهایی در این جهان، نظیر آنچه اقوام سرکشی مانند فرعونیان و عاد و ثمود و قوم لوط دیدند ببینند، و تنها راه آن رجعت است.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۵۶۰

امام صادق ع در حدیثی می‌فرماید،

ان الرجعة لیست بعامه، و هی خاصة، لا یرجع الا من محض الایمان محضا، أو محض الشرک محضا:

" رجعت عمومی نیست بلکه جنبه خصوصی دارد، تنها گروهی بازگشت می‌کنند که ایمان خالص یا شرک خالص دارند."

ممکن است آیه ۹۵ سوره انبیاء: وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرْیَئِهِۦ اَهْلَکُنَّاهَا اَنْهُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ: " حرام است بر شهرهایی که بر اثر گناه نابودشان کردیم که بازگردند آنها هرگز باز نمی‌گردند" نیز اشاره به همین معنی باشد، چرا که عدم بازگشت را در مورد کسانی می‌گوید که در این جهان به کیفر شدید خود رسیدند و از آن روشن می‌شود گروهی که چنین کیفرهایی را ندیدند باید بازگردند، و مجازات شوند (دقت کنید).

این احتمال نیز وجود دارد که بازگشت این دو گروه در آن مقطع خاص تاریخ بشر به عنوان دو درس بزرگ و دو نشانه مهم از عظمت خدا و مساله رستخیز (مبدء و معاد) برای انسانها است، تا با مشاهده آن به اوج تکامل معنوی و ایمان برسند و از هیچ نظر کمبودی نداشته باشند.

بعضی تصور کرده‌اند اعتقاد به رجعت با اصل آزادی اراده و اختیار بشر سازگار نیست.

از آنچه در بالا گفتیم روشن می‌شود که این اشتباه محض است زیرا بازگشت آنها به این جهان در یک شرائط عادی است و از آزادی کامل برخوردارند.

و اینکه بعضی می‌گویند ممکن است جباران و کفار سرسخت بعد از رجعت توبه کنند و به سوی حق بازگردند، جوابش این است که این گونه افراد آن چنان در ظلم و فساد و کفر فرو رفته‌اند که این امور جزء بافت وجودشان شده و بازگشتی

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۵۶۱

در آن متصور نیست.

همانگونه که قرآن در پاسخ جمعی از دوزخیان که در قیامت تقاضای بازگشت به دنیا برای جبران خطاهای خود می‌کنند می‌گوید: **وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ**: "اگر آنها بازگردند دگر بار همان اموری را که از آن نهی شده‌اند انجام می‌دهند" (انعام آیه ۲۸).

و نیز اینکه بعضی گفته‌اند: رجعت با آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون سازگار نیست، زیرا طبق این آیه مشرکان تقاضای بازگشت به جهان می‌کنند تا عمل صالح انجام دهند و می‌گویند: **رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ** اما به آنها پاسخ منفی داده می‌شود و گفته می‌شود **كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا** پاسخ آن با توجه به اینکه این آیه عام است و رجعت خاص است روشن می‌گردد. (دقت کنید).

آخرین سخن اینکه شیعه در عین اعتقاد به رجعت که آن را از مکتب ائمه اهل بیت ع گرفته است، منکران رجعت را کافر نمی‌شمرد، چرا که رجعت از ضروریات مذهب شیعه است، نه از ضروریات اسلام، بنا بر این رشته اخوت اسلامی را با دیگران به خاطر آن نمی‌گسلد ولی به دفاع منطقی از عقیده خود ادامه می‌دهد.

این نیز قابل توجه است که احیاناً خرافات بسیاری با مساله رجعت آمیخته شده که چهره آن را در نظر بعضی دگرگون ساخته است، لازم است پایه را بر احادیث صحیح بگذاریم و از احادیث مخدوش و مشکوک بپرهیزیم.

۲۷۵- تا چه حد انسان می تواند از پدر ، مادر ، دوستان و خویشاوندان خود پیروی نموده و از آنها حمایت کند؟ و در چه اموری می تواند با آنها تعاون و همکاری نماید؟

وَصَيِّئًا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (آیه ۸ عنکیوت)

۸- ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، و اگر آنها تلاش کنند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن، بازگشت همه شما به سوی من است، و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت.

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (آیه ۱۵ لقمان)

۱۵- و هر گاه آنها تلاش کنند که موجودی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است) از آنها اطاعت مکن، ولی با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن، و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من آمده اند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می کنم.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۴۲

... هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.

تعبیر به "جاهداک" اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان اینکه سعادت فرزند را می خواهند، تلاش و کوشش می کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران دیده می شود.

وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند، و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

ضمناً جمله "ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ" (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که اگر فرضاً دلائل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حد اقل دلیلی بر اثبات آن نیست، و هیچ شخص بهانه جویی نیز نمی‌تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند.

از این گذشته اگر شرک حقیقتی داشت، باید دلیلی بر اثبات آن وجود داشته باشد، و چون دلیلی بر اثبات آن نیست خود دلیلی بر بطلان آن می‌باشد.

باز از آنجا که ممکن است، این فرمان، این توهّم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی‌حرمتی به خرج داد، بلافاصله

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۴۳

اضافه می‌کند که عدم اطاعت آنها در مساله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال "با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن (وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا).

از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاطفت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه‌های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.

لذا بعداً می‌افزاید: "راه کسانی را پیروی کن که به سوی من باز گشته‌اند" راه پیامبر و مؤمنان راستین (وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ).

چرا که بعد از آن "بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می‌کردید آگاه می‌سازم" و بر طبق آن پاداش و کیفر می‌دهم (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

نفی و اثباتهای پی در پی، و امر و نهی‌ها در آیات فوق، برای این است که مسلمانان در این گونه مسائل که در بدو نظر تضادی در میان انجام دو وظیفه لازم تصور می‌شود خط اصلی را پیدا کنند، و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند، و این دقت و ظرافت قرآن در این ریزه‌کاریها، از چهره‌های فصاحت و بلاغت عمیق آن است....

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ
فَقِيرًا فَإِنَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ نَعَزُّوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا
(آیه ۱۳۵ نساء)

۱۳۵- ای کسانی که ایمان آورده‌اید کاملاً قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه اینکه اگر آنها غنی یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند، بنا بر این از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد، و اگر حق را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمایید خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشُّهُرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ النَّبِيِّاتِ الْحَرَامِ
يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِلْهِمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (آیه
۲ مائده)

۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید شعایر الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید و مخالفت با آنها) را حلال ندانید و نه ماه حرام را، و نه قربانیهای بی‌نشان، و نشاندار، و نه آنها که به قصد خانه خدا برای بدست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند، اما هنگامی که از احرام بیرون آمدید صید کردن برای شما مانعی ندارد، و خصومت به جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام (در سال حدیبیه) مانع شدند نباید شما را وادار به تعدی و تجاوز کند و (همواره) در راه نیک و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید و از خدا بپرهیزید که مجازاتش شدید است.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۵۳

لزوم تعاون و همکاری در نیکیها

آنچه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده یک اصل کلی اسلامی است که سراسر مسائل اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و سیاسی را در بر میگیرد، طبق این اصل مسلمانان موظفند در کارهای نیک تعاون و همکاری کنند ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم، مطلقاً ممنوع است، هر چند مرتکب آن دوست نزدیک یا برادر انسان باشد.

این قانون اسلامی درست بر ضد قانونی است که در جاهلیت عرب- و حتی در جاهلیت امروز- نیز حکومت می‌کند که انصر اخاک ظالما او مظلوما:

"برادر (یا دوست و هم پیمان) را حمایت کن خواه ظالم باشد یا مظلوم".

در آن روز اگر افرادی از قبیله‌ای حمله به افراد قبیله دیگر می‌کردند، بقیه افراد قبیله به حمایت آنها بر میخواستند بدون اینکه تحقیق کنند حمله عادلانه بوده است یا ظالمانه، این اصل در مناسبات بین‌المللی امروز نیز حکومت میکند و غالباً کشورهای هم پیمان، و یا آنها که منافع مشترکی دارند، در مسائل مهم جهانی به حمایت یکدیگر بر میخیزند، بدون اینکه اصل عدالت را رعایت کنند و ظالم و مظلوم را از هم تفکیک نمایند!

اسلام خط بطلان بر این قانون جاهلی کشیده است و دستور می‌دهد تعاون و همکاری مسلمین با یکدیگر باید "تنها" در کارهای نیک و برنامه‌های مفید و سازنده بوده باشد نه در گناه و ظلم و تعدی.

جالب توجه اینکه "بر" و "تقوا" هر دو در آیه فوق با هم ذکر شده‌اند، که یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید است، و دیگری جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می‌باشد. و به این ترتیب تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکیها و هم در مبارزه با بدیها انجام گیرد.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۵۴

در فقه اسلامی از این قانون در مسائل حقوقی استفاده شده و پاره‌ای از معاملات و قراردادهای تجاری که جنبه کمک به گناه دارد، تحریم گردیده، همانند فروختن انگور به کارخانه‌های شرابسازی و یا فروختن اسلحه به دشمنان حق و عدالت و یا اجاره دادن محل کسب و کار برای معاملات نامشروع و اعمال خلاف شرع (البته این احکام شرائطی دارد که در کتب فقهی بیان شده است).

اگر این اصل در اجتماعات اسلامی زنده شود و مردم بدون در نظر گرفتن مناسبات شخصی و نژادی و خویشاوندی با کسانی که در کارهای مثبت و سازنده گام بر می‌دارند همکاری کنند، و از همکاری کردن با افراد ستمگر و متعدی در هر گروه و طبقه‌ای که باشند، خودداری نمایند، بسیاری از نابسامانیهای اجتماعی سامان می‌یابد.

همچنین اگر در مقیاس بین‌المللی دولتهای دنیا، با متجاوز- هر کس و هر دولتی بوده باشد- همکاری نکنند، تعدی و تجاوز و استعمار و استثمار از جهان برچیده خواهد شد.

اما هنگامی که می‌بینیم پاره‌ای از آنها به حمایت متجاوزان و ستمگران بر می‌خیزند و با صراحت اعتراف می‌کنند که اشتراک منافع آنها را دعوت به این حمایت کرده، نباید انتظار وضعی بهتر از این داشته باشیم.

در روایات اسلامی در باره این مساله تاکیدهای فراوانی وارد شده که به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می‌کنیم:

۱- از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

اذا كان يوم القيامة نادى مناد اين الظلمة؟ و اعوان الظلمة؟ و اشباه الظلمة؟ حتى من براء لهم قلما و لاق لهم دواتا، قال: فيجتمعون في تابوت من حديد ثم يرمى بهم في جهنم
: "هنگامی که روز قیامت بر پا شود منادی ندا در می‌دهد کجا هستند

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۵۵

ستمکاران و کجا هستند یاوران آنها و کسانی که خود را به شبیه آنها ساخته‌اند؟

- حتی کسانی که برای آنها قلمی تراشیده‌اند و یا دواتی را لایقه کرده‌اند- همه آنها را در تابوتی از آهن قرار میدهند سپس در میان جهنم پرتاب میشوند"

۲- در روایتی از صفوان جمال که از یاران امام کاظم ع بود نقل شده که میگوید:

خدمت امام رسیدم فرمود: ای صفوان! همه کارهای تو خوبست جز یک کار! عرض کردم: فدایت شوم، چکار؟ فرمود: اینکه شتران خود را به این مرد یعنی "هارون" کرایه میدهی، گفتم: بخدا سوگند در مسیرهای عیاشی و هوس بازی و صید حرام به او کرایه نمیدهم، تنها در این راه، یعنی راه مکه، در اختیار آنها میگذارم، تازه خودم همراه شتران نمبروم، بعضی از فرزندان و کسانم را با آنها می‌فرستم، فرمود ای صفوان! آیا از آنها کرایه میگیری؟! عرض کردم بله، فرمود آیا دوست داری که زنده بمانند و بر سر کار باشند تا کرایه ترا بپردازند گفتم بلی، فرمود: کسی که بقای آنها را دوست ندارد از آنها است و هر کسی از آنها باشد در آتش دوزخ خواهد بود، صفوان میگوید من بلافاصله رفتم و تمام شترانم را فروختم، این موضوع بگوش هارون رسید بدنبال من فرستاد و گفت: صفوان! شنیده‌ام شترانت را فروخته‌ای؟ گفتم آری گفت: چرا؟ گفتم: پیر شده‌ام و فرزندان و کسانم نمی‌توانند از عهده اداره آنها بر آیند، گفت: چنین نیست، چنین نیست! من می‌دانم چه کسی این دستور را به تو داده

است آری موسی بن جعفر ع به تو چنین دستوری داده است گفتم: مرا با موسی بن جعفر چکار؟
هارون گفت، این سخن بگذار! بخدا سوگند اگر سوابق نیک تو نبود دستور میدادم گردنت را

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۵۶

بزنند! در حدیث دیگری از پیامبر ص میخوانیم که به علی ع فرمود:

یا علی کفر باللّٰه العلیّ العظیم من هذه الامة عشرة ... و بايع السلاح من اهل الحرب

:" ده طایفه از این امت به خدا کافر شده‌اند که یکی از آنها کسی است که اسلحه به دشمنان اسلام
که با آنها در حال جنگند بفروشد".

۲۷۶- چه عمل گناهکار بدتر از گناه است؟

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (آیه ۱۱ فتح)

۱۱- به زودی متخلفان از اعراب بادیه‌نشین (عذرتراشی کرده) می‌گویند: حفظ اموال و خانواده، ما را به خود مشغول داشت (و نتوانستیم در سفر حدیبیه تو را همراهی کنیم) برای ما طلب آموزش کن، آنها به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل ندارند! بگو: چه کسی می‌تواند در برابر خداوند از شما دفاع کند هر گاه زبانی برای شما بخواهد و یا اگر نفعی اراده کند (مانع گردد) و خداوند به تمام اعمالی که انجام می‌دهید آگاه است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۳

... هر قدر گناه سنگین باشد به سنگینی توجیه گناه نیست، چرا که گنهکار معترف به گناه غالباً به سراغ توبه می‌رود، اما مصیبت زمانی شروع می‌شود که پای توجیه‌گریها در میان آید که نه تنها راه توبه را به روی انسان می‌بندد، بلکه او را در گناه راسختر و جری‌تر می‌سازد.

این توجیه‌گری گاه برای حفظ آبرو و جلوگیری از رسوایی در برابر مردم است، اما از آن بدتر زمانی است که برای فریب وجدان صورت گیرد.

این توجیه‌گری مطلب تازه‌ای نیست، و نمونه‌های مختلف آن را در تمام طول تاریخ بشر می‌توان یافت، که چگونه جنایتکاران بزرگ تاریخ برای فریب خود یا دیگران دست به توجیهات مضحکی می‌زدند که هر انسانی را غرق تعجب می‌کند.

قرآن مجید که درس بزرگ تربیت و انسان‌سازی است در این باره بحثهای فراوانی دارد که نمونه‌ای از آن را در آیات فوق خواندیم.

بد نیست نمونه‌های دیگر را برای تکمیل این بحث نیز مورد بررسی قرار دهیم:

۱- مشرکان عرب برای توجیه شرک خود گاه متوسل به رسم نیاکان می‌شدند و می‌گفتند: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ" ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و ما به آثار آنها اقتدار می‌کنیم! (زخرف- ۲۳).

و گاه به نوعی جبر متوسل شده می‌گفتند: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۴

آبائنا: "اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدرانمان هرگز مشرک نمی‌شدیم!" (۱۴۸- انعام).

۲- گاه مؤمنان ضعیف الایمان برای فرار از جنگ، خدمت پیامبر ص می‌آمدند، و به این عنوان که خانه‌های ما در و دیوار درستی ندارد و آسیب پذیر است صحنه را خالی می‌کردند: وَ يَسْتَأْذِنُ قَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (احزاب- ۱۳): "گروهی از آنها از پیامبر اجازه می‌خواستند و می‌گفتند خانه‌های ما آسیب پذیر است در حالی که آسیب پذیر نبود آنها فقط می‌خواستند فرار کنند.

۳- گاه به این بهانه که اگر ما به جنگ رومیان برویم ممکن است زیبا رویان رومی، دل ما را بربایند، و به حرام بیفتیم! اجازه عدم شرکت در جنگ را از پیامبر ص می‌خواستند: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَئِذَا لِي وَ لَا تَفْتِنَنِي (توبه- ۴۹): "بعضی از آنان می‌گویند به من اجازه ده و مرا به گناه نینداز!" و گاه به این عنوان که اموال و زن و فرزند ما را گرفتار و به خود مشغول ساخته، گناه بزرگ فرار از اطاعت فرمان پیامبر ص را توجیه می‌کردند (آیات مورد بحث).

۵- شیطان نیز با یک مقایسه غلط نافرمانی صریح خود را در برابر خداوند توجیه کرد و گفت: "مرا از آتش آفریده‌ای و آدم را از خاک! چگونه ممکن است موجودی شریفتر برای موجودی پستتر سجده کند!" اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (اعراف- ۱۲).

۶- در عصر جاهلیت نیز برای توجیه جنایت بزرگ "فرزند کشی" می‌گفتند از این می‌ترسیم که در جنگها دختران ما به دست دشمنان بیفتند، غیرت ناموسی ما ایجاب می‌کند که نوزادان دختر را زیر

خاک پنهان کنیم! و گاه می‌گفتند اگر فرزندانمان زنده بمانند قادر بر تامین زندگی آنها نیستیم!
(اسراء- ۳۱).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۵

حتی از بعضی آیات قرآن بر می‌آید که گناهکاران برای توجیه گناهان خود در قیامت نیز به اموری متشبث می‌شوند از جمله اینکه ما پیروی از بزرگان قوم خود کردیم و آنها بودند که ما را گمراه کردند، و بجای ما تصمیم گرفتند!

" رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا " (احزاب - ۶۷).

خلاصه اینکه بلای " توجیه‌گری " بلائی است فراگیر که گروه عظیمی از مردم اعم از عوام و خواص را در بر گرفته، و خطر بزرگ آن این است که راههای اصلاح را به روی گناهکاران می‌بندد، و گاه واقعیتها را حتی در نظر خود انسان دگرگون جلوه می‌دهد.

بسیارند کسانی که " ترس و جبن " خود را به عنوان " احتیاط "، و " حرص " را به " تامین آینده " و " تهور " را به " قاطعیت " و " ضعف نفس " را به " حیا " و " بی‌عرضگی " را به " زهد " و " ارتکاب حرام " را به " کلاه شرعی " و " فرار از زیر بار مسئولیت " را به " ثابت نبودن موضوع " و " ضعفها و کوتاهیها " ی خود را به " قضا و قدر " توجیه می‌کنند، و چه دردناک است که انسان با دست خود راه نجات را به روی خود ببندد؟! گرچه این مفاهیم هر کدام در جای خود معنی صحیحی دارد، ولی اشکال در این است که آن را تحریف کرده، و نتیجه وارونه می‌گیرند، و چه زیانهای عظیمی که از این رهگذر به جوامع بشری و خانواده‌ها و افراد رسیده است؟! ...

۲۷۷- نتیجه دوستی افراد با ایمان با کافران و اطاعت از آنها چیست و با کدام گروه از آنها می توان دوستی کرد؟

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (آیه ۲۸ آل عمران)

۲۸- افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او یکی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزد (و به خاطر هدفهای مهم‌تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می‌دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (آیه ۱۴۹ آل عمران)

۱۴۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید شما را به عقب باز می‌گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد.

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (آیه ۸ ممتحنه)

إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (آیه ۹ ممتحنه)

۸- خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند، چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

۹- تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند، و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندن شما کمک کردند از اینکه با آنها دوستی کنید، و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است.

۲۷۸- چه کنیم که دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند؟

وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (آیه ۳۴ فصلت)

۳۴- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند!

۲۷۹- شرط رسیدن به سعادت جاوید چیست؟

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ جَعَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا (آیه ۱۸ اسراء)

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (آیه ۱۹ اسراء)

كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَخْظُورًا (آیه ۲۰ اسراء)

انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (آیه ۲۱ اسراء)

۱۸- آن کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیای مادی) را می‌طلبد آن مقدار از آن را که بخواهیم و به هر کس اراده کنیم می‌دهیم، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش سوزانش می‌سوزد در حالی که مذموم و رانده (درگاه خدا) است.

۱۹- و آن کس که سرای آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد، سعی و تلاش او (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد.

۲۰- هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت بهره و کمک می‌دهیم، و عطای پروردگارت هرگز از کسی منع نشده است.

۲۱- بین چگونه بعضی را (در دنیا بخاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده‌ایم، درجات آخرت و برتریهایش از اینهم بیشتر است.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۶۵

بنا بر این رسیدن به سعادت جاویدان سه امر اساسی شرط است:

۱- اراده انسان آن هم اراده‌ای که تعلق به حیات ابدی گیرد، و به لذات زودگذر و نعمتهای ناپایدار و هدفهای صرفاً مادی تعلق نگیرد، همتی والا و روحیه‌ای عالی پشت بند آن باشد که او را از پذیرفتن هر گونه رنگ و تعلق و وابستگی آزاد سازد.

۲- این اراده به صورت ضعیف و ناتوان در محیط فکر و اندیشه و روح نباشد بلکه تمام ذرات وجود انسان را به حرکت وادارد و آخرین سعی و تلاش خود را در این به کار بندد (توجه داشته باشید که کلمه "سعیها" که به عنوان تاکید ذکر شده نشان می‌دهد او آخرین، سعی و تلاش و کوشش را که برای رسیدن آخرت لازم است انجام می‌دهد و چیزی فروگذار نمی‌کند).

۳- همه اینها توأم با "ایمان" باشد، ایمانی ثابت و استوار، چرا که تصمیم و تلاش هنگامی به ثمر می‌رسد که از انگیزه صحیحی، سرچشمه گیرد و آن انگیزه چیزی جز ایمان به خدا نمی‌تواند باشد.

درست است که سعی و تلاش برای آخرت بدون ایمان نخواهد بود و بنا بر این مفهوم ایمان در آن نهفته شده است، ولی از آنجا که ایمان یک اصل اساسی و پایه اصلی در این راه است به آن مقدار از دلالت التزامی قناعت نکرده و با صراحت ایمان را به عنوان یک شرط بازگو می‌کند.

قابل توجه اینکه در مورد دنیا پرستان می‌گوید: "جهنم را برای آنها قرار می‌دهیم"، ولی در مورد عاشقان آخرت می‌گوید: "سعی و تلاش آنها مشکور خواهد بود" یعنی مورد تشکر و قدردانی پروردگار.

این تعبیر از این که بگوید پاداششان بهشت است بسیار جامعتر و والاتر است، چرا که تشکر و قدردانی هر کس به اندازه شخصیت و سعه وجودی او است، نه به اندازه عملی که انجام گرفته است، و روی این حساب تشکر و قدردانی خدا

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۶۶

متناسب با ذات بی پایان او است انواع نعمتهای مادی و معنوی و هر آنچه در تصور ما بگنجد و نگنجد در آن جمع است.

گر چه بعضی از مفسران، "مشکور" را به معنی "اجر مضاعف" و یا به معنی "قبولی عمل" گرفته‌اند، ولی روشن است که "مشکور" معنی وسیعتری از همه اینها دارد.

در اینجا ممکن است این توهم پیش آید که نعمتهای دنیا، تنها سهم دنیا- پرستان خواهد شد و آخرت طلبان از آن محروم می گردند، آیه بعد به این توهم پاسخ می گوید که: "ما هر یک از این گروه و آن گروه را از عطای خود بهره می دهیم و امداد می کنیم" (كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ).

"چرا که بخشش پروردگار از هیچکس ممنوع نیست" و گبر و ترسا و مؤمن و مسلم همه از خوان نعمتش وظیفه می خورند (وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا).

"نمد" از ماده "امداد" به معنی افزودن است.

آیه بعد یک اصل اساسی را در همین رابطه بازگو می کند و آن اینکه:

همانگونه که تفاوت تلاشها در این دنیا باعث تفاوت در بهره گیریها است، در کارهای آخرت نیز همین اصل کاملاً حاکم است، با این تفاوت که این دنیا محدود است و تفاوتهايش هم محدود، ولی آخرت نامحدود، و تفاوتهايش نیز نامحدود است، می گوید:

"بنگر چگونه بعضی از آنها را بر بعضی دیگر (بخاطر تفاوت در سعی و کوشششان) برتری دادیم، اما آخرت درجاتش بزرگتر و برتریش بیشتر است"

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۶۷

(انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ الْكِبَرُ دَرَجَاتٍ وَ الْكِبَرُ تَفْضِيلًا).

ممکن است گفته شود، افرادی را در این جهان می بینیم که بدون تلاش و کوشش بهره های وسیع می گیرند، ولی بدون شک اینها موارد استثنایی است و نمی توان در برابر اصل کلی تلاش و کوشش و رابطه آن با میزان موفقیت به آن اعتنایی کرد، و این گونه بهره گیریهای انحرافی منافات با آن اصل کلی ندارد.

ضمناً باید توجه داشت که منظور از تلاش و کوشش تنها کمیت آن نیست، گاه می شود تلاش کم با کمیت عالی اثرش بسیار بیشتر از تلاش فراوان با کیفیت پائین باشد...

۲۸۰- فرشتگان چگونه موجوداتی هستند؟

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آیه ۱ فاطر)

۱- ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمانها و زمین است، خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که صاحب بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه اند او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید، او بر هر چیزی قادر است.

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۷۳

... آیات زیادی از قرآن در باره صفات، ویژگیها، ماموریتها و وظائف فرشتگان سخن می گوید، حتی قرآن، ایمان به ملائکه را در ردیف ایمان به خدا و انبیاء و کتب آسمانی قرار داده است، و این دلیل بر اهمیت بنیادی این مساله است: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ: پیامبر اسلام به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده، و مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتابها و رسولانش همگی ایمان دارند" (بقره- ۲۸۵).

بدون شک وجود فرشتگان از امور غیبیه ای است که برای اثبات آن با این صفات و ویژگیها راهی جز ادله نقلیه نیست، و به حکم ایمان به غیب آنها را باید پذیرفت.

قرآن مجید رویهمرفته ویژگیهای آنها را چنین می شمرد:

۱- فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعورند و بندگان گرامی خدا هستند

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۷۴

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ) (انبیاء ۲۶).

۲- آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز معصیت او نمی کنند (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِه يَعْملُونَ) (انبیاء ۲۷).

۳- آنها وظائف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند:

گروهی حاملان عرشند (حاقه- ۱۷).

و گروهی مدبرات امرند (نازعات- ۵).

گروهی فرشتگان قبض ارواحند (اعراف- ۳۷).

و گروهی مراقبان اعمال بشرند (سوره انفطار- ۱۰ تا ۱۳).

گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند (انعام- ۶۱).

و گروهی مامور عذاب و مجازات اقوام سرکشند (هود- ۷۷).

گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگها هستند (احزاب- ۹).

و بالاخره گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء می‌باشند (نحل- ۲) که اگر بخواهیم یک یک از وظائف و ماموریت‌های آنها را بر شمریم بحث به درازا می‌کشد.

۴- آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خداوند هستند، چنان که در آیه ۵ سوره شوری می‌خوانیم: *وَالْمَلَائِكَةُ يَسْبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ*: "فرشتگان تسبیح و حمد پروردگار خود را بجا می‌آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می‌کنند".

۵- با این حال انسان به حسب استعداد تکامل از آنها برتر و والاتر است تا آنجا که همه فرشتگان بدون استثناء بخاطر آفرینش آدم به سجده افتادند و آدم معلم آنها گشت (آیات ۳۰- ۳۴ سوره بقره).

۶- آنها گاه به صورت انسان در می‌آیند، و بر انبیاء و حتی غیر انبیاء ظاهر می‌شوند، چنان که در سوره مریم می‌خوانیم: فرشته بزرگ الهی به صورت

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۷۵

انسان موزون بر مریم ظاهر شد: *فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا* (مریم- ۱۷).

در جای دیگر به صورت انسانهایی بر ابراهیم و بر لوط ظاهر شدند (هود- ۶۹ و ۷۷).

حتی از ذیل این آیات استفاده می‌شود که قوم لوط نیز آنها را در همان اشکال موزون انسانی دیدند (هود- ۷۸).

آیا ظهور در چهره انسان، یک واقعیت عینی است؟ یا به صورت تمثیل و تصرف در قوه ادراک؟ ظاهر آیات قرآن معنی اول است، هر چند بعضی از مفسران بزرگ معنی دوم را برگزیده‌اند.

۷- از روایات اسلامی استفاده می‌شود که تعداد آنها بقدری زیاد است که به هیچ وجه قابل مقایسه با انسان نیست، چنان که در روایتی از امام صادق ع می‌خوانیم: هنگامی که از آن حضرت پرسیدند آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسانها؟ فرمود: "سوگند به خدایی که جانم به دست او است فرشتگان خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذرات خاکهای زمین، و در آسمان جای پای نیست مگر اینکه در آنجا فرشته‌ای تسبیح و تقدیس خدا می‌کند".

۸- آنها نه غذا می‌خورند و نه آب می‌نوشند، و نه ازدواج دارند، چنان که در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

ان الملائكة لا ياكلون و لا يشربون و لا ینكحون و انما یعیشون بنسیم العرش:

"فرشتگان غذا نمی‌خورند و آب نمی‌نوشند و ازدواج نمی‌کنند بلکه با نسیم عرش الهی زنده‌اند!"

۹- آنها نه خواب دارند نه سستی و غفلت چنان که علی ع در حدیثی چنین

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۷۶

می‌گوید:

لیس فیهم فتره، و لا عندهم غفلة، و لا فیهم معصیه ... لا یغشاهم نوم العیون و لا سهوا العقول، و لا فترة الأبدان، لم یسکنوا الاصلاح و لم تضمهم الارحام:

"در آنها نه سستی است، و نه غفلت، و نه عصیان... خواب بر آنها چیره نمی‌گردد و عقل آنها گرفتار سهو و نسیان نمی‌شود، بدن آنها به سستی نمی‌گراید، و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی‌گیرند".

۱۰- آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند، بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجودند.

مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ:

"هر یک از ما مقام معلومی دارد، ما همواره صف کشیده منتظر فرمان او هستیم و پیوسته تسبیح او می‌گوئیم" (صافات ۱۶۴-۱۶۶).

امام صادق می‌گوید:

و ان لله ملائكة ركعا الى يوم القيامة و ان لله ملائكة سجد الى يوم القيامة:

"خداوند فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در رکوعند، و فرشتگانی دارد که تا قیامت در سجودند!"

برای آگاهی بیشتر از اوصاف ملائکه و اصناف آنها به کتاب "السماء و العالم" بحار الانوار، "ابواب الملائكة" (جلد ۵۹ صفحه ۱۴۴ تا ۳۲۶ مراجعه فرمائید، همچنین نهج البلاغه خطبه‌های اول و ۹۱- خطبه اشباح- و ۱۰۹ و ۱۷۱).

آیا با این اوصاف که برای فرشتگان ذکر شد آنها موجوداتی مجردند یا مادی؟! بدون شک با این اوصاف نمی‌توانند از این ماده کثیف عنصری باشند، ولی مانعی ندارد که از اجسام لطیفی آفریده شده باشند، اجسامی ما فوق این ماده

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۷۷

معمولی که ما با آن آشنا هستیم.

اثبات "تجرد مطلق" برای فرشتگان حتی از زمان و مکان و اجزاء کار آسانی نیست، و تحقیق از این مساله نیز فایده زیادی در بر ندارد، مهم آن است که ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلم اسلامی توصیف کرده بشناسیم و آنها را صنف عظیمی از موجودات والا و برجسته خداوند بدانیم، بی آنکه مقامی جز مقام بندگی و عبودیت برای آنها قائل باشیم، و آنها را شریک خداوند در خلقت یا عبادت بدانیم که این شرک و کفر محض است.

در بحث پیرامون فرشتگان، به همین مقدار قناعت می‌کنیم، و تفصیل را به کتبی که بالخصوص در این زمینه نگاشته شده موکول می‌نمائیم.

در بسیاری از عبارات تورات از فرشتگان تعبیر به "خدایان" می‌کند که تعبیری است شرک‌آلود، و از نشانه‌های تحریف تورات کنونی است، ولی قرآن مجید از این گونه تعبیرات پاک و منزّه است، چرا که برای آنها مقامی جز بندگی و عبادت و اجرای فرمانهای الهی قائل نشده است و حتی چنان که گفتیم از آیات مختلف قرآن بر می‌آید که مقام انسان کامل از فرشتگان والاتر و بالاتر است.

۲۸۱- در پایان جهان چه چیزهایی فانی می شوند و آیا می شود نام کسانی را همراه نام خدا برد؟

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (آیه ۸۸ قصص)

۸۸- و معبود دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبودی جز او نیست، همه چیز جز ذات پاک او فانی می شود، حاکمیت از آن اوست و همه به سوی او بازمی گردید

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۱۹۲

... هنگامی که دانستیم تنها چیزی که در این عالم باقی می ماند ذات پاک خدا است روشن می شود آنچه نیز به نحوی با ذات پاک او مربوط است، آن نیز رنگ بقاء و ابدیت به خود می گیرد: آئین خدا که از ناحیه او است ابدی است، عمل صالح که برای او است ابدی است، رهبران الهی که به او ارتباط دارند از این نظر که به او مربوطند رنگ جاودانی دارند، خلاصه هر چیز به نحوی با ذات پاک او پیوند و ارتباطی داشته باشد از آن نظر فنا و هلاک برای او نیست (دقت کنید).

چگونه همه اشیاء فانی می شوند؟

از جمله سؤالاتی که در ذیل آیه فوق مطرح شده این است که اگر همه چیز در پایان جهان نابود می گردد باید خاکهایی که از بدن انسانها حاصل شده نیز از میان برود در حالی که قرآن کرارا تصریح کرده که ما این خاکها را جمع کرده بار دیگر از آن انسانها را به وجود می آوریم، و یا انسانها در قیامت از قبرهایشان سر برمی آورند.

و نیز طبق ظاهر آیات قرآن بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند (تعبیر اعدت للمتقین یا مشابه آن که اشاره به آماده شدن بهشت برای پرهیزگاران است در دو مورد از آیات قرآن آل عمران- ۱۳۳ و حدید ۲۱ و تعبیر اعدت للكافرين در مورد دوزخ در دو مورد بقره- ۲۴- آل عمران- ۱۳۱ آمده است).

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۱۹۳

آیا بهشت و دوزخ نیز در پایان جهان فانی و نابود می‌شوند؟! از همه اینها گذشته، عقیده به حیات برزخی انسانها داریم و آن را از آیات قرآن در مورد ارواح استفاده کرده‌ایم آیا آنها نیز نابود می‌شوند؟! پاسخ همه این سؤالات با توضیح زیر روشن می‌گردد.

بسیار می‌شود که منظور از "هلاک" و نابودی و فنا، "به هم خوردن نظام" است، نه از بین رفتن مواد، مثلاً اگر یک ساختمان بوسیله زلزله متلاشی شود در اینجا هالک و فانی بر آن صدق می‌کند، در حالی که مواد آن موجود است تنها نظامش از هم گسیخته.

و می‌دانیم در پایان این جهان، خورشید بی فروغ، و ماه تاریک، و کوه‌ها از هم متلاشی می‌شوند، و موجودات زنده همه می‌میرند، این است معنی هلاک آنها، این از یک سو.

از سوی دیگر هلاک و فنا مربوط به دنیا و آنچه در دنیا است، اما بهشت و دوزخ، چه آن را در باطن و درون این جهان بدانیم و چه بیرون و محیط بر این جهان، آنها جزء این دنیا نیستند که حکم فنا و نابودی نظام آنها را شامل گردد آنها متعلق به جهان دیگر و آخرتند، و نه این جهان.

از سوی سوم در بالا گفتیم هلاک و فنا در مورد موجودات امکانی منحصر به پایان جهان نیست، آنها الان هم فانی و هالکند که در درون ذات از خود چیزی ندارند و هر چه دارند از دیگری است، آنها متغیرند و دائماً در حال حرکت، و می‌دانیم حرکت به معنی فنای تدریجی و ترکیبی از وجود و عدم است.

با این توضیحات پاسخ سؤالات فوق، کاملاً روشن می‌شود.

تفسیر انحرافی برای جمله "و لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ"

جمعی از "وهایین" که اصرار دارند مساله "توسل و شفاعت" با حقیقت

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۱۹۴

توحید سازگار نیست گاهی به آیه فوق، و آیات مشابه آن، استدلال کرده‌اند، آنها می‌گویند: قرآن صریحاً از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه نام خدا ببریم نهی کرده است فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (سوره جن آیه ۱۸).

در حالی که منظور از این گونه آیات مسلماً این نیست که ما اشخاص دیگری را صدا نزنیم، منظور همان چیزی است که از کلمه "مع الله" (با خدا) استفاده می‌شود، یعنی اگر کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند، مشرک است.

اما اگر ما همه قدرتها را مخصوص خدا بدانیم و کسی را با او همراه و مبدء اثر شناسیم، ولی معتقد باشیم اولیاء خدا به اذن و فرمان او شفاعت می‌کنند و به آنها متوسل شویم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند، این عین توحید است و این همان چیزی است که مکرر در آیات قرآن به آن اشاره شده است.

آیا هنگامی که برادران یوسف به پدر گفتند: يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا: "ای پدر برای ما از خداوند آمرزش بطلب" (سوره یوسف - ۹۷) این شرک بود؟! یا هنگامی که قرآن می‌گوید: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا: "اگر آنها هنگامی که به خود ستم می‌کنند (و مرتکب گناهی می‌شوند) نزد تو آیند و از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر نیز برای آنها استغفار کند، خدا را تواب و رحیم می‌یابند" (نساء - ۶۴) دعوت به سوی شرک است؟! حقیقت شفاعت و توسل نیز چیزی جز این نیست ...

۲۸۲- روزی به دست کیست؟ آیا روزی هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده و خواه ناخواه به او می رسد؟ یا اینکه باید به دنبال آن رفت؟

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَنْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (آیه ۳۷ روم)

۳۷- آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد در این نشانه هایی است برای جمعیتی که ایمان می آورند.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۳۹

... درست است که عالم، عالم اسباب است و آنها که تلاشگرند و سختکوشند معمولاً بهره بیشتری از روزیها دارند و آنها که تنبلند و سست و کم تلاش، بهره کمتری، ولی در عین حال این یک قاعده کلی و همیشگی نیست، چرا که گاه افراد بسیار جدی و لایقی را می بینیم که هر چه می دوند به جایی نمی رسند، و به عکس گاه افراد کم دست و پا را مشاهده می کنیم که درهای روزی از هر سو به روی آنها گشوده است!

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۴۰

این استثناءها گویا برای این است که خداوند نشان دهد با تمام تأثیری که در عالم اسباب آفریده، نباید در عالم اسباب گم شوند، و نباید فراموش کنند که در پشت این دستگاه، دست نیرومند دیگری است که آن را می گرداند.

گاه چنان سخت می گیرد که هر چه انسان می کوشد و به هر دری می زند، همه درها را به روی خود بسته می بیند، و گاه آن چنان آسان می گیرد که هنوز به سراغ دری نیامده در برابر او باز می شود!

این امر که در زندگی خود کم و بیش با نمونه های آن روبرو بوده ایم علاوه بر اینکه با غرور نعمت و یاس ناشی از فقر مبارزه می کند، دلیلی است بر اینکه در ما وراثت اراده و خواست ما دست نیرومند دیگری در کار است.

لذا در پایان آیه می‌گوید: "در این نشانه‌هایی است از قدرت و عظمت خدا برای قومی که ایمان می‌آورند" (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

بعضی از مفسران سخنی به این مضمون نقل کرده‌اند که از عالمی پرسیدند:

ما الدلیل علی ان للعالم صانعا واحدا؟ "چه دلیلی داریم که عالم را خالق یکتا است؟" گفت: به سه دلیل: ذل اللیب، و فقر الادیب، و سقم الطیب! "عقب ماندگی افراد هوشیار، و تنگدستی افراد هنرمند و سخنور، و بیماری طبیبان!".

آری وجود این استثنایا نشانه این است که کار به دست دیگری است، چنان که در حدیث معروفی از علی ع می‌خوانیم:

عرفت الله سبحانه بفسخ الغرائم و حل العقود و نقض الهمم:

"من خداوند سبحان را از آنجا شناختم که (گاه) تصمیمهای محکم، فسخ می‌شود و گاه گره‌ها گشوده و اراده‌های قوی نقض می‌گردد و ناکام می‌ماند".

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (آیه ۶ هود)

۶- هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند، همه اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۰

... آیا "روزی" هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده، و خواه ناخواه به او می‌رسد؟ یا اینکه باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر "شرط عقل است جستن از درها"! بعضی از افراد سست و بی‌حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می‌کند فکر می‌کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می‌رسد، و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند! این چنین افراد نادان که شناختشان در باره دین و مذهب فوق العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می‌دهند که مذهب عاملی است

برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیتهای مثبت زندگی، و تن در دادن به انواع محرومیتها، به عذر اینکه اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتما روزی من نبوده، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می‌رسید و این فرصت خوبی بدست استثمرگران می‌دهد که هر چه بیشتر خلقهای محروم را بدوشند و آنها را از ابتدایی ترین وسائل زندگی محروم سازند.

در حالی که مختصر آشنایی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی‌بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هر گونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را سعی

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۱

و کوشش و تلاش می‌شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى بهره انسان را منحصر در کوشش و کارش قرار می‌دهد.

پیشوایان اسلامی برای اینکه سر مشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می‌کردند کارهایی سخت و توانفرسا.

پیامبران پیشین نیز از این قانون مستثنی نبودند، از چوپانی گرفته، تا خیاطی، و زره‌بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن در خانه و انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند اینهمه برای روزی تلاش کنند.

بنا بر این ما هم می‌گوئیم روزی هر کس مقدر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به تلاش و کوشش می‌باشد، و هر گاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می‌ماند که می‌گوئیم "هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر" مسلما مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیانبخش بزند تا اجل معینی زنده می‌ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط به اینکه اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد، و آنچه سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند.

نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تامین زندگی به هر در می‌زنند، و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می‌شوند، به گمان اینکه اگر چنین نکنند زندگیشان تامین نمی‌شود.

آیات قرآن و احادیث اسلامی به این گونه افراد هشدار می‌دهد که بی‌پرده دست و پا نکنند، و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۲

باشند خداوند از این راه همه نیازمندیهای آنها را تامین می‌کند.

خدایی که آنها را در ظلمتکده رحم فراموش نکرد.

خدایی که به هنگام طفولیت که توانایی بر تغذیه از مواد غذایی این جهان نداشتند روزیشان را قبل از تولد به پستان مادر مهربان حواله کرد.

خدایی که به هنگام پایان دوران شیرخوارگی در آن حال که ناتوان بودند، روزیشان را به دست پدر پر مهری داد که صبح تا شام جان بکند و خوشحال باشد که برای تهیه غذای فرزندانم زحمت می‌کشم.

آری این خدا چگونه ممکن است به هنگامی که انسان بزرگ می‌شود و توانایی و قدرت به هر گونه کار و فعالیت پیدا می‌کند او را فراموش نماید، آیا عقل و ایمان اجازه می‌دهد که انسان در چنین حالی به گمان اینکه ممکن است روزیش فراهم نشود در وادی گناه و ظلم و ستم و تجاوز به حقوق دیگران گام بگذارد و حریصانه به غصب حق مستضعفان پردازد.

البته نمی‌توان انکار کرد که بعضی از روزیهاست چه انسان به دنبال آن برود، یا نرود، به سراغ او می‌آیند.

آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می‌شتابد؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعدادی که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟!

ولی اینگونه مواهب به اصطلاح باد آورده و یا به تعبیر صحیحتر مواهبی که بدون تلاش، به لطف خدا، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن بطور صحیحی نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت، و یا بی‌اثر می‌ماند.

حدیث معروفی که از علی ع نقل شده که فرمود: و اعلم یا بنی! ان الرزق رزقان رزق تطلبه و رزق یطلبک: "بدان فرزندانم، روزی دو گونه است،

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۳

یک نوع آن همان روزیهایی است که تو باید به جستجویش برخیزی، و گونه دیگرش روزیهایی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تو می‌آید" نیز اشاره به همین حقیقت است.

این را نیز نمی‌توان انکار کرد که در پاره‌ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی‌رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادفها، موهبتی نصیب او می‌شود، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می‌باشد، بدون شک حساب این گونه روزیه‌ها از روزیهایی که در پرتو تلاش و کوشش بدست می‌آیند جدا است، و حدیث بالا ممکن است اشاره به اینها نیز باشد.

ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می‌گوید برای تامین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد، و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است. ...

۲۸۳- شرط پیروزی چیست و چه کسانی پیروز می شوند؟

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (آیه ۵۵ مائده)

۵۵- سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (آیه ۵۶ مائده)

۵۶- و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز می‌باشد!

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۴۳۳

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آن را تاکید و تعقیب می‌کند، و به مسلمانان اعلام می‌دارد که: "کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر ص و افراد با ایمانی را که در آیه قبل به آنها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد، زیرا آنها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است." (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ).

در این آیه قرینه دیگری بر معنی ولایت که در آیه پیش اشاره شد یعنی "سرپرستی و رهبری و تصرف" دیده می‌شود، زیرا تعبیر به "حزب الله" و "غلبه آن" مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می‌رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکل و هم بستگی و اجتماع برای تامین اهداف مشترک افتاده است.

باید توجه داشت که مراد از الَّذِينَ آمَنُوا در این آیه، همه افراد با ایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد.

آیا منظور از پیروزی "حزب الله" که در این آیه به آن اشاره شده،

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۴۳۴

تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادی و معنوی را شامل می‌شود؟

شک نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه‌ها است و براستی اگر جمعیتی جزء حزب الله باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه‌ها پیروز خواهند بود، و اگر می‌بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته‌اند، دلیل آن روشن است، زیرا شرایط عضویت در حزب الله که در بالا اشاره شد در بسیاری از آنها دیده نمی‌شود، و به همین دلیل قدرتها و نیروهایی را که برای عقب نشاندن دشمن و حل مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالباً برای تضعیف یکدیگر بکار می‌برند...

۲۸۴- آیا دنیا و آخرت با یکدیگر تضاد دارند؟

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا (آیه ۱۸ اسراء)

۱۸- آن کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیای مادی) را می‌طلبد آن مقدار از آن را که بخواهیم و به هر کس اراده کنیم می‌دهیم، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش سوزانش می‌سوزد در حالی که مذموم و رانده (درگاه خدا) است.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۶۷

...در آیات بسیاری، مدح و تمجید از دنیا یا امکانات مادی آن شده است:

در بعضی از آیات، مال به عنوان خیر، معرفی شده (سوره بقره آیه ۱۸۰).

و در بسیاری از آیات، مواهب مادی تحت عنوان فضل خدا آمده است وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (سوره جمعه آیه ۱۰).

در جای دیگر می‌فرماید "همه نعمتهای روی زمین را برای شما آفریده است" خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا (بقره - ۲۹).

و در بسیاری از آیات آنها را تحت عنوان سخر لکم (آنها را مسخر شما گردانید) ذکر کرده که اگر بخواهیم این همه آیاتی را که در رابطه با محترم شمردن امکانات مادی این جهان جمع‌آوری کنیم، مجموعه قابل ملاحظه‌ای خواهد شد.

ولی با اینهمه اهمیتی که به مواهب و نعمتهای مادی داده شده، تعبیراتی که قویا آن را تحقیر می‌کند در آیات قرآن به چشم می‌خورد.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۶۸

در یک جا آن را عرض و متاع فانی می‌شمرد تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (نساء - ۹۴).

و در جای دیگر آن را مایه غرور و غفلت می‌شمرد و مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (سوره حدید آیه ۲۰).

و در مورد دیگر آن را وسیله سرگرمی و بازیچه شمرده و مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ (عنکبوت ۶۴).

و در جایی دیگر مایه غفلت از یاد خدا رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (نور - ۳۷).

این تعبیرات دوگانه عینا در روایات اسلامی نیز دیده می‌شود:

از یک سو دنیا، مزرعه آخرت، تجارتخانه مردان خدا مسجد دوستان حق، محل هبوط وحی پروردگار، سرای موعظه و پند، شمرده شود (مسجد احباء الله و مصلی ملائكة الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء الله) .

و از سوی دیگر مایه غفلت و بیخبری از یاد خدا و متاع غرور و مانند آن.

آیا این دو گروه از آیات و روایات با هم تضاد دارند؟

پاسخ این سؤال را در خود قرآن می‌توان یافت.

چرا که آنجا که از دنیا و مواهبش نکوهش می‌کند، کسانی را می‌گوید که این زندگی تنها هدفشان را تشکیل می‌دهد، در سوره نجم آیه ۲۹ می‌خوانیم وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا " کسانی که جز زندگی دنیا را نخواهند."

به تعبیر دیگر سخن از کسانی است که آخرت را به دنیا می‌فروشد و برای رسیدن به مادیات از هیچ خلافتکاری و جنایتی ابا ندارند.

در سوره توبه آیه ۳۸ می‌خوانیم اَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ: " آیا راضی شدید که زندگی دنیا را به جای آخرت بپذیرید؟! "

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۶۹

آیات مورد بحث، خود شاهد این مدعا است، آنجا که می‌گوید: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ ... یعنی تنها هدفشان همین زندگی زودگذر مادی است.

اصولا تعبیر به "مزرعه" و "یا" متجر" (تجارتخانه) و مانند آن خود شاهد زنده‌ای برای این موضوع است.

کوتاه سخن اینکه مواهب جهان مادی که همه از نعمتهای خدا است و حتما وجودش در نظام خلقت لازم بوده و هست اگر به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به سعادت و تکامل معنوی انسان مورد بهره‌برداری قرار گیرد از هر نظر قابل تحسین است.

و اما اگر به عنوان یک هدف و نه وسیله مورد توجه قرار گیرد و از ارزشهای معنوی و انسانی بریده شود که در این هنگام طبعا مایه غرور و غفلت و طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری خواهد بود، درخور هر گونه نکوهش و مذمت است.

و چه زیبا فرموده است علی ع در آن گفتار کوتاه و پرمغزش:

من ابصر بها بصرته و من ابصر اليها اعمته:

" آن کس که با چشم بصیرت به آن بنگرد (و آن را وسیله بینایی قرار دهد) دنیا به او آگاهی می‌بخشد، و آن کس که به خود آن نگاه کند دنیا او را نابینا خواهد کرد" « نهج البلاغه خطبه ۸۲ ».

در حقیقت تفاوت میان دنیای مذموم و ممدوح، همان چیزی است که از "الیها" و "بها" استفاده می‌شود که اولی هدف را می‌رساند و دومی وسیله را. ...

۲۸۵- در قرآن علم زمان مرگ و سرزمین مردن را مخصوص خداوند می داند پس چگونه بعضی ائمه اطهار و بعضی از اولیاء الهی زمان و مکان مرگ خود را خبر داده اند ؟

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (آیه ۳۴ لقمان)

۳۴- آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و او است که باران را نازل می کند، و آنچه در رحم مادران است می داند، و هیچکس نمی داند فردا چه می کند، و هیچکس نمی داند در چه سرزمینی می میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۹۷

... گذشته از اینکه لحن آیه فوق حکایت از این دارد که آگاهی از قیامت و نزول باران و چگونگی جنین در رحم مادر، و اموری را که انسان در آینده انجام می دهد، و محل مرگ او، در اختیار خداوند است و دیگران را به آن راهی نیست، روایاتی که در تفسیر آیه نیز وارد شده این حقیقت را تاکید می کند.

از جمله در حدیثی می خوانیم:

ان مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهن الا الله

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۹۸

و قرأ هذه الآية:

" کلیدهای غیب پنج است که هیچکس جز خدا نمی داند، سپس آیه فوق را تلاوت فرمود "

در روایت دیگری که در " نهج البلاغه " آمده است می خوانیم: هنگامی که علی ع از بعضی حوادث آینده خبر می داد یکی از یاران عرض کرد: ای امیر مؤمنان! از غیب سخن می گویی؟ و به علم غیب آشنایی؟

امام خنديد و به آن مرد كه از طايفه " بنى كلب " بود فرمود:

يا ابا كلب! ليس هو بعلم غيب، و انما هو تعلم من ذى علم، و انما علم الغيب علم الساعة و ما عدده الله سبحانه بقوله إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ... فيعلم الله سبحانه ما فى الارحام، من ذكر او انثى، و قبيح او جميل، و سخي او بخيل، و شقى او سعيد، و من يكون فى النار حطبا و فى الجنان للنبيين مرافقا، فهذا علم الغيب الذى لا يعلمه احد الا الله، و ما سوى ذلك فعلم علمه الله نبيه فعلمنيه و دعا لى بان يعيه صدرى و تضطم عليه جوانحى:

" اى برادر كلبى! اين علم غيب نيست، اين فرا گرفته‌اى است از عالمى (يعنى پيامبر) علم غيب تنها علم قيامت است، و آنچه خداوند سبحان در اين آيه بر شمرده ... و بعد از ذكر آيه شريفه فرمود: خداوند سبحان از آنچه در رحمها قرار دارد آگاه است، پسر است يا دختر؟ زشت است يا زيبا؟ سخاوتمند است يا بخيل؟ سعادتمند است يا شقى؟ چه كسى آتش‌گيره دوزخ است و چه كسى در بهشت دوست پيامبران؟ ... اينها علوم غيبه‌اى است كه غير از خدا كسى نمى‌داند و غير از آن علومى است كه خداوند به پيامبرش تعليم کرده و او به من آموخته است، و برايم دعا نمود كه خدا آن را در سينه‌ام جاى دهد و اعضای پيكرم را از آن مالا مال سازد " « نهج البلاغه خطبه ۱۲۸ ».

تفسير نمونه، ج ۱۷، ص: ۹۹

از اين روايت به خوبي بر مى‌آيد كه منظور از عدم آگاهي مردم از اين امور پندگانه تمام خصوصيات آنها است، فى المثل اگر روزى وسائلى در اختيار بشر قرار گيرد- كه هنوز آن روز فرا نرسيده است- و از پسر يا دختر بودن جنين به طور قطع آگاه شوند، باز اين امر مساله‌اى ايجاد نمى‌كند، چرا كه آگاهي از جنين به آن است كه تمام خصوصيات جسمانى، زشتى و زيبايى، سلامت و بيمارى، استعدادهاى درونى، ذوق علمى و فلسفى و ادبى، و ساير صفات و كيفيات روحى را بدانيم، و اين امر براى غير خدا امكان پذير نيست.

همچنين اينكه باران در چه موقع نازل مى‌شود؟ و كدام منطقه را زير پوشش قرار مى‌دهد؟ و دقيقا چه مقدار در دريا و چه مقدار در صحرا و دره و كوه و بيابان مى‌بارد؟ جز خدا كسى نمى‌داند.

در مورد حوادث فردا، و فرداها، و خصوصيات و جزئيات آنها نيز همين گونه است.

و از اینجا پاسخ سؤالی که غالباً در اینجا مطرح می‌شود به خوبی روشن می‌گردد که می‌گویند ما در تواریخ و روایات متعددی می‌خوانیم که ائمه اهل بیت ع و حتی بعضی از اولیاء اللہ غیر از امامان، از مرگ خود خبر دادند، و یا محل دفن خود را بیان کردند، از جمله در حوادث مربوط به کربلا، بارها در روایات خوانده‌ایم که پیامبر یا امیر مؤمنان ع و انبیای سلف که از وقوع شهادت امام حسین ع و یارانش در این سرزمین خبر داده‌اند.

و در کتاب اصول کافی بابی در زمینه آگاهی ائمه از زمان وفاتشان دیده می‌شود.

پاسخ این است که: آگاهی بر پاره‌ای از این امور به صورت علم اجمالی - آنهم از طریق تعلیم الهی - هیچ منافاتی با اختصاص علم تفصیلی آنها به ذات پاک خداوند ندارد.

و تازه همانگونه که گفتیم همین اجمال نیز ذاتی و استقلال نیست، بلکه

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۱۰۰

جنبه عرضی و تعلیمی دارد، و از طریق تعلیم الهی است، به مقداری که خدا می‌خواهد و صلاح می‌داند.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که یکی از یارانش سؤال کرد:

آیا امام علم غیب می‌داند؟

قال: لا، و لکن اذا اراد ان يعلم الشیء اعلمه الله ذلک:

" فرمود: نه، امام علم غیب را (ذاتا) نمی‌داند، ولی هنگامی که اراده کند چیزی را بداند خدا به او تعلیم می‌دهد."

در زمینه علم غیب و چگونگی آگاهی انبیا و امامان از آن روایات فراوانی وارد شده ...، ولی مسلم است که در این میان علوم و وجود دارد که غیر از خدا هیچکس از آن آگاه نیست ...

۲۸۶- چه زمانی یهود و نصاری از مسلمانان راضی می شوند و دست از توطئه و ظلم و ستم بر می دارند؟

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (آیه ۱۲۰ بقره)

۱۲۰- هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا (بطور کامل تسلیم خواسته‌های آنها شوی و) از آئین (تحریف یافته) آنان پیروی کنی بگو هدایت تنها هدایت الهی است، و اگر از هوی و هوسهای آنها پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای هیچ سرپرست و یآوری از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود.

۲۸۷- قتل یک انسان و یا نجات یک انسان مساوی با چه عملی است ؟ چرا؟

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (آیه ۳۲ مائده)

۳۲- بهمین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کسی انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است، و رسولان ما با دلایل روشن بسوی بنی اسرائیل آمدند، اما بسیاری از آنها، تعدی و اسراف، در روی زمین کردند.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۵۵

... چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها می باشد؟

مفسران در اینجا پاسخهای زیادی داده اند. در تفسیر "تبیان" شش پاسخ و در "مجمع البیان" پنج پاسخ و در "کنز العرفان" چهار پاسخ به آن داده شده است ولی پاره ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است.

آنچه می توان در پاسخ سؤال فوق گفت این است که: قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو میکند زیرا:

اولا- کسی که دست به خون انسان بی گناهی می آلود در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسانهای بی گناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی گناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و بقتل برساند، او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بی گناه، و میدانیم تفاوتی در میان انسانهای بی گناه از این نظر نیست، همچنین کسی که بخاطر نودوستی و عاطفه انسانی، دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد، او علاقمند به نجات انسانهای بی گناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی کند و با توجه به اینکه قرآن

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۵۶

می‌گوید " فَكَأَنَّمَا ... " استفاده می‌شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد.

ثانیا- جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه‌ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سائر اعضا آشکار می‌گردد زیرا یک جامعه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه‌ناخواه ضربه‌ای به همه جامعه بزرگ انسانی است.

فقدان او سبب می‌شود که به تناسب شعاع تاثیر وجودش در اجتماع محلی خالی بماند، و زبانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد، همچنین احیای یک نفس سبب احیای سائر اعضای این پیکر است، زیرا هر کس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندیهای آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

و اگر در بعضی از روایات می‌خوانیم که مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همه انسانها را کشته اشاره بهمین است نه اینکه از هر جهت مساوی یکدیگر باشند و لذا در ذیل همین روایات می‌خوانیم اگر تعداد بیشتری را بکشد مجازات او همان نسبت مضاعف شود! از این آیه اهمیت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملا آشکار می‌شود، و با توجه به اینکه این آیات در محیطی نازل گردید که خون بشر مطلقا در آن ارزشی نداشت عظمت آن آشکارتر می‌گردد.

قابل توجه اینکه در روایات متعددی وارد شده است که آیه اگر چه مفهوم ظاهرش مرگ و حیات مادی است اما از آن مهمتر مرگ و حیات معنوی یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات او از گمراهی است. کسی از امام صادق ع تفسیر این آیه را پرسید، امام فرمود:

" من حرق او غرق - ثم سکت - ثم قال تاویلها الاعظم ان دعاها فاستجاب له "

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۵۷

یعنی منظور از " کشتن " و " نجات از مرگ " که در آیه آمده نجات از آتش‌سوزی یا غرقاب و مانند آن است، سپس امام سکوت کرد و بعد فرمود:

تاویل اعظم و مفهوم بزرگتر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد .

سؤال دیگری که در آیه باقی می‌ماند این است که چرا نام بنی اسرائیل بخصوص در این آیه آمده؟ با اینکه می‌دانیم حکم مزبور اختصاصی به آنها ندارد.

در پاسخ می‌توان گفت ذکر نام بنی اسرائیل به خاطر آن است که مسئله قتل و خونریزی مخصوصا قتل‌هایی که از حسد و تفوق طلبی سرچشمه می‌گیرد در میان آنها فراوان بوده است، و هم اکنون نیز قربانیان بی‌گناهی که به دست آنها کشته می‌شوند رقم بزرگی را تشکیل می‌دهند، به همین جهت نخستین بار این حکم الهی در برنامه‌های آنها گنجانیده شد ...

۲۸۸- آیا میانه روی در انفاق با ایثار تضاد دارد؟

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (آیه ۲۹ اسرا)

۲۹- هرگز دست را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۹۸

... با در نظر گرفتن آیات فوق که دستور به " رعایت اعتدال در انفاق " می دهد این سؤال پیش می آید که در سوره " دهر " و آیات دیگر قرآن و همچنین روایات ستایش و مدح ایثارگران را می خوانیم که حتی در نهایت سختی از خود می گیرند و به دیگران می دهند، این دو چگونه با هم سازگار است؟! دقت در شان نزول آیات فوق، و همچنین قرائن دیگر، پاسخ این سؤال را روشن می سازد و آن اینکه: دستور به رعایت اعتدال در جایی است که بخشش فراوان سبب نابسامانیهای فوق العاده ای در زندگی خود انسان گردد، و به اصطلاح " ملوم و محسور " شود.

و یا ایثار سبب ناراحتی و فشار بر فرزندان او گردد و نظام خانوادگیش را به خطر افکند، و در صورتی که هیچیک از اینها تحقق نیابد مسلماً ایثار بهترین راه است.

از این گذشته رعایت اعتدال یک حکم عام است و ایثار یک حکم خاص که مربوط به موارد معینی است و این دو حکم با هم تضادی ندارند.

۲۸۹- حق اختیار پیامبر نسبت به مردم تا چه حد است؟

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أُولِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (آیه ۶ احزاب)

۶- پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است، و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند، و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانشان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود به آنها بدهید) این حکم در کتاب الهی نوشته شده است.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۰۱

...قرآن در این آیه اولویت پیامبر ص را نسبت به مسلمانان بطور مطلق

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۰۲

ذکر کرده است و مفهومش این است که در کلیه اختیاراتی که "انسان" نسبت به خویشان دارد "پیامبر" ص از خود او نیز اولی است.

گرچه بعضی از مفسران آن را به مساله "تدبیر امور اجتماعی" و "یا" اولویت در مساله قضاوت " و "یا" اطاعت فرمان " تفسیر کرده‌اند اما در واقع هیچ دلیلی بر انحصار در یکی از این امور سه گانه نداریم.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات اسلامی، اولویت به مساله "حکومت" تفسیر شده، در حقیقت بیان یکی از شاخه‌های این اولویت است.

لذا باید گفت: پیامبر اسلام ص هم در مسائل اجتماعی و هم فردی و خصوصی، هم در مسائل مربوط به حکومت، و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسبت به خودش اولی است، و اراده و خواست او، مقدم بر اراده و خواست وی می‌باشد.

از این مساله نباید تعجب کرد چرا که پیامبر ص معصوم است و نماینده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد، هرگز تابع هوی و هوس نیست، و هیچگاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد، بلکه به عکس برنامه او در تضاد منافع همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است.

این اولویت در حقیقت شاخه‌ای از اولویت مشیت الهی است، زیرا ما هر چه داریم از خدا است.

اضافه بر این انسان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد.

لذا در حدیثی می‌خوانیم که فرمود:

لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۰۳

تبعا لما جئت به:

"هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر زمانی که خواست او تابع آنچه من از سوی خدا آورده‌ام باشد".

و نیز در حدیث دیگری چنین آمده:

والذی نفسی بیده لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و ماله و ولده و الناس اجمعین:

"قسم به آن کسی که جانم در دست او است، هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر زمانی که من نزد او محبوبتر از خودش و مالش و فرزندش و تمام مردم باشم".

و باز از خود آن حضرت نقل شده که فرمود:

ما من مؤمن الا و انا اولی الناس به فی الدنیا و الآخرة:

"هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش اولی هستم".

قرآن نیز در آیه ۳۶ همین سوره (احزاب) می‌گوید: مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ: "هیچ مرد با ایمان و زن با ایمانی نمی‌تواند هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کند در برابر آن از خودشان اختیاری داشته باشند".

باز تاکید می‌کنیم این سخن مفهومی این نیست که خداوند بندگان را در بست تسلیم تمایلات یک فرد کرده باشد، بلکه با توجه به اینکه پیامبر ص دارای مقام عصمت است و به مصداق مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم - ۳ و ۴) هر چه می‌گوید سخن خدا است، و از ناحیه او است، و حتی از پدر هم دلسوزتر و مهربانتر است.

این اولویت در حقیقت در مسیر منافع مردم، هم در جنبه‌های حکومت و تدبیر جامعه اسلامی، و هم در مسائل شخصی و فردی است.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۰۴

به همین دلیل بسیار می‌شود که این اولویت، مسئولیتهای سنگینی بر دوش پیامبر می‌گذارد، لذا در روایت معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده می‌خوانیم: پیامبر ص فرمود:

انا أولى بكل مؤمن من نفسه، و من ترک مالا فللوارث و من ترک دینا او ضیاعا فالی و علی:

"من از هر مؤمنی نسبت به او اولی هستم، کسی که مالی از خود بگذارد برای وارث او است، و کسی که بدهکار از دنیا برود و یا فرزند و عیالی بگذارد کفالت آنها بر عهده من است" (باید توجه داشت که "ضیاع" در اینجا به معنی فرزندان و یا عیالی است که بدون سرپرست مانده‌اند، و تعبیر به "دین" قبل از آن نیز قرینه روشنی بر این معنی می‌باشد، زیرا منظور داشتن بدهی بدون مال است)...

۲۹۰- آیا کسانی که دنیا را می طلبند به آن می رسند؟

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ
(آیه ۲۰ شوری)

۲۰- کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم، و بر محصولش می افزاییم، و آنها که فقط کشت دنیا را می طلبند کمی از آن به آنها می دهیم اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند!

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۳۹۸

... انسانها همگی زارعند و این جهان مزرعه ماست، اعمال ما بذره‌های آن، و امکانات الهی بارانی است که بر آن می بارد، اما این بذرها بسیار متفاوت است، بعضی محصولش نامحدود، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پر میوه، اما بعضی دیگر محصولاتش بسیار کم، عمرش کوتاه و زودگذر، و میوه‌هایی تلخ و ناگوار دارد.

تعبیر به "یرید" (می خواهد و اراده می کند) در حقیقت اشاره به تفاوت نیت‌های مردم است، و مجموع آیه شرحی است پیرامون آنچه در آیه قبل از مواهب و روزیهای پروردگار آمده که گروهی از این مواهب به صورت بذرهایی برای آخرت استفاده می کنند و گروهی برای تمتع دنیا.

جالب اینکه در مورد کشتکاران آخرت می گوید: نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ (زراعت او را افزون می کنیم) ولی نمی گوید از تمتع دنیا نیز بی نصیبند، اما در مورد کشتکاران دنیا می گوید: "مقداری از آن را که می خواهند به آنها می دهیم، بعد می افزاید در آخرت هیچ نصیب و بهره‌ای ندارند".

به این ترتیب نه دنیاپرستان به آنچه می خواهند می رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می شوند، اما با این تفاوت که گروه اول با دست خالی به سرای آخرت می روند و گروه دوم با دستهای پر! نظیر همین معنی در آیه ۱۸ و ۱۹ سوره اسراء به شکل دیگری آمده است:

۳۹۹ "مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا"

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص:

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا:

"کسی که زندگی زودگذر را می‌طلبد آن مقدار از آن را که بخواهیم به هر کس اراده کنیم می‌بخشیم، سپس دوزخ را برای او قرار می‌دهیم، در آن وارد می‌شود در حالی که مذموم و رانده شده در گاه خدا است، و آن کس که سرای آخرت را می‌طلبد و کوشش خود را برای آن انجام دهد و ایمان داشته باشد به تلاشهای او پاداش داده خواهد شد."

تعبیر به "نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ" هماهنگ است با آنچه در آیات دیگر قرآن آمده، از جمله مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا: "کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر پاداش او است" (انعام - ۱۶۰) و "لِيُؤْثِقَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ" خدا پاداش آنها را به طور کامل می‌دهد، و از فضلش بر آنها می‌افزاید" (فاطر - ۳۰).

به هر حال آیه فوق ترسیم گویایی از بینش اسلامی در باره زندگی دنیا است، دنیایی که مطلوب بالذات است، و دنیایی که مقدمه جهان دیگر و مطلوب بالغیر، اسلام به دنیا به عنوان یک مزرعه می‌نگرد که محصولش در قیامت چیده می‌شود.

تعبیراتی که در لسان روایات یا بعضی دیگر از آیات قرآن آمده تایید و تاکید بر همین معنا است.

مثلا در آیه ۲۶۱ سوره بقره اتفاق کنندگان را تشبیه به بذری می‌کند که از آن هفت خوشه برمی‌خیزد، و از هر خوشه‌ای یکصد دانه، و گاه بیشتر، این نمونه بذر افشانی آخرت است.

و در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم:

و هل تكب الناس على مناخرهم في النار الا حصائد السنتهم:

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۰۰ "آیا چیزی مردم را به ر

محصولات درو شده زبانهای آنها .

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

ان المال و البنین حرث الدنيا، و العمل الصالح حرث الآخرة و قد یجمعهما الله لاقوام:

" مال و فرزندان کشت دنیا هستند و عمل صالح کشت آخرت، و گاه خداوند این هر دو را برای قومی جمع می‌کند " .

این نکته را نیز از آیه فوق می‌توان استفاده کرد که دنیا و آخرت هر دو نیاز به تلاش و سعی و کوشش دارد، و هیچکدام بی زحمت و رنج به دست نمی‌آید، همانگونه که هیچ بذر و محصولی بی‌رنج و زحمت نیست، چه بهتر که انسان با رنج و زحمتش درختی پرورش دهد که بارش شیرین و همیشگی و دائم و برقرار باشد، نه درختی که زود خزان می‌شود و نابود می‌گردد.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص پایان می‌دهیم: فرمود:

من کانت نیته الدنيا فرق الله عليه امره، و جعل الفقر بین عینیه، و لم یاته من الدنيا الا ما کتب له، و من کانت نیته الآخرة جمع الله شمله، و جعل غناه فی قلبه، و اتته الدنيا و هی راغمة!

" کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می‌سازد، فقر را در برابر او قرار می‌دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی‌آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل می‌سازد، و غنا و بی‌نیازی را در قلبش قرار می‌دهد، دنیا تسلیم او می‌گردد و به سراغ او می‌آید " .

اینکه در میان علما مشهور است الدنيا مزرعة الآخرة در حقیقت اقتباسی از مجموع بیانات فوق است.

۲۹۱- آیا طلب آمرزش برای مشرکان جایز است و اگر جایز نیست چرا ابراهیم (ع) برای آزر طلب آمرزش کرد؟

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (آیه ۱۱۳ توبه)

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (آیه ۱۱۴ توبه)

۱۱۳- برای پیامبر (ص) و مومنان شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند، پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه اصحاب دوزخند.

۱۱۴- و استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) فقط بخاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند) اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خدا است از او بی‌زاری جست، چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود.

۲۹۲- آیا در قیامت کسی بار گناه دیگری را به دوش می کشد؟ و آیا اعمال نیک دیگران برای ما مفید است؟

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (آیه ۲۵ نحل)

۲۵- آنها باید روز قیامت بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش کشند، و هم سهمی از گناهان کسانی را که بخاطر جهل گمراهشان ساختند، بدانید آنها بار سنگین بدی بر دوش می کشند.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۰۰

... چرا که گاهی گفتار آنها سبب گمراهی هزاران نفر می شود، چقدر دشوار است که انسان هم بار گناهان خود را بر دوش کشد و هم بار گناهان هزاران نفر دیگر را، و هر گاه سخنان گمراه کننده آنها باقی بماند و سرچشمه گمراهی نسلها شود بار آنها نیز بر دوششان سنگینی می کند! جمله " لیحملوا" (باید این بار را بر دوش کشند) به صورت امر است، مفهومی بیان نتیجه و عاقبت کار است، درست همانند اینکه به کسی می گوئیم اکنون که این عمل خلاف را انجام دادی باید نتیجه آن را تحمل کنی و تلخی آن را بجشی (بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که " لام" لیحملوا لام عاقبت باشد).

" اوزار" جمع " وزر" به معنی بار سنگین و نیز به معنی گناه آمده است و اینکه به وزیر، " وزیر" گفته می شود برای اینکه مسئولیت سنگینی به دوش می کشد.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۰۱

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه قرآن گفته است " قسمتی از بار گناهان کسانی را که گمراه کرده اند بر دوش دارند" و نگفته همه بار گناهان آنها را، با اینکه در روایات می خوانیم اگر کسی سنت بدی بگذارد تمام گناهان کسانی که به آن عمل کرده اند بر دوش می کشد.

بعضی از مفسران در پاسخ این سؤال گفته اند که " پیروان گمراه" دو نوع گناه دارند گناهی را که به عنوان پیروی از رهبران مرتکب می شوند، و گناهی را که مستقلا دارند، آنچه بر دوش رهبران سنگینی می کند نوع اول است.

و بعضی "من" را در آیه فوق برای تبعیض نگرفته‌اند بلکه برای بیان اینکه گناهان پیروان بر دوش رهبران است دانسته‌اند.

ولی تفسیر دیگری به نظر می‌رسد که از همه اینها دلچسب‌تر است، و آن اینکه پیروان گمراه دو حالت دارند، گاهی آگاهانه به دنبال این رهبران منحرف می‌افتند که نظیرش را در طول تاریخ فراوان دیده‌ایم، در این صورت عامل گناه هم دستور رهبران است و هم تصمیم خودشان، و در اینجا است که یک سهم از مسئولیت گناهانشان بر دوش رهبران است (بی آنکه چیزی از گناهان آنها کاسته شود).

اما گاه می‌شود که پیروان بدون اینکه مایل باشند اغفال می‌شوند و تحت تاثیر وسوسه‌های رهبران گمراه قرار می‌گیرند که نمونه آن در میان مردم عوام در بسیاری از جوامع دیده می‌شوند، آنها حتی ممکن است با قصد "تقرب الی الله" به دنبال چنین برنامه‌هایی حرکت کنند، در این صورت همه بار گناهانشان بر دوش پیشوایان گمراه است، و خودشان اگر در تحقیق کوتاهی نکرده باشند مسئولیتی ندارند، ولی دسته اول که با علم و آگاهی تبعیت کرده‌اند مسلماً سر سوزنی از گناهشان کم نمی‌شود در عین اینکه پیشوایانشان سهمی از مسئولیت را

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۰۲

بر دوش می‌کشند.

ذکر این نکته نیز لازم است که تعبیر "بَغْيَرِ عِلْمٍ" دلیل بر آن نیست که پیروان این گمراهان هیچگونه آگاهی از وضع رهبرانشان نداشتند و به طور کلی اغفال شده بودند تا هیچگونه مسئولیتی شخصاً نداشته باشند، بلکه این تعبیر همانند آنست که می‌گوئیم افراد جاهل و نادان زود به دام اغواگران می‌افتند، اما افراد دانا بسیار دیر.

سنت حسنه و سيئه

برای انجام یک عمل قطعاً مقدمات زیادی لازم است، و در این میان نقش رهبران و ارشاد کنندگان و یا وسوسه‌گران، نقش مهمی است، همچنین نقش سنتهای خوب یا زشت و ننگین که زمینه فکری و

اجتماعی را برای این گونه اعمال فراهم می‌کند نمی‌توان از نظر دور داشت، بلکه گاه می‌شود که نقش رهبران، و یا سنت‌گذاران بر همه عوامل دیگر پیشی می‌گیرد.

از این رو هیچ دلیلی ندارد که آنها شریک جرم و یا شریک در نیکیها نباشند.

روی همین منطق در آیات قرآن و روایات اسلامی به مساله " دلالت بر نیکی و بدی " و یا " سنت گذاردن، اعم از نیک و بد " تکیه فراوان شده است.

در آیات فوق خواندیم که مستکبران گمراه و اغواگر، هم بار گناهان خویش را بر دوش می‌کشند و هم سهمی از بار گناهان پیروانشان را (بی آنکه از مسئولیت پیروان کاسته شود).

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۰۷

این موضوع تا آنجا مورد اهمیت، که به گفته پیامبر اسلام ص

الدال علی الخیر کفاعله: " آن کس که دعوت به نیکی می‌کند همانند فاعل آنست " .

در حدیثی که در ذیل آیات فوق، از پیامبر ص نقل شده می‌خوانیم:

ایما داع دعی الی الهدی فاتبع، فله مثل اجورهم، من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و ایما داع دعی الی ضلاله فاتبع علیه، فان علیه مثل اوزار من اتبعه، من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئا!:

" هر کسی دعوت به هدایت کند و از او پیروی کنند، پاداشی همچون پاداش پیروانش خواهد داشت، بی آنکه از پاداش آنها چیزی کاسته شود. و هر کس دعوت به ضلالت کند و از او پیروی کنند همانند کیفر پیروانش را خواهد داشت، بی آنکه از کیفر آنها کاسته شود " .

و از امام باقر ع چنین نقل شده:

من استن بسنة عدل فاتبع کان له اجر من عمل بها، من غیر ان ینتقص من اجورهم شیء و من استن سنة جور فاتبع کان علیه مثل وزر من عمل به، من غیر ان ینتقص من اوزارهم شیء:

" کسی که سنت عدلی ایجاد کند و از آن پیروی شود همانند پاداش کسانی را که به آن عمل می‌کنند خواهد داشت، بی آنکه از پاداش آنها کم شود و کسی که سنت ظلمی بگذارد و از آن پیروی شود همانند گناه کسانی که به آن عمل می‌کنند خواهد داشت، بی آنکه چیزی از گناهان آنها کاسته شود".

به همین مضمون روایات متعدد دیگری از پیشوایان معصوم نقل شده که شیخ حر عاملی (ره) در جلد یازدهم وسائل " کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر "

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۰۸

باب شانزدهم، آنها را جمع‌آوری کرده است.

در صحیح مسلم نیز حدیثی از پیامبر اسلام ص به مضمون زیر آمده است:

پیامبر ص در میان یاران نشسته بود، جمعی پا برهنه و فاقد لباس خدمتش رسیدند در حالی که شمشیرها را بر کمر بسته بودند (و آماده جهاد بودند) از مشاهده فقر آنها، چهره پیامبر ص دگرگون شد، به خانه رفت و سپس برگشت و به بلال دستور داد مردم را دعوت به اجتماع و نماز کند، بعد از برگزاری نماز پیامبر خطبه‌ای خواند و فرمود: ای مردم از خدا بترسید همان خدایی که شما را همگی از یک نفس آفرید و بدانید خدا مراقب شما است، مردم! تقوا پیشه کنید و به فکر فردای قیامت باشید، هر کدام بتوانید از دینار، درهم، لباس، گندم، خرما، حتی بخشی از یک دانه خرما به نیازمندان کمک کنید.

در این هنگام مردی از انصار، کیسه پولی آورد که در دستش جای نمیگرفت این امر سبب تشویق مردم شد و پشت سر هم کمکهای مختلف فراهم کردند بحدی که دو کوبه از مواد غذایی و لباس جمع شد، آثار سرور در چهره پیامبر ص نمایان گشت در این هنگام فرمود:

من سن فی الاسلام سنۃ حسنۃ فله اجرها و اجر من عمل بها بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء و من سن فی الاسلام سنۃ سیئۃ کان علیه وزرها و وزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء .

معنی این بخش از حدیث همانند احادیث سابق است.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که این احادیث و مانند آن از آیات قرآن، با آیه ۱۶۴ انعام وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد) چگونه سازگار است؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته کاملاً روشن است، و آن اینکه اینها

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۰۹

مسئول گناهان دیگری نیستند بلکه مسئول گناهان خویشند، زیرا در تحقق گناه دیگران شرکت داشتند و از یک نظر گناه خودشان محسوب می‌شود....

قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (آیه ۱۶۴ انعام)

۱۶۴- بگو آیا غیر خدا، پروردگاری بطلبم در حالی که او پروردگار همه چیز است، و هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهد و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آنچه در آن اختلاف داشتید خبر خواهد داد.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۶۶

آیا اعمال نیک دیگران برای ما مفید است؟

... آیه می‌گوید "عمل هر کس تنها بدرد خود او می‌خورد" بنا بر این کارهای خیری که به عنوان نیابت یا هدیه کردن ثواب برای اموات و مردگان و حتی گاهی برای افراد زنده انجام می‌گیرد، نمی‌تواند مفید به حال آنها بوده باشد، در حالی که در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر ص یا امامان اهل بیت ع به ما رسیده می‌خوانیم که این گونه اعمال گاهی مفید و سودمند است، نه تنها عمل فرزند برای پدر و مادر بلکه برای دیگران نیز هم نتیجه‌بخش است.

به علاوه می‌دانیم پاداش اعمال بستگی به اثراتی دارد که از انجام کار خیر در روح و جان انسان به جای می‌ماند و در تکامل و ترقی او مؤثر است، اما کسی که هیچ کار نیکی انجام نداده و حتی در مقدمات آن نیز دخالت نداشته است چگونه ممکن است آن اثر روحی و معنوی را پیدا کند؟

بعضی این ایراد را بسیار با آب و تاب تعقیب می‌کنند، و نه تنها افراد عادی بلکه پاره‌ای از نویسندگان و مفسران مانند نویسنده "المنار" نیز تحت تاثیر آن قرار گرفته تا آنجا که بسیاری از احادیث و روایات مسلم را به دست فراموشی سپرده‌اند، ولی با توجه به دو نکته پاسخ این گونه ایرادها روشن می‌گردد.

۱- درست است که عمل هر کس باعث تکامل خود اوست، و فلسفه‌ها و نتایج و آثار واقعی اعمال نیک تنها عائد انجام دهنده آن عمل می‌شود، همانطور که "ورزش" و "تعلیم و تربیت" هر کس باعث "تقویت" و "تکامل" جسم و جان خود او است.

ولی هنگامی که کسی برای دیگری عمل نیکی انجام می‌دهد، حتماً به خاطر امتیاز و صفت نیکی است که در او بوده، یا مربی خوبی بوده و یا شاگرد

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۶۷

خوبی، یا دوست باصفایی بوده و یا همسایه باوفا، و یا عالم خدمتگزار و یا مؤمن با حقیقتی بوده است و به هر حال حد اقل نقطه روشنی در زندگی او وجود داشته که همان یک نقطه، جلب توجه دیگران را کرده و سبب شده که اعمال خیری برای او انجام دهند، بنا بر این او در واقع نتیجه همان امتیاز و صفت برجسته و نقطه درخشان زندگی خود را می‌گیرد، و به این ترتیب معمولاً انجام عمل خیر دیگران برای او نیز پرتوی از عمل یا نیت خیر خود او است.

۲- پادشاهی که خداوند به افراد می‌دهد بر دو گونه است: پادشاهی که متناسب وضع تکامل روحی و شایستگی افراد است یعنی به خاطر انجام اعمال نیک، روح و جان آنها آن قدر اوج می‌گیرد و ترقی می‌کند که شایستگی زندگی در عوالم بهتر و بالاتر را پیدا می‌کنند، و با بال و پری که از عقیده و اعمال نیک فراهم ساخته‌اند بر اوج آسمان سعادت پرواز می‌نمایند، مسلماً اینگونه آثار مخصوص شخص عمل کننده است و قابل واگذاری به دیگری نیست.

ولی از آنجا که هر کار نیکی اطاعت فرمان خدا است، و شخص مطیع و فرمانبردار در برابر اطاعتی که کرده استحقاق پاداشی دارد، می‌تواند این پاداش را به میل خود به دیگری هدیه کند.

درست مثل اینکه استادی در یک رشته مهم و سازنده علمی در دانشگاه تدریس میکند، شک نیست که او با تدریس خود دو گونه نتیجه می‌گیرد، هم در پرتو تدریس، در جنبه‌های علمی کاملتر و قویتر می‌شود، و هم حقوقی دریافت می‌کند، نتیجه اول را بدون شک نمی‌تواند به دیگری اهداء کند و مخصوص خود اوست اما نتیجه دوم را می‌تواند به افراد مورد علاقه‌اش هدیه کند.

هدیه کردن ثواب اعمال در مورد اموات و گاهی در مورد زندگان نیز همین گونه است و به این ترتیب هر گونه ابهام از احادیثی که در این زمینه وارد

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۶۸

شده مرتفع می‌گردد.

ولی باید توجه داشت که پاداشهایی که از این طریق به افراد می‌رسد، نمی‌تواند تمام سعادت آنها را تأمین کند، بلکه آثار کمتری خواهند داشت، و پایه اصلی نجات انسان همان ایمان و عمل خود اوست....

۲۹۳- عزت چیست و مخصوص چه کسانی است؟

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ (آیه ۱۰ فاطر)

۱۰- کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد) که تمام عزت برای خدا است سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند، و عمل صالح را بالا می‌برد، و آنها که نقشه‌های سوء می‌کشند، عذاب شدید برای آنها است و مکر (و تلاش افسادگرانه) آنها نابود می‌شود (و به جایی نمی‌رسد).

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۹۷

... حقیقت عزت چیست؟ آیا چیزی جز رسیدن به مرحله شکست‌ناپذیری می‌باشد؟ اگر چنین است عزت را در کجا باید جستجو کرد و چه چیز می‌تواند به انسان عزت دهد؟

در یک تحلیل روشن به اینجا می‌رسیم که حقیقت عزت در درجه نخست قدرتی است که در دل و جان انسان ظاهر می‌شود، و او را از خضوع و تسلیم و سازش در برابر طاغیان و یاغیان باز می‌دارد.

قدرتی که با داشتن آن هرگز اسیر شهوات نمی‌شود، و در برابر هوا و هوس سر فرود نمی‌آورد.

قدرتی که او را به مرحله نفوذناپذیری در برابر "زر" و "زور" ارتقا می‌دهد.

آیا این قدرت جز از ایمان به خدا، یعنی ارتباط با منبع اصلی قدرت و عزت سرچشمه می‌گیرد؟

این در مرحله فکر و عقیده و روح و جان، و اما در مرحله عمل عزت از اعمالی سرچشمه می‌گیرد که دارای ریشه صحیح و برنامه و روش حساب شده باشد و به تعبیر دیگر آن را در عمل صالح می‌توان خلاصه کرد، این دو است که به انسان سر بلندی و عظمت می‌دهد و به او عزت و شکست‌ناپذیری می‌بخشد.

"ساحران دنیاپرست" معاصر فرعون، نیرنگهای خود را به نام و به عزت او آغاز کردند و قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ: "گفتند به عزت فرعون سوگند که ما پیروز خواهیم شد" (شعراء- ۴۴).

اما به زودی از عصای چوپانی موسی ع شکست خوردند، ولی همانها

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۹۸

هنگامی که از زیر پرچم مذلت بار فرعون بیرون آمدند، و در سایه توحید قرار گرفتند و ایمان آوردند، چنان نیرومند و شکست ناپذیر شدند که سخت ترین تهدیدهای فرعون در آنها مؤثر نیفتاد، دست و پا و حتی جان خویش را عاشقانه در راه خدا دادند و شربت شهادت نوشیدند، و با این عمل نشان دادند که در برابر زر و زور تسلیم نمی شوند و شکست ناپذیرند و تاریخ پر افتخار آنها امروز برای ما یک دنیا درس آموزنده است...

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۸ منافقون)

۸- آنها می گویند: اگر به مدینه بازگردیم عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند، در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۶۸

... عزت مخصوص خدا و دوستان او است

گرچه در فارسی روزمره "عزت" به معنی احترام و آبرو یا گرانبها

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۶۹

بودن است، ولی در لغت عرب چنین نیست، بلکه عزت به معنی قدرت شکست- ناپذیر است، قابل توجه اینکه در آیات فوق و در آیه ۱۰ سوره فاطر "عزت" منحصر از آن خدا شمرده شده، و در آیات مورد بحث می افزاید: "و از آن رسول او و مؤمنان است" چرا که اولیاء و دوستان خدا نیز پرتوی از عزت او را دارند و به او متکی هستند.

به همین دلیل در روایات اسلامی روی این مساله تاکید شده است که مؤمن نباید وسائل ذلت خود را فراهم سازد، خدا خواسته او عزیز باشد او هم برای حفظ این عزت باید بکوشد.

در حدیثی از امام صادق ع در تفسیر همین آیه (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) می‌خوانیم:

فالمؤمن يكون عزيزا و لا يكون ذليلا ... المؤمن اعز من الجبل ان الجبل يستفل منه بالمعاول، و المؤمن لا يستفل من دينه شيء:

" مؤمن عزیز است و ذلیل نخواهد بود مؤمن از کوه محکمتر و پر صلابت‌تر است چرا که کوه را با کلنگها ممکن است سوراخ کرد ولی چیزی از دین مؤمن هرگز کنده نمی‌شود".

در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم:

لا ينبغي للمؤمن ان يذل نفسه قيل له و كيف يذل نفسه قال يتعرض لما لا يطيق!

" سزاوار نیست مؤمن خود را ذلیل کند، سؤال شد چگونه خود را ذلیل می‌کند! فرمود: به سراغ کاری می‌رود که از او ساخته نیست!" و باز در حدیث سومی از آن حضرت آمده است

ان الله تبارك و تعالى فوض الى المؤمن اموره كلها و لم يفوض اليه ان يذل نفسه ا لم تر قول الله سبحانه و تعالى هاهنا " وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ " و المؤمن ينبغي ان يكون عزيزا و لا يكون ذليلا

" خداوند همه کارهای مؤمن را به او واگذار کرده

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۷۰

جز اینکه به او اجازه نداده است که خود را ذلیل و خوار کند، مگر نمی‌بینی خداوند در این باره فرموده: عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، سزاوار است مؤمن همیشه عزیز باشد، و ذلیل نباشد" ...

۲۹۴- شرط قبولی اعمال صالح چیست و آیا ثواب اعمال زن و مرد با یکدیگر برابر است؟

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (آیه ۱۲۴ نساء)

۱۲۴- و کسی که چیزی از اعمال صالح انجام دهد خواه مرد باشد یا زن، اما ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل در بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُخَوِّضَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (آیه ۹۷ نحل)

۹۷- هر کس عمل صالح کند، در حالی که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می‌بخشیم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۹۱

... برابری مرد و زن

بی شک، زن و مرد تفاوتی از نظر جسم و روح دارند و به همین دلیل در احراز پستهای اجتماعی متفاوتند و هر کاری از کسی ساخته است، ولی هیچیک از اینها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آنها، و یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست، و از این نظر هر دو کاملاً برابرند، و به همین دلیل معیاری که بر شخصیت و مقام معنوی آنها حکومت می‌کند، یک معیار بیش نیست، و آن ایمان است و عمل صالح و تقوی که امکان دسترسی هر دو به آن یکسان است.

آیات فوق، با صراحت این حقیقت را بیان کرده، و دهان بیهوده‌گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن، شک و تردید داشتند، و یا برای او مقامی پائینتر از مقام انسانی مرد قائل بودند می‌بندد، و ضمناً منطق اسلام را

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۹۲

در این مساله مهم اجتماعی آشکار می‌سازد، و ثابت می‌کند که بر خلاف پندار کوتاه‌فکران، اسلام دین مردانه نیست، به همان مقدار که به مردان تعلق دارد به زنان نیز تعلق دارد.

این هر دو جنس در صورتی که در مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده که از انگیزه‌های ایمانی مدد گیرد، هر دو به یکسان دارای "حیات طیبه" خواهند بود، و هر دو از اجر و پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره‌مند می‌شوند و موقعیت اجتماعی آنها نیز همانند خواهد بود مگر اینکه از نظر ایمان و عمل صالح بر دیگری برتری یابد.

ریشه‌های عمل صالح از ایمان سیراب می‌گردد

عمل صالح آن چنان مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که تمام فعالیت‌های مثبت و مفید و سازنده را در همه زمینه‌های علمی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و نظامی و مانند آن شامل می‌شود.

از اختراع دانشمندی که برای کمک به انسانها سالها زحمت کشیده گرفته، تا مجاهدتهای شهید جان بر کفی که در صحنه مبارزه حق و باطل آخرین قطره‌های خون خود را نثار می‌کند، و از درد و رنجی که مادر با ایمانی به هنگام آوردن نوزاد و سپس برای تربیت او متحمل می‌شود گرفته، تا زحماتی که دانشمندان برای نوشتن کتابهای پر ارجشان می‌کشند، همه را فرا می‌گیرد.

از بزرگترین کارها همچون رسالت انبیا، تا کوچکترین برنامه‌ها همچون کنار زدن یک سنگ کوچک از وسط جاده، همه در این مفهوم وسیع جمع است.

در اینجا این "سؤال" پیش می‌آید که چرا این عمل صالح مقید به قید ایمان شده است در حالی که انجام آن بدون ایمان نیز امکان دارد، و در مواردی دیده شده است.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۹۳

"پاسخ" این سؤال یک نکته است و آن اینکه اگر انگیزه ایمان در کار نباشد غالباً عمل آلوده می‌شود و اگر آلوده نشود بسیار استثنایی است، و اما اگر ریشه‌های درخت عمل صالح از آب توحید و ایمان به "الله" سیراب گردد، کمتر ممکن است آفاتی همچون عجب و ریا و تظاهر و خودبینی و

تقلب و منت‌گذاری و امثال آن در آن راه یابد، و به همین دلیل قرآن مجید غالباً این دو را با هم پیوند می‌دهد چرا که پیوندشان یک واقعیت عینی و ناگسستنی است.

لازم است در اینجا با ذکر یک مثال این مساله را روشنتر سازیم، فرض کنید دو نفر هر کدام دست به ساختن بیمارستانی زده‌اند، یکی انگیزه الهی دارد و برای خدمت به خلق خدا این کار را کرده، اما دیگری هدفش تظاهر و رسیدن به یک موقعیت اجتماعی است.

ممکن است در یک نظر سطحی ما فکر کنیم بالآخره هر دو بیمارستان می‌سازند و مردم از عمل آنها یکسان استفاده خواهند کرد، درست است که یکی پاداش الهی دارد و یکی ندارد، ولی عمل آنها ظاهراً با یکدیگر متفاوت نیست.

ولی همانگونه که گفتیم این محصول یک مطالعه سطحی است، اما اگر کمی بیشتر دقت کنیم خواهیم دید خود این دو عمل در جهات مختلف با یکدیگر متفاوتند، فی‌المثل نفر اول به سراغ محله‌ای از شهر می‌رود که مستضعفان و نیازمندان در آن بیشترند، و گاه در یک محله گمنام که در مسیر رفت و آمد نیست اقدام به این عمل می‌کند، ولی نفر دوم به سراغ نقطه‌ای می‌رود که بیشتر در چشمها است هر چند در آنجا نیاز بسیار کمتری است.

نفر اول در انتخاب مصالح و کیفیت ساختمان آینده‌های دور را در نظر می‌گیرد، و آن چنان زیر بنا را می‌سازد که صدها سال بماند، اما نفر دوم غالباً به سراغ این می‌رود که ساختمان زودتر بر پا و افتتاح شود و جار و جنجال راه بیندازد، و نتیجه مورد نظرش را بگیرد.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۹۴

نفر اول دنبال تحکیم باطن کار می‌رود و نفر دوم به زرق و برق ظاهر می‌چسبد، همچنین در انتخاب بخشهای درمانی، دکترها، پرستارها و سایر نیازمندیهای این بیمارستان میان این دو، تفاوت بسیار است، چرا که همواره انگیزه‌های مختلف، خود را در تمام مسیر عمل نشان می‌دهند و یا به تعبیر دیگر عمل را به رنگ خود در می‌آورند...

(در نتیجه شرط قبولی اعمال صالح ایمان به خداوند است و میان عمل زن و مرد تفاوتی نیست)

۲۹۵- آیا می شود هم دوستان خدا را دوست داشت و هم دشمنان خدا را؟

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (آیه ۴ احزاب)

۴- خداوند برای هیچکس دو قلب در درون وجودش نیافریده، و هرگز همسران را که مورد "ظهار" قرار می‌دهید مادران شما قرار نداده، و (نیز) فرزندخوانده‌های شما را فرزند حقیقی قرار نداده است، این سخنی است که شما تنها به زبان خود می‌گوئید (سخنی باطل و بی‌ماخذ) اما خداوند حق می‌گوید، و به راه راست هدایت می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۱۹۴

انسان به حکم اینکه یک قلب بیشتر ندارد باید دارای یک کانون عاطفی و تسلیم در برابر یک قانون باشد.

مهر یک معشوق در دل بگیرد.

یک مسیر معین را در زندگی تعقیب کند.

با یک گروه و یک جمعیت هماهنگ گردد، و گر نه تشتت و تعدد و راههای مختلف و اهداف پراکنده او را به بیهودگی و انحراف از مسیر توحیدی فطری می‌کشاند.

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع در تفسیر این آیه می‌خوانیم: که فرمود:

لا یجتمع حبنا و حب عدونا فی جوف انسان، ان الله لم یجعل لرجل قلبین فی جوفه، فیحب بهذا و یبغض بهذا فاما محبنا فیخلص الحب لنا کما یخلص الذهب بالنار لا کدر فیه فمن اراد ان یعلم فلیمتحن قلبه فان شارک فی حبنا حب عدونا فلیس منا و لسانه منه:

" دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک قلب نمی‌گنجد چرا که خدا برای یک انسان دو قلب قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن، دوستان ما در دوستی ما خالصند همانگونه که

طلا در کوره خالص می‌شود هر کس می‌خواهد این حقیقت را بداند، قلب خود را آزمایش کند اگر چیزی از محبت دشمنان ما در قلبش با محبت ما آمیخته است از ما نیست و ما هم از او نیستیم."

بنا بر این قلب واحد کانون اعتقاد واحدی است و آنهم برنامه عملی واحدی را اجراء می‌کند چرا که انسان نمی‌تواند حقیقتاً معتقد به چیزی باشد اما در عمل از آن جدا شود و اینکه بعضی در عصر ما برای خود شخصیت‌های متعددی قائل هستند و می‌گویند فلان عمل را از جنبه سیاسی انجام دادم و فلان کار را از جنبه دینی و کار دیگر را از نظر جنبه اجتماعی و به این ترتیب اعمال متضاد خود را

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۱۹۵

توجیه می‌کنند منافقان زشت سیرتی هستند که می‌خواهند قانون آفرینش را با این سخن زیر پا بگذارند. درست است که جنبه‌های زندگی انسان مختلف است ولی باید خط واحدی بر همه آنها حاکم باشد. ...

۲۹۶- شرط قبولی اعمال صالح چیست ؟

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (آیه ۹۴ انبیاء)

۹۴- هر کس چیزی از اعمال صالح را بجا آورد در حالی که ایمان داشته باشد، کوششهای او ناسپاسی نخواهد شد، و ما تمام اعمال آنها را می‌نویسیم (تا دقیقاً همه پاداش داده شود).

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۴۹۹

...قابل توجه اینکه در این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ایمان و عمل صالح به عنوان دو رکن اساسی برای نجات انسانها ذکر شده، ولی با اضافه کردن کلمه "من" که برای "تبعیض" است این مطلب را بر آن می‌افزاید که انجام تمام اعمال صالح نیز شرط نیست، حتی اگر افراد با ایمان، بخشی از اعمال صالح را انجام دهند باز اهل نجات و سعادتند. و در هر حال این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، شرط قبولی

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۵۰۰

اعمال صالح را ایمان می‌شمرد.

ذکر جمله "فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ" در مقام بیان پاداش این گونه افراد، تعبیری است توأم با نهایت لطف و محبت و بزرگواری چرا که خداوند در اینجا در مقام تشکر و سپاسگزاری از بندگان بر می‌آید، و از سعی و تلاش آنها تشکر می‌کند این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه ۱۹ سوره اسراء آمده است: وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا: "کسی که سرای آخرت را بخواهد و تلاش و کوشش خود را در این راه به خرج دهد در حالی که ایمان داشته باشد از کوشش او تشکر می‌شود..."

۲۹۷- موضع اسلام در برابر مسأله مال و ثروت چیست؟ تا چه حد ثروت اندوزی از دیدگاه اسلام جایز است و بهترین ثروت کدام ثروت است؟

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيُكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا وَيُكَانَهُ لَا يَفْلِحُ الْكَافِرُونَ (آیه ۸۲ قصص)

۸۲- آنها که دیروز آرزو می کردند بجای او (قارون) باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای بر ما گویی خدا روزی را بر هر کسی از بندگانش بخواهد گسترش می دهد، یا تنگ می گیرد، اگر خدا بر ما منت نهاده بود ما را نیز به فقر زمین فرو می برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند!

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۱۷۴

... نباید تصور کرد که اسلام، فقر را می پسندد و دعوت به فقر می کند و آن را وسیله کمالات معنوی می داند.

بلکه به عکس اسلام به عنوان یک وسیله مؤثر و کارساز روی آن تکیه می کند در آیه ۱۸۰ سوره بقره از "مال" تعبیر به "خیر" شده است.

و در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

نعم العون الدنيا على طلب الآخرة:

" دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت " .

بلکه آیات مورد بحث که شدیدترین مذمت را از قارون ثروتمند مغرور می کند شاهد گویایی بر این موضوع است، منتها اسلام ثروتی را می پسندد که بوسیله آن " ابتغاء دار آخرت " و طلب سرای دیگر شود، چنان که دانشمندان

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۱۷۵

بنی اسرائیل به قارون گفتند: وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ.

اسلام ثروتی را می‌پسندد که در آن "أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ" و نیکی به همگان باشد.

اسلام ثروتی را مدح می‌کند که در آن لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا تحقق یابد بالآخره اسلام ثروتی را خواهان است که مایه فساد در زمین و فراموش کردن ارزشهای انسانی و گرفتار شدن در مسابقه جنون‌آمیز "تکاثر" نگردد، و انسان را به "خود برترینی" و "تحقیر دیگران" و حتی رویارویی با پیامبر خدا نکشاند.

وسیله‌ای باشد برای استفاده همگان، برای پر کردن خلاهای موجود اقتصادی، برای مرهم نهادن بر زخمهای جانکاه محرومان، و برای رسیدن به نیازها و مشکلات مستضعفان.

علاقه به چنین ثروتی با چنین هدفهای مقدسی علاقه به دنیا نیست، علاقه به آخرت است، چنان که در حدیثی می‌خوانیم یکی از یاران امام صادق ع خدمتش آمد و شکایت کرد که ما دنبال دنیا هستیم و به آن علاقمندیم (از این می‌ترسیم که دنیاپرست باشیم).

امام (که پاکی و تقوای آن مرد را می‌دانست) فرمود: با این ثروت دنیا چه می‌خواهی انجام دهی؟ در پاسخ عرض کرد: هزینه خود و خانواده‌ام را تهیه کنم، و به خویشاوندانم کمک نمایم، در راه خدا انفاق کنم، و حج و عمره بجا آورم امام فرمود: لیس هذا طلب الدنيا هذا طلب الآخرة: "این، دنیاطلبی نیست این طلب آخرت است".

و از اینجا فاسد بودن عقیده دو گروه: گروهی از مسلمانان نهای بیخبر از تعلیمات اسلام که اسلام را حامی مستکبران معرفی می‌کنند و گروهی از دشمنان مغرض که می‌خواهند چهره اسلام را دگرگون نشان داده و آن را ضد ثروت و طرفدار

تفسیر

فقر نشان دهند، روشن می‌شود.

اصولا یک ملت فقیر، نمی‌تواند آزاد و سربلند زندگی کند.

فقر وسیله وابستگی است.

فقر مایه روسیاهی در دنیا و آخرت است.

و فقر انسان را به گناه و آلودگی دعوت می‌کند.

همانگونه که در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

غنی یحجزک عن الظلم خیر من فقر یحملك علی الاثم:

"بی‌نیازی که تو را از تجاوز به حق دیگران باز دارد از فقری که تو را وادار به گناه کند بهتر است."

جوامع اسلامی باید بکوشند هر چه بیشتر، غنی و بی‌نیاز گردند، به مرحله خودکفایی برسند و روی پای خود بایستند و شرف و عزت و استقلال خود را بر اثر فقر، فدای وابستگی به دیگران نکنند و بدانند خط اصیل اسلام این است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتَنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (آیه ۳۴ توبه)

يَوْمَ يَخْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكُوى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ (آیه ۳۵ توبه)

۳۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از علما (ی اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را به باطل می‌خورند و (آنان را) از راه خدا باز می‌دارند، و آنها را که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان می‌سازند، و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناک بشارت ده.

۳۵- در آن روز که آنها را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورتها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند (و به آنها می‌گویند) که این همان چیز است که برای خود گنجینه ساختید پس بجشید چیزی را که برای خود اندوختید!.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۹۳

... فلسفه اصلی پول همان گردش کاملتر و سریعتر چرخهای مبادلات اقتصادی است، و آنها که پول را به صورت "گنجینه" پنهان می‌کنند نه تنها موجب رکود اقتصادی و زیان به منافع جامعه می‌شوند بلکه عمل آنها درست بر ضد فلسفه پیدایش پول است.

آیه فوق صریحا ثروت‌اندوزی و گنجینه‌سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان دستور می‌دهد که اموال خویش را در راه خدا، و در طریق بهره‌گیری بندگان خدا به کار اندازند، و از اندوختن و ذخیره کردن و خارج ساختن آنها از گردش معاملات به شدت بپرهیزند، در غیر این صورت باید منتظر عذاب دردناکی باشند.

این عذاب دردناک تنها کیفر شدید روز رستاخیز نیست بلکه مجازاتهای سخت این دنیا را که بر اثر بهم خوردن موازنه اقتصادی و پیدایش اختلافات طبقاتی دامن فقیر و غنی را می‌گیرد نیز شامل می‌شود.

اگر در گذشته مردم دنیا به اهمیت این دستور اسلامی درست آشنا نبودند امروز ما به خوبی می‌توانیم به آن پی ببریم، زیرا نابسامانیهایی که دامن بشر را، بر اثر ثروت‌اندوزی گروهی خود خواه و بیخبر، گرفته و به شکل آشوبها و جنگها و خونریزیها ظاهر می‌شود بر هیچکس پوشیده نیست.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۹۴

جمع ثروت تا چه اندازه "کنز" محسوب می‌شود؟

در میان مفسران در مورد آیه فوق گفتگو است که آیا هر گونه گرد آوری ثروت اضافه بر نیازمندیهای زندگی "کنز" محسوب می‌شود، و طبق آیه فوق حرام است؟

یا این که این حکم مربوط به آغاز اسلام و قبل از نزول حکم زکات بوده و سپس با نزول حکم زکات بر داشته شده؟

و یا این که اصولا آنچه واجب است پرداختن زکات سالانه است و نه غیر آن، بنا بر این هر گاه انسان اموالی را جمع‌آوری کند و هر سال مرتبا مالیات اسلامی آن یعنی زکات را پردازد مشمول آیه فوق نخواهد بود.

در بسیاری از روایات که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده تفسیر سوم به چشم می‌خورد مثلاً در حدیثی از پیامبر ص چنین می‌خوانیم:

"ای مال ادیت زکاته فلیس بکنز

:" هر مال که زکات آن را پردازی کنز نیست " .

و نیز می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد کار بر مسلمانان مشکل گردید و گفتند با این حکم هیچیک از ما نمی‌تواند چیزی برای فرزندان خود ذخیره کند و آینده آنها را تامین نماید ... سرانجام از پیامبر سؤال کردند، پیغمبر ص فرمود:

ان الله لم يفرض الزكاة الا ليطيب بها ما بقي من اموالكم و انما فرض الموارث من اموال تبقی بعدکم

:" خداوند زکات را واجب نکرده است مگر به خاطر این که باقیمانده اموال شما برای شما پاک و پاکیزه باشد، لذا قانون ارث را در باره اموالی که بعد از شما می‌ماند قرار داده است " یعنی اگر گردآوری مال به کلی ممنوع بود قانون ارث موضوع نداشت.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۹۵

در کتاب "امالی" شیخ" از پیامبر نیز همین مضمون نقل شده است که " هر کس زکات مال خود را پردازد باقیمانده آن کنز نیست .

ولی روایات دیگری در منابع اسلامی مشاهده می‌کنیم که مضمون آن با تفسیر فوق ظاهراً و در بدو نظر سازگار نیست، از جمله حدیثی است که در " مجمع البیان " از علی ع نقل شده که فرمود:

ما زاد علی اربعة آلاف فهو كنز ادى زكاته او لم يودها و ما دونها فهي نفقة فَبَشَّرَهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

"" هر چه از چهار هزار (درهم) - که ظاهراً اشاره به مخارج یک سال است - بیشتر باشد " کنز " است خواه زکاتش را پردازند یا نه، و آنچه کمتر از آن باشد نفقه و هزینه زندگی محسوب می‌شود، بنا بر این ثروتمندان را به عذاب

و در کتاب "کافی" از "معاذ بن کثیر" چنین نقل شده که می‌گوید از امام صادق ع شنیدم می‌گفت: "شیعیان ما فعلا آزادند که از آنچه در دست دارند در راه خیر انفاق کنند (و باقیمانده برای آنها حلال است) اما هنگامی که "قائم" ما قیام کند تمام کنزها و ثروت‌های اندوخته را تحریم خواهد کرد تا همه را نزد او آرند و از آن در برابر دشمنان کمک گیرد و این مفهوم کلام خداست که در کتابش فرموده "وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ...".

در شرح حال "ابو ذر" نیز کرارا و در بسیاری از کتب این مطلب نقل شده است که او آیه فوق را در برابر معاویه در شام هر صبح و شام می‌خواند و با صدای بلند فریاد می‌زد: "بشر اهل الكنوز بکی فی الجباه و کی بالجنوب و کی بالظهور ابدا حتی یتردد الحر فی اجوافهم:" به گنج‌اندوزان بشارت ده

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۹۶

که هم پیشانی آنها را با این اموال داغ می‌کنند و هم پهلوها و هم پشت‌هایشان را تا سوزش گرما، در درون وجود آنها به حرکت در آید!".

و نیز استدلال "ابو ذر" در برابر "عثمان" به آیه فوق نشان می‌دهد که او معتقد بوده است که آیه مخصوص مانعان زکات نیست، بلکه غیر آنها را نیز شامل می‌شود.

از بررسی مجموع احادیث فوق به ضمیمه خود آیه می‌توان چنین نتیجه گرفت که در شرائط عادی و معمولی یعنی در مواقعی که جامعه در وضع ناگوار و خطرناکی نیست و مردم از زندگانی عادی بهره‌مندند پرداختن زکات کافی است و باقیمانده کنز محسوب نمی‌شود (البته باید توجه داشت که اصولا با رعایت موازین و مقررات اسلامی در درآمدها، اموال به صورت فوق العاده متراکم نمی‌شود، زیرا اسلام آن قدر قید و شرط برای آن قائل شده است که تحصیل چنین مالی غالبا غیر ممکن است).

و اما در مواقع فوق العاده و هنگامی که حفظ مصالح جامعه اسلامی ایجاب کند حکومت اسلامی می‌تواند محدودیتی برای جمع‌آوری اموال قائل شود (آن چنان که در روایت علی ع خواندیم) و یا به کلی همه اندوخته‌ها و ذخیره‌های مردم را برای حفظ موجودیت جامعه اسلامی مطالبه کند (آن چنان که در روایت امام صادق ع در باره زمان قیام قائم آمده است که با توجه به ذکر علت در آن روایت سایر زمانها را نیز شامل می‌شود زیرا می‌فرماید: (فیستعین به علی عدوه). ولی تکرار می‌کنیم که این

موضوع تنها در اختیار حکومت اسلامی است و او است که می‌تواند چنین تصمیمی را در مواقع لزوم بگیرد (دقت کنید)...

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (آیه ۸۶ هود)

۸۶- سرمایه حلالی که خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید، و من پاسدار شما (و مامور بر اجبارتان به ایمان) نیستم.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۰۳

...افزایش کمیت ثروت- ثروتی که از راه ظلم و ستم و استثمار دیگران بدست آید- سبب بی‌نیازی شما نخواهد بود، بلکه "سرمایه حلالی که برای شما باقی می‌ماند هر چند کم و اندک باشد اگر ایمان به خدا و دستورش داشته باشید بهتر است" (بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

تعبیر به "بقیه الله" یا به خاطر آن است که سود حلال اندک چون به فرمان خدا است "بقیه الله" است.

و یا اینکه تحصیل حلال باعث دوام نعمت الهی و بقای برکات می‌شود.

و یا اینکه اشاره به پاداش و ثوابهای معنوی است که تا ابد باقی می‌ماند هر چند دنیا و تمام آنچه در آن است فانی شود، آیه ۴۶ سوره کهف وَ الْبَاقِيَّاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلاً نیز اشاره به همین است.

و تعبیر به **إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** (اگر ایمان داشته باشید) اشاره به این است که این واقعیت را تنها کسانی درک می‌کنند که ایمان به خدا و حکمت او و فلسفه فرمانهایش داشته باشند.

در روایات متعددی می‌خوانیم که **بقیه الله** تفسیر به وجود "مهدی ع" یا بعضی از امامان دیگر شده است، از جمله در کتاب اکمال الدین از امام باقر

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۰۴

ع چنین نقل شده:

اول ما ينطق به القائم عليه السلام حين خرج هذه الآية بَقِيَّتُ اللَّهُ خَيْرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، ثم يقول انا بقیة الله و حجتہ و خلیفته علیکم فلا یسلم علیہ مسلم الا قال السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه

: "نخستین سخنی که مهدی ع پس از قیام خود می گوید این آیه است "بَقِيَّتُ اللَّهُ خَيْرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" سپس می گوید منم بقیة الله و حجت و خلیفه او در میان شما، سپس هیچکس بر او سلام نمی کند مگر اینکه می گوید: السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه " .

بارها گفته ایم آیات قرآن هر چند در مورد خاصی نازل شده باشد مفاهیم جامعی دارد که می تواند در اعصار و قرون بعد بر مصداقهای کلی تر و وسیع تر، تطبیق شود.

درست است که در آیه مورد بحث، مخاطب قوم شعبیند، و منظور از "بَقِيَّتُ اللَّهُ" سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد، "بقیة الله" محسوب می شود.

تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ "بقیة الله" اند.

تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سر سخت برای یک قوم و ملت باقی میمانند از این نظر بقیة الله اند.

همچنین سربازان مبارزی که پس از پیروزی از میدان جنگ باز می گردند آنها نیز بقیة الله اند.

و از آنجا که مهدی موعود ع آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام ص است یکی از روشنترین مصادیق "بقیة الله" می باشد و از همه به این لقب شایسته تر است، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است.

۲۹۸- عامل اصلی پیروزی بر دشمن در میدان جنگ چیست؟ آیا عامل پیروزی تعداد نفرات و قدرت نظامی است؟

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (آیه ۶۵ انفال)

الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (آیه ۶۶ انفال)

۶۵- ای پیامبر! مومنان را تحریک به جنگ (با دشمن) کن، هر گاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!

۶۶- هم اکنون خداوند از شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی وجود دارد بنا بر این هر گاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر پیروز می شوند و اگر یکهزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۳۸

... همانطور که مشاهده کردیم آیه نخست، به مسلمانان دستور می دهد که حتی اگر لشگر دشمن ده برابر آنها باشد از مقابله با آنها سرباز نزنند، در حالی که در آیه دوم نسبت را به دو برابر تنزل داده است.

این اختلاف ظاهری سبب شده که بعضی حکم آیه اول را بوسیله آیه دوم منسوخ بدانند، و یا آیه اول را بر یک حکم مستحبّ و آیه دوم را بر یک حکم واجب حمل کنند، یعنی اگر تعداد دشمنان حد اکثر دو برابر تعداد مسلمانان باشد وظیفه دارند از میدان جهاد عقب نشینی نکنند، اما اگر بیش از دو برابر باشد تا ده برابر می توانند از جهاد خود داری کنند، اما بهتر آن است که باز هم دست از جهاد بر ندارند.

ولی جمعی از مفسران را عقیده بر این است که اختلاف ظاهری که بین دو آیه دیده می‌شود نه دلیل بر نسخ است و نه دلیل بر استحباب، بلکه هر یک از این دو حکم مورد معینی دارد: به هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی شوند و در میان آنها افراد تازه کار و ناآزموده و ساخته نشده بوده باشند مقیاس سنجش همان

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۳۹

نسبت دو برابر است، ولی به هنگامی که افراد ساخته شده و ورزیده و قوی الایمان همانند بسیاری از رزمندگان بدر بوده باشند این نسبت تا ده برابر ترقی می‌کند.

بنا بر این دو حکم مذکور در دو آیه، مربوط به دو گروه مختلف و در شرائط متفاوت است، و به این ترتیب نسخی در اینجا وجود ندارد و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات تعبیر به نسخ شده است باید توجه داشته باشیم که "نسخ در لسان روایات مفهوم وسیعی دارد که" تخصیص" را هم شامل می‌شود.

افسانه موازنه قوا

آیات فوق- به هر صورت- این حکم مسلم را در بر دارد که مسلمانان هرگز نباید در انتظار موازنه ظاهری قوا با دشمن بنشینند بلکه گاهی با دو برابر جمعیت خود و گاهی حتی با ده برابر باید به مقابله برخیزند و به عذر کمبود نفرات از برابر دشمن فرار نکنند، و جالب اینکه در بیشتر میدانهای جنگی اسلام تعادل قوا به سود دشمن بهم خورده بود و مسلمین غالبا در اقلیت بوده‌اند، نه تنها در جنگهایی که در زمان پیامبر ص اتفاق افتاد، مانند بدر و احد و احزاب، و یا جنگ‌هایی مثل موته که تعداد مسلمانان سه هزار نفر و حد اقل عددی که از نفرات دشمن نوشته‌اند یکصد و پنجاه هزار نفر بود، بلکه در جنگهایی که بعد از پیامبر ص رخ داد این تفاوت به نحو حیرت‌انگیزی وجود داشت، مثلا تعداد نفرات ارتش آزادی بخش اسلام را در جنگ با سپاه "ساسانی" پنجاه هزار نفر، در حالی که تعداد سپاهیان خسرو پرویز را پانصد هزار نفر نوشته‌اند.

در واقعه "یرموک" که برخورد بزرگ ارتش اسلام با سپاهیان روم بود مورخان را که هرقل گردآوری کرد حدود دویست هزار نفر بود، ولی ارتش اسلام از بیست و چهار هزار نفر

تجاوز نمی‌کرد!! و عجیب‌تر این که نوشته‌اند تعداد نفراتی که از دشمن در این میدان به خاک افتادند بالغ بر هفتاد هزار نفر می‌شد.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۴۰

شک نیست که موازنه و برتری قوا به ظاهر یکی از عوامل پیروزی است، ولی چه چیز سبب می‌شد که این تفاوت بزرگ و چشمگیر به سود مسلمانها جبران گردد؟

پاسخ این سؤال مهم را قرآن با سه تعبیر در دو آیه فوق بیان کرده است در یک جا می‌گوید: "عِشْرُونَ صَابِرُونَ" بیست نفر با استقامت "و مِائَةٌ صَابِرَةٌ" یکصد نفر با استقامت".

یعنی روح استقامت و پایداری که ثمره درخت ایمان است سبب می‌شد که هر یک نفر در برابر ده نفر استقامت کنند و بر آنها پیروز گردند.

و در جای دیگر می‌گوید "بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ" یعنی عدم آگاهی آنها از هدفشان و آگاهی شما نسبت به هدف مقدستان، کمبود نفرات را جبران می‌کند.

و در جای دیگر تعبیر به "اذن الله" می‌کند، یعنی امدادهای الهی و کمک‌های غیبی و معنوی و لطف و رحمت پروردگار شامل حال چنین مجاهدان با ایمان و پر استقامت است.

امروز نیز مسلمانان در برابر دشمنان نیرومندی قرار دارند، اما عجب این است که در بسیاری از میدانهای جنگ نفرات مسلمین بسیار از دشمن برتری دارند، ولی باز هم اثری از پیروزی نیست و درست در جهت عکس "مسلمین نخستین" گام بر می‌دارند.

اینها بخاطر آن است که آگاهی کافی متأسفانه در مسلمانان امروز نیست، روح استقامت را به خاطر تسلیم شدن در برابر عوامل فساد و زرق و برق مادی از دست داده‌اند، حمایت‌های الهی نیز بخاطر آلودگی به گناه از آنها سلب شده است در نتیجه به چنین سرنوشتی گرفتار شده‌اند! ولی راه بازگشت هنوز باز است و امیدواریم روزی فرا رسد که مفهوم آیات

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۴۱

فوق بار دیگر در مسلمین زنده شود و به وضع ذلت بار کنونی پایان دهند.

۳- جالب توجه اینکه در آیه اول که سخن از نسبت یک و ده است برای مثال "عشرون" یعنی بیست نفر، و "ماتین" یعنی دویست نفر انتخاب شده، اما در آیه دوم که سخن از نسبت دو برابر است، مثال یکصد نفر در برابر دویست نفر و هزار نفر در برابر دو هزار نفر انتخاب شده.

این تفاوت مثال گویا به خاطر بیان این حقیقت است که افراد قوی الاراده و با ایمان حتی می توانند از بیست نفر یک لشکر بسازند در حالی که افراد ضعیف از چنین عدد کمی نمی توانند یک لشکر تهیه کنند بلکه باید از چندین برابر آن لشکر فراهم سازند.

۲۹۹- به چه دلیل پیامبر اسلام چندین همسر اختیار نمودند؟

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عِمَّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (آیه ۵۰ احزاب)

۵۰- ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم، و همچنین کنیزانی که از طریق غنائمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده‌ای و دختران عموی تو، و دختران عمه‌ها، و دختران دایی تو و دختران خاله‌ها که با تو مهاجرت کردند، هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و مهری برای خود قائل نشود) چنانچه پیامبر بخواهد می‌تواند با او ازدواج کند، اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه سایر مؤمنان، ما می‌دانیم برای آنها در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته‌ایم (و مصالح آنها چه ایجاب می‌کند) این به خاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد، و خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۸۱

...گوشه‌ای از فلسفه تعدد زوجات پیامبر (ص)

جمله اخیر در آیه فوق در واقع اشاره به فلسفه این احکام مخصوص پیامبر گرامی اسلام است، این جمله می‌گوید: پیامبر ص شرایطی دارد که دیگران ندارند و همین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است.

به تعبیر روشنتر می‌گوید: هدف این بوده که قسمتی از محدودیتها و مشکلات از دوش پیامبر ص از طریق این احکام بر داشته شود.

و این تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد ازدواج پیامبر ص با زنان متعدد و مختلف برای حل یک سلسله مشکلات اجتماعی و سیاسی در زندگی او بوده است.

زیرا می‌دانیم هنگامی که پیامبر ص ندای اسلام را بلند کرد تک و تنها بود، و تا مدت‌ها جز عده محدود و کمی به او ایمان نیاوردند، او بر ضد تمام معتقدات خرافی عصر و محیط خود قیام کرد، و به همه اعلان جنگ داد، طبیعی است که همه اقوام و قبائل آن محیط بر ضد او بسیج شوند.

و باید از تمام وسائل برای شکستن اتحاد نامقدس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبائل مختلف بود، زیرا محکمترین رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می‌شد، و داماد قبیله را همواره از خود می‌دانستند، و دفاع از او را لازم، و تنها گذاشتن او را گناه می‌شمردند.

قرائن زیادی در دست داریم که نشان می‌دهد ازدواجهای پیامبر لا اقل در بسیاری از موارد جنبه سیاسی داشته است.

و بعضی ازدواجهای او مانند ازدواج با "زینب"، برای شکستن سنت جاهلی بوده ..(آیه ۳۷ سوره احزاب)

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۸۲

بعضی دیگر برای کاستن از عداوت، یا طرح دوستی و جلب محبت اشخاص و یا اقوام متعصب و لجوج بوده است.

روشن است کسی که در سن ۲۵ سالگی که عنفوان جوانی او بوده با زن بیوه چهل‌ساله‌ای ازدواج می‌کند، و تا ۵۳ سالگی تنها به همین یک زن بیوه قناعت می‌نماید و به این ترتیب دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته و به سن کهولت می‌رسد، و بعد به ازدواجهای متعددی دست می‌زند حتما دلیل و فلسفه‌ای دارد، و با هیچ حسابی آن را نمی‌توان به انگیزه‌های علاقه جنسی پیوند داد، زیرا با اینکه مساله ازدواج متعدد در میان عرب در آن روز بسیار ساده و عادی بوده و حتی گاهی همسر اول به خواستگاری همسر دوم می‌رفته و هیچگونه محدودیتی برای گرفتن همسری قائل نبودند برای پیامبر ص ازدواجهای متعدد در سنین جوانی نه مانع اجتماعی داشت، و نه شرائط سنگین مالی، و نه کمترین نقصی محسوب می‌شد.

جالب اینکه در تواریخ آمده است پیامبر ص تنها با یک زن "باکره" ازدواج کرد و او عایشه بود، بقیه همسران او همه زنان بیوه بودند که طبعاً نمی‌توانستند از جنبه‌های جنسی چندان تمایل کسی را برانگیزند.

حتی در بعضی از تواریخ می‌خوانیم که پیامبر با زنان متعددی ازدواج کرد و جز مراسم عقد انجام نشد، و هرگز آمیزش با آنها نکرد، حتی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبائل قناعت کرد.

و آنها به همین قدر خوشحال بودند و مباحثات می‌کردند که زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر ص نامیده شده، و این افتخار برای آنها حاصل گشته است، و به این ترتیب رابطه و پیوند اجتماعی آنها با پیامبر ص محکمتر، و در دفاع از او مصممتر می‌شدند.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۸۳

از سوی دیگر با اینکه پیامبر ص مسلماً مرد عقیمی نبود ولی فرزندان کمی از او به یادگار ماند، در حالی که اگر این ازدواجها به خاطر جاذبه جنسی این زنان انجام می‌شد باید فرزندان بسیاری از او به یادگار مانده باشد.

و نیز قابل توجه است که بعضی از این زنان مانند عایشه هنگامی که به همسری پیامبر ص در آمد بسیار کم سن و سال بود، و سالها گذشت تا توانست یک همسر واقعی برای او باشد، این نشان می‌دهد که ازدواج با چنین دختری انگیزه‌های دیگری داشته و هدف اصلی همانها بوده است که در بالا اشاره کردیم.

گرچه دشمنان اسلام خواسته‌اند ازدواجهای متعدد پیامبر اسلام ص را دستاویز شدیدترین حملات مغرضانه قرار دهند، و از آن افسانه‌های دروغین بسازند، ولی سن بالای پیامبر به هنگام این ازدواجهای متعدد از یک سو، و شرایط خاص سنی و قبیله‌ای این زنان از سوی دیگر، و قرائن مختلفی که در بالا به قسمتی از آن اشاره کردیم از سوی سوم حقیقت را آفتابی می‌کند، و توطئه‌های مغرضان را فاش می‌سازد.

۳۰۰- بهترین توشه برای انسان چیست؟

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ
اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ (آیه ۱۹۷ بقره)

۱۹۷- حج، در ماههای معینی است! و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج)، حج را بر خود فرض کرده‌اند، (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدال نیست! و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند. و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است! و از من به پرهیزید ای خردمندان!

۳۰۱- آیا سجده برای غیر خدا جایز است و اگر جایز نیست چرا برادران یوسف و حضرت یعقوب برای یوسف سجده کردند؟

و رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (آیه ۱۰۰ یوسف)

۱۰۰- و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت پدر! این تحقق خوابی است که قبلا دیدم خداوند آن را به حقیقت پیوست، و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسبت به آنچه می‌خواهد (و شایسته می‌داند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۸۲

... سجده به معنی پرستش و عبادت مخصوص خدا است، و برای هیچکس در هیچ مذهبی پرستش جایز نیست، و توحید عبادت که بخش مهمی از مساله توحید است که همه پیامبران به آن دعوت نمودند، مفهومی همین است.

بنا بر این، نه یوسف که پیامبر خدا بود، اجازه می‌داد که برای او سجده و عبادت کنند و نه پیامبر بزرگی همچون یعقوب اقدام به چنین کاری می‌کرد، و نه قرآن به عنوان یک عمل شایسته یا حد اقل مجاز از آن یاد می‌نمود.

بنا بر این، سجده مزبور یا برای خدا بوده (سجده شکر) همان خدایی که اینهمه موهبت و مقام عظیم به یوسف داد و مشکلات و گرفتاریهای خاندان یعقوب را بر طرف نمود و در این صورت در عین اینکه برای خدا بوده، چون به خاطر عظمت موهبت یوسف انجام گرفته است، تجلیل و احترام برای او نیز محسوب می‌شده، و از این نظر ضمیر در "له" که مسلما به یوسف باز می‌گردد، با این معنی به خوبی سازگار خواهد بود.

و یا اینکه منظور از سجده مفهوم وسیع آن یعنی خضوع و تواضع است، زیرا سجده همیشه به معنی معروفش نمی‌آید. بلکه به معنی هر نوع تواضع نیز گاهی آمده است، و لذا بعضی از مفسران گفته‌اند که تحیت و تواضع متداول در آن روز خم شدن و تعظیم بوده است، و منظور از سجود در آیه فوق همین است.

ولی با توجه به جمله "خروا" که مفهومی بر زمین افتادن است، چنین بر می‌آید که سجود آنها به معنی انحناء و سر فرود آوردن نبوده است.

بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته‌اند سجود یعقوب و برادران و مادرشان برای خدا بوده، اما یوسف همچون خانه کعبه، قبله بوده است، و لذا در تعبیرات عرب گاهی گفته می‌شود فلان صلی للقبله: "فلان کس به سوی قبله نماز خواند".

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۸۳

ولی معنی اول نزدیکتر به نظر می‌رسد، بخصوص اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت ع نقل شده می‌خوانیم کان سجودهم لله - یا - عباده لله:

سجود آنها به عنوان عبادت برای پروردگار بوده است."

در بعضی از دیگر از احادیث می‌خوانیم

کان طاعة لله و تحية ليوسف

:" به عنوان اطاعت پروردگار و تحیت و احترام به یوسف بوده است."

همانگونه که در داستان آدم نیز، سجده برای آن خداوند بزرگی بوده است که چنین خلقت بدیعی را آفریده که در عین عبادت خدا بودن، دلیلی است بر احترام و عظمت مقام آدم! این درست به آن میماند که شخصی کار بسیار مهم و شایسته‌ای انجام دهد و ما به خاطر آن برای خدایی که چنین بنده‌ای را آفریده است سجده کنیم که هم سجده برای خدا است و هم برای احترام این شخص...

۳۰۲- دگرگون کردن ظاهر گناه و به اصطلاح کلاه شرعی درست کردن چه عاقبتی دارد؟

وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَغْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ نَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (آیه ۱۶۳ اعراف) وَ إِذْ قَالَتْ أُمُّهُ مِنْهُمْ لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (آیه ۱۶۴ اعراف) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (آیه ۱۶۵ اعراف) فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (آیه ۱۶۶ اعراف)

۱۶۳- و از آنها درباره (سرگذشت) شهری که در ساحل دریا بود سؤال کن، و (بخاطر بیایور) هنگامی را که آنها در روز شنبه تجاوز (و طغیان در برابر قانون خدا) می کردند، همان هنگام که ماهیانشان روز شنبه (که روز تعطیل و استراحت - شان بود) آشکار می شدند اما در غیر روز شنبه به سراغ آنها نمی آمدند، اینگونه آنها را به چیزی آزمایش کردیم که در برابر آن نافرمانی می نمودند.

۱۶۴- و هنگامی را که گروهی از آنها (به گروه دیگر) گفتند چرا جمعی (گنهکار) را اندرز می دهید که سرانجام خداوند آنها را هلاک خواهد کرد و یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت (آنها را به حال خود واگذارید تا نابود شوند) گفتند:

(این اندرزها) برای اعتذار (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شماست، به علاوه شاید آنها (بپذیرند و از گناه بازایستند و) تقوی پیشه کنند.

۱۶۵- اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و آنها را که ستم کردند به عذاب شدیدی بخاطر نافرمانی شان گرفتار ساختیم.

۱۶۶- هنگامی که در برابر فرمانی که به آنها داده شده بود سرکشی نمودند به آنها گفتیم به شکل میمونها در آئید و طرد شوید.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۴۱۸

... این سرگذشت، چنان که در روایات اسلامی به آن اشاره شده مربوط به جمعی از بنی اسرائیل است که در ساحل یکی از دریاها (ظاهراً دریای احمر بوده که در کنار سرزمین فلسطین قرار دارد) در بندری بنام "ایله" (که امروز بنام بندر ایلات معروف می‌باشد) زندگی می‌کردند و از طرف خداوند به عنوان آزمایش و امتحان دستوری به آنها داده شد و آن اینکه صید ماهی را در آن روز (شنبه) تعطیل کنند اما آنها با آن دستور مخالفت کردند و گرفتار مجازات دردناکی شدند که شرح آن را در این آیات می‌خوانیم...

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۴۲۷

... خلافتاری زیر پوشش کلاه شرعی

گرچه در آیات فوق اشاره‌ای به حيله‌گری اصحاب سبت در زمینه گناه نشده است، ولی ... بسیاری از مفسران در شرح این آیات اشاره به داستان کندن "حوضچه‌ها" و یا نصب "قلابها" در دریا در روز شنبه کرده‌اند، و در روایات اسلامی نیز این موضوع دیده می‌شود، بنا بر این مجازات و کیفر الهی که با شدت درباره این گروه جاری شد، نشان می‌دهد که چهره واقعی گناه هرگز با دگرگون ساختن ظاهر آن و به اصطلاح کلاه شرعی درست کردن، دگرگون نمی‌گردد، حرام، حرام است، خواه صریحاً انجام گیرد، یا زیر لفافه‌های دروغین و عذرهای واهی.

آنها که تصور می‌کنند، گناه را می‌توان با تغییر چهره صوری تبدیل به یک عمل مجاز کرد در حقیقت خود را فریب می‌دهند، و بدبختانه این کار در میان بعضی از بیخبرانی که خود را به دین منتسب می‌کنند، فراوان دیده می‌شود، و همانست که چهره مذهب را در نظر افراد دور افتاده سخت بدنام کرده است.

عیب بزرگی که این عمل دارد- علاوه بر زشت نشان دادن چهره مذهب- این است که گناه را در نظرها کوچک می‌کند و از اهمیت آن می‌کاهد و افراد را چنان جسور در برابر گناه می‌سازد که پس از انجام اینگونه کارها کم کم آماده برای انجام گناهان بطور صریح و آشکار می‌شوند.

در نهج البلاغه می‌خوانیم که علی ع از پیامبر ص چنین نقل می‌کند:

" روزی فرا می‌رسد که مردم به وسیله اموالشان آزمایش می‌شوند، بر خدا منت

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۴۲۸

می‌گذارند که دیندارند، و در عین حال در انتظار رحمت اویند و از مجازات او خود را در امان می‌بینند

يستحلون حرامه بالشبهات الكاذبة و الاهواء الساهية فيستحلون الخمر بالنبيذ و السحت بالهدية و الربا بالبيع

" حرام خدا را با شبهات دروغین و خیالات واهی حلال می‌شمزند، شراب را تحت عنوان نبیذ و رشوه را به عنوان هدیه (و حق و حساب) و ربا را به نام بیع، برای خود حلال می‌پندارند " (نهج البلاغه آخر خطبه ۱۵۶).

باید توجه داشت که انگیزه اینگونه حیل‌ها یا پوشیدن چهره زشت باطنی خود در افکار عمومی است، و یا فریب دادن وجدان و کسب آرامش کاذب درونی...

۳۰۳- به چه دلیل خداوند انسانها را مختلف آفرید و ملاک برتری بین انسان ها چیست؟ حقیقت تقوی چیست؟

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ (آیه ۳۷ سبا)

۳۷- اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمی‌سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده‌اند، و آنها در غرفه‌های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود.

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۰۸

... این اشتباه بزرگی است که دامنگیر گروهی از عوام شده است که تصور می‌کنند آنها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتند مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند و آنها که در رفاه نعمت غوطه‌ورند محبوب و مقبول او می‌باشند.

چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می‌شوند و به برترین مقامات می‌رسند، و چه بسیار افراد متنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است.

مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن صریحاً نمی‌گوید: **أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ**

" اموال فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است."

این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم برای

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۰۹

زندگی بر دارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان هرگز معیار ارزش معنوی انسانها در پیشگاه خدا نمی‌شود.

سپس به معیار اصلی ارزشهای انسانها و آنچه مایه تقرب به درگاه خدا می‌شود پرداخته (به صورت یک استثنای منفصل) می‌گوید: "مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها در برابر اعمالشان پاداش مضاعف است، و در غرفه‌های بهشتی در نهایت امنیت به سر می‌برند" (إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرُقَاتِ أَمْنُونَ).

بنا بر این تمام معیارها به این دو امر باز می‌گردد "ایمان" و عمل "صالح" از هر کس و در هر زمان و در هر مکان، و از هر قشر و هر گروه، و تفاوت انسانها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آنها است، و جز این چیز دیگری نیست.

حتی علم دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر توأم با این دو معیار نباشد به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی‌افزاید.

اینجا است که قرآن با صراحت بی‌نظیرش قلم بطلان بر تمام پندارهای انحرافی و خرافی در زمینه عوامل قرب به پروردگار، و ارزش وجودی انسان کشیده، و معیار اصیل را در دو چیز خلاصه کرده که همه انسانها قدرت بر تحصیل آن را دارند، و امکانات و محرومیت‌های مادی در آن مؤثر نیست.

آری اموال و اولاد نیز اگر در این مسیر قرار گیرند به همین صبغه الهی در می‌آیند و رنگ ایمان و عمل صالح می‌پذیرند، و مایه قرب خدا می‌شوند، اما اموال و اولادی که انسان را از خدا دور سازند و همچون بتی مورد پرستش قرار گیرند و مایه فساد و افساد گردند آتش‌گیره‌های جهنمند، و به گفته قرآن: دشمن جان انسان و دشمن سعادت او هستند:

نکته‌ها: ارزیابی ارزشها!

مساله مهم در زندگانی فرد و جامعه‌ها مساله معیارهای سنجش، و نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ آن جامعه است.

زیرا تمام حرکتها در زندگی فرد و جمع از همین نظام ارزشی سرچشمه

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۱۲

می‌گیرد، و برای آفریدن این ارزشها است.

اشتباه یک قوم و ملت در این مساله، و روی آوردن به ارزشهای خیالی و بی‌اساس، کافی است که تاریخ آنها را به تباهی بکشد، و درک ارزشهای واقعی و معیارهای راستین محکم‌ترین زیربنای کاخ سعادت آنها است.

دنیا پرستان مغرور ارزش را تنها منحصر در مال و قدرتهای مادی و نفرات خود می‌دانند، حتی معیار شخصیت در پیشگاه خدا را در این چهار چوب تصور می‌کنند، چنان که در آیات فوق نمونه‌ای از آن دیدیم، و نمونه‌های فراوان دیگری از آن در قرآن مجید به چشم می‌خورد.

۱- فرعون جبار و زر و زورپرست به اطرافیانش می‌گوید: من باور نمی‌کنم موسی از طرف خدا باشد اگر راست می‌گوید پس چرا دست بند طلا به او داده نشده است؟! "فَلَوْ لَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ أُسُورَةً مِّنْ ذَهَبٍ" (سوره زخرف آیه ۵۳).

او حتی نداشتن چنین زر و زیوری را دلیل بر پستی مقام موسی می‌شمرد و می‌گوید: (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ) (سوره زخرف آیه ۵۲).

۲- مشرکان عصر پیامبر ص از اینکه قرآن به مرد تهیدستی نازل شده تعجب می‌کردند، و می‌گفتند "لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِيقَيْنِ عَظِيمٍ" چرا این قرآن بر شخصیت بزرگ و مرد ثروتمندی از سرزمین مکه یا طائف نازل نشده است؟! (زخرف آیه ۳۱).

۳- بنی اسرائیل به "اشموئیل" پیغمبر زمانشان در مورد انتخاب "طالوت" به فرماندهی لشکر ایراد کردند، و گفتند: "نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ" ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم، چرا که از دودمان معروفیم، بعلاوه طالوت ثروتی ندارد؟! (سوره بقره ۲۴۷).

۴- مشرکان ثروتمند قوم نوح به او ایراد کردند "چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته‌اند؟! و منظورشان از پستی، نداشتن مال و ثروت بود!

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۱۳

" قَالُوا أُوْثَمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ:" آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که اراذل به تو ایمان آورده‌اند؟! (سوره شعراء آیه ۱۱۱).

۵- همین ایراد را ثروتمندان مکه به پیامبر اسلام ص کردند که از چه رو اطراف تو را پا برهنه‌ها گرفته‌اند؟ ما حتی از بوی بدن اینها ناراحت می‌شویم، اگر آنها را از خود برانی ما در کنار توایم، قرآن در سوره کهف سخت به آنها می‌تازد، با شدیدترین لحنی آنها را تهدید می‌کند، و به پیامبر ص دستور می‌دهد: تو باید با مردانی همنشین باشی که هر چند تهدیدستند اما قلبشان مملو از عشق خدا است و صبح و شام رو به درگاه خدا می‌آورند، و جز او کسی را نمی‌خواهند، ای پیامبر ص با اینها باش و هرگز روی از اینها مگردان " وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ " (کهف- ۲۸).

روی این جهات نخستین و مهمترین گام اصلاحی انبیاء در هم شکستن این چارچوبه‌های ارزشی دروغین بود، آنها با تعلیماتشان این معیارهای غلط را در هم ریختند، و ارزشهای اصیل الهی را جانشین آن ساختند و با یک "انقلاب فرهنگی" محور شخصیت را از اموال و اولاد و ثروت و جاه و شهرت قبیله و فامیل به تقوا و ایمان و عمل صالح مبدل ساختند.

نمونه آن را در آیات مورد بحث خواندیم که بعد از کشیدن خط بطلان بر "اموال" و "اولاد" به عنوان یک وسیله تقرب در پیشگاه الهی و گفتن وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى بلافاصله ارزش اصیل را با جمله "إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا" جانشین آن می‌کند.

آیه شریفه: "إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ" که به صورت یک شعار اسلامی درآمده، بعد از نفی ارزشهای وابسته به قبیله و عشیره بیانگر همین انقلاب فکری و ارزشی است.

تفسیر

طبق این آیه (سوره حجرات- ۱۳) هیچ چیز جز تقوا، ایمان توأم با احساس مسئولیت و پاکی عمل، معیار ارزیابی شخصیت انسانها و قربشان در درگاه خدا نیست، و هر کس از این معیار اصیل سهم بیشتری دارد مقرب‌تر و گرامی‌تر است.

جالب اینکه در محیط عربستان قبل از آنکه تعلیمات حیاتبخش اسلام و قرآن ظهور کند بر اثر حاکمیت نظام ارزشی زر و زور محصول آن محیط مشتی غارتگر و زورگو همچون "ابو سفیانها" و "ابو جهلهها" و "ابو لهبها" بود.

اما از همان محیط بعد از انقلاب نظام ارزشی "سلمانها" و "بوذرها" و "مقدادها" و "عمار یاسرها" برخاستند.

جالب اینکه قرآن مجید در سوره "زخرف" بعد از ذکر آیاتی که در فوق به آن اشاره کردیم، می‌گوید: "نه تنها زرق و برق مادی دلیل بر شخصیت نیست بلکه اگر مفاسدی از این رهگذر به وجود نمی‌آمد ما برای کافران خانه‌هایی قرار می‌دادیم که سقفهایش از نقره و پله‌ها و نردبانهای (گرانقیمتی) داشته باشد که به وسیله آن به طبقات بالا روند، و برای اطاقهای آنها درهایی (پر زرق و برق) و تخت‌هایی (زیبا) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند، و هر گونه زیوری را در اختیار آنها می‌گذاریم، ولی اینها همه متاع زندگی دنیا است و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران است" (وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ - وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُراً عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ - وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ) (زخرف آیات ۳۳-۳۴-۳۵).

اینها همه برای این است که ارزشهای دروغین جای ارزشهای واقعی انسانی را نگیرد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (آیه ۱۳ حجرات)

۱۳- ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۳

... حقیقت تقوی

چنان که دیدیم ، قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان ها می‌شمرد.

در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده، می‌گوید: " وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى " (بقره- ۱۹۷).

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ (اعراف- ۲۶).

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را " تقوی " ذکر کرده، و بالآخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را " اهل تقوی " می‌شمرد، و می‌گوید: هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (مدثر- ۵۶).

قرآن، " تقوی " را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۴

می‌آفریند وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ (بقره- ۲۸۲).

و نیز " نیکی " و " تقوی " را قرین هم می‌شمرد، وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى.

و " عدالت " را قرین " تقوی " ذکر می‌کند: اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى.

اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با اینهمه امتیازات چیست؟

قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می‌دارد: در آیات متعددی جای تقوی را " قلب " می‌شمرد، از جمله می‌فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى: "آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا ص پائین می‌آورند و رعایت ادب می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است" (حجرات - ۳).

قرآن، "تقوی" را نقطه مقابل "فجور" ذکر کرده، چنان که در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم: قَالَهُمْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا: "خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد".

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس "تقوی" می‌شمرد، چنان که در آیه ۱۰۸ سوره توبه در باره مسجد "قبا" که منافقان مسجد "ضرار" را در مقابل آن ساختند می‌فرماید:

لَمَسْجِدَ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ: "مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی".

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که "تقوی" همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از "فجور" و گناه باز می‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می‌شوید.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۵

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم، زیرا "تقوی" از "وقایه" به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در اینگونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

۲- پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.

۳- خویشتنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است .

امیر مؤمنان علی ع (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زنده‌ای پیرامون تقوی دارد، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه‌ها و کلمات قصار حضرت ع روی آن تکیه شده است.

در یک جا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می‌گوید:

الا و ان الخطايا خيل شمس حمل عليها اهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم في النار! الا و ان التقوى مطايا ذلل حمل عليها اهلها، و اعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنة!

" بدانید گناهان همچون مرکبهای سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می‌شوند، و لجامشان گسیخته می‌گردد، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می‌سازد.

اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می‌شوند، زمام آنها را به دست می‌گیرند، و تا قلب بهشت پیش می‌تازند!" .

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۶

مطابق این تشبیه لطیف، تقوی همان حالت خویشتنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوایی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

و در جای دیگری می‌فرماید:

اعلموا عباد الله ان التقوى دار حصن عزيز، و الفجور دار حصن ذليل، لا يمنع اهلها، و لا يحرز من لجا اليه، الا و بالتقوى تقطع حمة الخطايا:

" بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه‌ای محکم و شکست‌ناپذیر است، اما فجور و گناه حصارى است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی‌دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می‌ماند."

و باز در جای دیگر می‌افزاید:

فاعتصموا بتقوى الله فان لها حبلا وثيقا عروته و معقلا منيعا ذروته.

" چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته‌ای محکم و دستگیره‌ای است استوار و پناهگاهی است مطمئن!".

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می‌شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت.

البته ممارست بر اطاعت، و پرهیز از گناه، و توجه به برنامه‌های اخلاقی، بلکه تقوی را در نفس راسخ می‌سازد، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۷

شهودی در جان انسان است، و هر قدر نور " تقوی " افزون شود نور " یقین " نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسلامی می‌بینیم " تقوی " یک درجه بالاتر از " ایمان " و یک درجه پائین‌تر از " یقین " شمرده شده! امام علی بن موسی الرضا ع می‌فرماید؟

الایمان فوق الاسلام بدرجۃ، و التقوی فوق الایمان بدرجۃ، و الیقین فوق التقوی بدرجۃ، و ما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین:

" ایمان یک درجه برتر از " اسلام " است، و " تقوی " درجه‌ای است بالاتر از " ایمان " و " یقین " درجه‌ای برتر از " تقوی " است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از " یقین " تقسیم نشده است ...

۳۰۴- راه شناخت حق از باطل چیست؟ باطل چگونه به وجود می آید؟ ویژگی های آن چیست و چرا نابود شدنی است؟

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَّ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ (آیه ۱۷ رعد)

۱۷- خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد- و از آنچه (در کوره‌ها) برای بدست آوردن زینت آلات یا وسائل زندگی آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می‌آید- خدا حق و باطل را چنین مثل می‌زند، اما کفها به بیرون پرتاب می‌شوند ولی آنچه به مردم سود می‌رساند (آب یا فلز خالص) در زمین می‌ماند خداوند اینچنین مثال می‌زند.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۶۷

... قرآن در مثال بالا این نشانه‌ها را چنین بیان کرده است:

الف- "حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل بی‌فایده و بیهوده است، نه کفهای روی آب هرگز کسی را سیراب می‌کنند و درختی را می‌رویانند، و نه کفهایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود. می‌توان از آنها زینتی و یا وسیله‌ای برای زندگی ساخت، و اگر هم مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بی‌ارزشند که به حساب نمی‌آیند، همانند صرف کردن خاشاک برای سوزاندن:

باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، پر قال و غوغا ولی تو خالی و بی‌محتوا است، اما حق متواضع، کم سر و صدا، اهل عمل و پر محتوا و سنگین وزن است.

ج- حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او در آورد و از حیثیت او استفاده کند، همانگونه که "هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد"، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد، و اگر جنس خالصی در جهان

نبود، کسی فریب جنس قلبی را نمی‌خورد، بنا بر این حتی فروغ زودگذر باطل و آبروی و حیثیت موقت او به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویشتن است و آبرو و اثر خویش!

زبد چیست؟

"زبد" معنای کفهای روی آب و یا هر گونه کف می‌باشد و می‌دانیم آب

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۶۸

زالال کمتر کف به روی آن آشکار می‌گردد چرا که کفها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی می‌باشد، و از اینجا روشن می‌شود که اگر حق به صفا و پاکی اصلی باقی بماند هرگز کفهای باطل اطراف آن آشکار نمی‌گردد، اما هنگامی که حق بر اثر برخورد به محیطهای آلوده رنگ محیط را به خود گرفت، و حقیقت با خرافه، و درستی یا نادرستی و پاکی یا ناپاکی آمیخته شد، کفهای باطل در کنار آن آشکار می‌شوند.

این همان چیزی است که علی ع در نهج البلاغه به آن اشاره فرموده آنجا که می‌گوید:

لو ان الباطل خلس من مزاج الحق لم يخف على المرتادين و لو ان الحق خلس من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین:

"اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق‌جویان مخفی نخواهد ماند، و اگر حق از آمیزش باطل رهایی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد!".

بعضی از مفسران گفته‌اند که در آیه فوق در حقیقت سه تشبیه است "نزول آیات قرآن" از آسمان وحی تشبیه به نزول قطرات حیاتبخش باران شده، "دل‌های انسانها تشبیه به زمینها و دره‌ها که هر کدام به اندازه وسعت وجودشان بهره می‌گیرند، و" وسوسه‌های شیطانی" به کفهای آلوده روی آب تشبیه شده است، که این کفها از آب پیدا نشده، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا می‌شود و به همین جهت وسوسه‌های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست، بلکه از آلودگی قلب انسان است، و

به هر حال سرانجام، این وسوسه‌ها از دل مؤمنان برطرف می‌گردد و آب زلال وحی که موجب هدایت و حیات انسانهاست باقی می‌ماند!

همیشه بهره‌ها به میزان آمادگیهاست و لیاقتهاست!

از این آیه ضمنا استفاده می‌شود که در مبدء فیض الهی هیچگونه بخل و محدودیت و ممنوعیت نیست، همانگونه که ابرهای آسمان بدون قید و شرط، همه جا باران می‌پاشند، و این قطعه‌های مختلف زمین و دره‌ها هستند که هر کدام

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۶۹

بمقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می‌گیرند، زمین کوچکتر بهره‌اش کمتر و زمین وسیعتر سهمش بیشتر است، و همین گونه است قلوب و ارواح آدمیان در برابر فیض خدا!

باطل دنبال بازار آشفته می‌گردد!

هنگامی که سیلاب وارد دشت و صحرای صاف می‌گردد و جوش و خروش آب فرو می‌نشیند اجسامی که با آب مخلوط شده بودند تدریجا ته‌نشین می‌کنند و کفها از میان می‌روند و آب زلال چهره اصلی خود را آشکار می‌سازد، و به همین ترتیب باطل به سراغ بازار آشفته می‌رود، تا از آن بهره گیرد، اما هنگامی که آرامش پیدا شد و هر کسی به جای خویشتن نشست، و معیارها و ضابطه‌ها در جامعه آشکار گشت، باطل جایی برای خود نمی‌بیند و به سرعت کنار می‌رود!

باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی‌شود.

یکی از خصائص باطل این است که هر "لمحه به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری در می‌آید"، تا اگر او را در یک لباس شناختند، در لباس دیگر بتواند چهره خود را پنهان سازد، در آیه فوق نیز اشاره ظریفی به این مساله شده است، آنجا که می‌گوید: کفها نه تنها بر آب ظاهر می‌گردند در هر کوره‌ای و هر بوته‌ای که فلزات ذوب می‌شوند کفهای تازه به شکل جدید و در لباس تازه‌ای آشکار می‌شوند، و به

تعبیر دیگر حق و باطل همه جا وجود دارد، همانگونه که کفها در هر مایعی به شکل مناسب خود آشکار می‌شود.

بنا بر این باید هرگز فریب تنوع صورتهای را نخوریم و در هر کجا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه‌اش - که صفات آنها همه جا یکسان است و در بالا اشاره شد - بشناسیم و آنها را کنار بزنیم.

بقای هر موجود بسته به میزان سود رسانی او است!

در آیه فوق می‌خوانیم آنچه به مردم سود می‌رساند باقی و بر قرار می‌ماند

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۷۰

(وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ).

نه تنها آب که مایه حیات است میماند و کفها از میان می‌روند، بلکه در فلزات چه آنها که برای "حلیه" و زینتند و چه آنها که برای تهیه "متاع" و وسائل زندگی، در آنجا نیز فلز خالص که مفید و سودمند یا شفاف و زیبا است میماند و کفها را بدور می‌افکنند.

و به همین ترتیب انسانها، گروه‌ها، مکتبها، و برنامه‌ها به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقاء و حیات دارند، و اگر می‌بینیم انسان مکتب باطلی مدتی سر پا می‌ماند این به خاطر آن مقدار از حقی است که به آن آمیخته شده که به همان نسبت حق حیات پیدا کرده است!

چگونه حق، باطل را بیرون می‌ریزد.

کلمه "جفاء" که به معنی پرتاب شدن و به بیرون پریدن است، نکته لطیفی در بردارد و آن اینکه باطل به جایی می‌رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد، و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می‌گردد، و این در همان حال است که حق به جوشش می‌آید، هنگامی که حق به خروش افتاد، باطل همچون کفهای روی دیک که به خارج پرتاب می‌شود بیرون می‌افتد و این خود دلیلی است بر اینکه حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد!

باطل در بقای خود مدیون حق است.

همانگونه که در تفسیر آیه گفتیم، اگر آبی نباشد هرگز کف نمی‌تواند به حیات خود مستقلاً ادامه دهد، همین گونه اگر حق نبود، باطل هم فروغی نداشت، اگر افراد درستکار نبودند کسی تحت تاثیر افراد خائن واقع نمی‌شد و فریب آنها را نمی‌خورد، پس همین جولان و فروغ کاذب باطل مدیون بهره‌برداری از فروغ حق است (کان دروغ از راست می‌گیرد فروغ!).

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۷۱

مبارزه حق و باطل همیشگی است.

قرآن در اینجا برای مجسم ساختن حق و باطل مثالی گفته که مخصوص به زمان و مکان معینی نیست صحنه‌ای است که همه سال در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسانها مجسم می‌شود، و این نشان می‌دهد که پیکار حق و باطل یک پیکار موقت و موضعی نیست، این رگ رگ آب شیرین و شور همواره بر خلائق تا نفخ صور جریان دارد مگر آن زمانی که جهان و انسانها به صورت یک جامعه ایده‌آل (همچون جامعه عصر قیام مهدی ع) در آید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشکر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود، و بشریت وارد مرحله تازه‌ای از تاریخ خود گردد، و تا زمانی که این مرحله تاریخی فرا نرسد باید همه جا در انتظار برخورد حق و باطل بود، و موضع‌گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داشت.

زندگی در پرتو تلاش و جهاد.

مثال زیبای فوق این اصل اساسی زندگی انسانها را نیز روشن می‌سازد که حیات بدون جهاد، و بقاء و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست، چرا که می‌گوید، آنچه را مردم برای تهیه وسائل زندگی (ضروریات زندگی) و یا زینت (رفاه زندگی) به درون کوره‌ها می‌فرستند، همواره زبد و کفهایی دارد، و برای بدست آوردن این دو (وسائل ضروری و وسائل رفاهی) - اِبْتِغَاءَ حَلِیَّةٍ اَوْ مَتَاعٍ - باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی‌شود و همواره آمیخته با اشیاء دیگر است در زیر فشار آتش در کوره قرار داد، و آنها را تصفیه و پاکسازی کرد، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید و این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی‌شود.

اصولا طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گلها، خاها و در کنار نوشها، نیشها، و پیروزیها در لابلای سختیها و مشکلات قرار دارد، و از قدیم

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۷۲

گفته‌اند " گنجها در ویرانه‌ها است، و در بالای هر گنجی ازدهای خطرناکی خفته است " آیا آن ویرانه و این ازدها چیزی جز همان انبوه مشکلات که در بدست آوردن هر موفقیتی وجود دارد می‌باشد.

در داستانهای ایرانی خودمان نیز رستم برای رسیدن به پیروزی مجبور بود از هفت خوان بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات بوده که در مسیر هر فعالیت مثبتی است.

به هر حال قرآن این حقیقت را که بدون تحمل رنجها انسان به هیچ موفقیتی نائل نمی‌شود بارها به عبارات مختلف بیان داشته است.

در آیه ۲۱۴ سوره بقره می‌خوانیم اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَكْتَبُهمُ الْبَاسَاءُ وَ الضَّرَاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُوْلَ الرَّسُوْلُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ اِلَّا اِنْ نَصَرَ اللّٰهُ قَرِيْبٌ: " آیا گمان کردید که به همین سادگی داخل بهشت می‌شوید در حالی که هنوز نمونه‌ای از سرنوشت پیشینیان برای شما پیش نیامده است، همانها که در انبوه پریشانیها و ناراحتیها گرفتار شدند و آن چنان کارد به استخوانشان رسید و به لرزه افتادند که پیامبرشان و آنها که با او ایمان آورده بودند صدا زدند، یاری خدا کجاست؟

در این لحظات بسیار سخت و دردناک یاری الهی به سراغ آنها آمد و به آنها گفته شد، نصرت الهی نزدیک است "!!...

۳۰۵- با اینکه سواد داشتن یک نوع کمال است به چه علت پیامبر اسلام امی بود ؟

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (آیه ۴۸ عنکبوت)

۴۸- تو هرگز قبل از این کتابی نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۳۰۶

...درست است که خواندن و نوشتن برای هر انسانی کمال محسوب می شود ولی گاه شرائطی پیش می آید که نخواندن و ننوشتن کمال است. و این در مورد پیامبران مخصوصا خاتم انبیاء ص کاملا صدق می کند، چه اینکه اگر دانشمندی درس خوانده، و فیلسوفی آگاه و پر مطالعه ادعای نبوت کند و کتابی ارائه دهد به عنوان یک کتاب آسمانی در چنین شرائطی ممکن است وسوسه و تردیدهایی پیش بیاید که آیا این کتاب و مکتب مولود اندیشه های خود او نیست؟.

اما اگر ببینیم از میان یک قوم عقب افتاده یک انسانی که هرگز محضر استادی را درک نکرده، کتابی نخوانده، و صفحه ننوشته، برخاست، کتابی به عظمت عالم هستی، با محتوایی بسیار بلند و عالی، ارائه داد، در اینجا خیلی خوب می توان درک کرد که این تراوش مغز او نیست، بلکه وحی آسمانی و تعلیم الهی است.

در آیات دیگر قرآن نیز روی "امی" بودن پیامبر ص تکیه شده، و چنان که ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف گفتیم سه تفسیر برای کلمه امی ذکر کرده اند که از همه روشنتر "درس نخوانده" است.

اصولا در محیط حجاز درسی نبود که پیامبر اسلام ص بخواند و معلمی

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۳۰۷

نبود که از محضرش استفاده کند، و گفتیم تعداد کسانی که فقط سواد خواندن و نوشتن داشتند در تمام مکه در مردان از ۱۷ نفر تجاوز نمی کرد می گویند از زنان نیز تنها یک نفر بود که خواندن و نوشتن می دانست .

طبیعی است که در چنین محیطی که ابتدایی‌ترین مرحله علم (خواندن و نوشتن) اینقدر کمیاب و محدود است ممکن نیست کسی درس خوانده باشد و مردم از آن آگاه نشوند و اگر کسی با قاطعیت ادعا کرد من هیچ درسی نخوانده‌ام و کسی آن را انکار نکرد دلیل روشنی بر صدق گفته او است، و به هر حال این وضع خاص پیامبر ص که در آیات فوق آمده برای تکمیل اعجاز قرآن و قطع بهانه‌های بهانه‌جویان بسیار مؤثر و مفید بود، آری او عالم بزرگ و بی‌نظیری بود که فقط در مکتب وحی درس خوانده بود.

تنها بهانه‌ای برای بعضی مانده این است که پیامبر قبل از دوران نبوتش یکی دو سفر به شام کرد (برای مدتی کوتاه که مشغول انجام برنامه تجارت بود) می‌گویند شاید در این یکی دو سفر با علمای اهل کتاب تماس گرفته و مسائل را از آنها دریافت داشته است! دلیل سستی این ادعا در خودش نهفته است که اینهمه تاریخ پیامبران و احکام و قوانین و مقررات و معارف عالی را چگونه ممکن است که انسان درس نخوانده و مکتب نرفته به این زودی از افرادی بشنود و به خاطر بسپارد و در مدت ۲۳ سال پیاده کند؟ و در برخورد با حوادثی که بی‌سابقه و غیر منتظره بود عکس العمل لازم نشان دهد و این درست به آن می‌ماند که بگوئیم فلان لیست بزرگ تمام علوم و فنون طب را در آن چند روزی آموخت که در فلان بیمارستان ناظر حال مداوای بیماران وسیله پزشکان بود، این سخن به شوخی شبیه‌تر است! توجه به این نکته نیز لازم است که پیامبر ص بعد از رسیدن به مرحله

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۳۰۸

نبوت احتمالاً توانایی بر نوشتن و خواندن از طریق تعلیمات الهی داشت هر چند در هیچ تاریخی دیده نشده است که او از این علم و دانشش استفاده کرده باشد، چیزی را از رو بخواند و یا با دست خود نامه‌ای بنویسد، و شاید پرهیز پیامبر ص در تمام عمرش از این کار باز برای این بود که دستاویزی به دست بهانه-جویان ندهد.

تنها موردی که در بعضی کتب تاریخ و حدیث آمده که پیامبر ص خودش مطلبی را نوشت در ماجرای صلح حدیبیه است که در مسند احمد آمده است: "پیامبر شخصا قلم به دست گرفت و صلحنامه را نوشت".

ولی جمعی از علمای اسلام این حدیث را انکار کرده‌اند و آن را مخالف صریح آیات فوق می‌دانند، هر چند به عقیده بعضی صراحتی هم ندارد، زیرا این آیات ناظر به وضع پیامبر ص قبل از نبوت است چه مانعی دارد که بعد از نیل به مقام نبوت استثنائاً در یک مورد خطی بنویسد که آن خود معجزه‌ای محسوب می‌شود.

ولی به هر حال در چنین مسأله‌ای تکیه کردن بر خبر واحد دور از حزم و احتیاط و مخالف چیزی است که در علم اصول اثبات شده، هر چند این خبر چنان که گفتیم مشکلی ایجاد نکند ...

۳۰۶- رابطه دین و سیاست چیست و آیه پیامبران از خود ارث به یادگار می گذارند؟

وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْثَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهَوَ الْفَضْلِ الْمُبِينُ
(آیه ۱۶ نمل)

۱۶- و سلیمان وارث داود شد، و گفت ای مردم! به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیز به ما عطا گردیده این فضیلت آشکاری است.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۴۲۰

... رابطه دین و سیاست

بر خلاف آنچه بعضی از کوتاه‌بینان می‌اندیشند دین مجموعه‌ای از اندرزها و نصایح و یا مسائل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست، دین مجموعه‌ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام زندگی انسانها مخصوصا مسائل اجتماعی را در بر می‌گیرد.

بعثت انبیاء برای " اقامه قسط و عدل " است (سوره حدید آیه ۲۵).

دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تامین آزادی بشر است (سوره اعراف آیه ۱۵۷).

دین برای نجات " مستضعفان " از چنگال " ظالمان و ستمگران " و پایان دادن به دوران سلطه آنها است.

و بالآخره دین مجموعه‌ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل (سوره جمعه آیه ۲).

بدیهی است این هدفهای بزرگ بدون تشکیل حکومت امکان پذیر نیست.

چه کسی می‌تواند با توصیه‌های اخلاقی اقامه قسط و عدل کند، و دست ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازد؟

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۴۲۱

چه کسی می‌تواند زنجیرهای اسارت را از دست و پای انسانهای در بند بردارد و بشکند، بی آنکه متکی به قدرت باشد؟

و چه کسی می‌تواند در جامعه‌ای که وسائل نشر فرهنگ و تبلیغ در اختیار فاسدان و مفسدان است اصول صحیح تعلیم و تربیت را پیاده کند؟ و ملکات اخلاقی را در دلها پرورش دهد؟

و این است که ما می‌گوئیم "دین" و "سیاست" دو عنصر تفکیک ناپذیر است اگر دین از سیاست جدا شود بازوی اجرایی خود را بکلی از دست می‌دهد، و اگر سیاست از دین جدا گردد مبدل به یک عنصر مخرب در مسیر منافع خود-کامگان می‌شود.

اگر پیامبر اسلام ص موفق شد این آئین آسمانی را با سرعت در جهان گسترش دهد دلیل آن این بود که در اولین فرصت دست به تاسیس حکومت زد، و از طریق حکومت اسلامی هدفهای الهی را تعقیب نمود.

بعضی از پیامبران دیگر که نیز چنین توفیقی یافتند، بهتر موفق به نشر دعوت الهی خود شدند، اما آنها که در تنگنا قرار گرفتند و شرائط به آنها اجازه تشکیل حکومت نداد موفق به کار زیادی نشدند.

ابزار حکومت الهی

جالب اینکه در داستان سلیمان و داود به خوبی می‌بینیم که آنها به سرعت آثار شرک و بت‌پرستی را ریشه کن ساختند، و نظامی الهی بر پا کردند، نظامی که ابزار اصلیش طبق آیات مورد بحث علم و دانش و آگاهیها در زمینه‌های مختلف بود.

نظامی که نام "خدا" در سر لوحه همه برنامه‌هایش قرار داشت.

نظامی که تمام نیروهای لایق را به کار می‌گرفت، حتی از نیروی یک پرنده

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۴۲۲

برای رسیدن به اهدافش استفاده می‌کرد.

نظامی که دیوها را دربند کرده و ظالمان را بر سر جای خود نشانده بود.

و بالاخره نظامی که هم قدرت نظامی کافی داشت، و هم دستگاه اطلاعاتی، و هم افرادی که در زمینه‌های مختلف اقتصادی و تولید تخصص و آگاهی کافی داشتند، و همه اینها را زیر چتر ایمان و توحید قرار داده بود...

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۴۲۴

... اهل سنت حدیثی در کتابهای مختلف خود از پیامبر اسلام ص به این مضمون نقل کرده‌اند که فرمود:

نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة:

" ما پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی‌گذاریم، و آنچه از ما بماند باید به عنوان صدقه در راه خدا مصرف شود" و گاه آن را با حذف جمله اول، به صورت " ما تركناه صدقة" نقل کرده‌اند.

سند این حدیث غالباً در کتب معروف اهل سنت به " ابو بکر" منتهی می‌شود که بعد از پیامبر ص زمام امور مسلمین را به دست گرفت، و هنگامی که حضرت فاطمه ع و یا بعضی از همسران پیامبر میراث خود را از او خواستند او به استناد

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۴۲۵

این حدیث از دادن میراث به آنان سر باز زد! این حدیث را " مسلم" در صحیح خود (جلد ۳- کتاب الجهاد و السیر- صفحه ۱۳۷۹) و " بخاری" در جزء هشتم " کتاب الفرائض" (صفحه ۱۸۵) و گروهی دیگر در کتابهای خود آورده‌اند.

قابل توجه اینکه در مدرک اخیر در حدیثی از عایشه چنین می‌خوانیم:

" فاطمه ع و عباس (بعد از وفات پیامبر ص نزد ابو بکر آمدند و میراثشان از پیامبر را می‌خواستند، و آنها در آن موقع زمینشان را در " فدک" و سهمشان را از " خیبر" مطالبه می‌کردند، ابو بکر گفت: من از رسول

ما چیزی را به ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است ... هنگامی که فاطمه ع این سخن را شنید با حالتی خشمگین ابو بکر را ترک کرد و تا آخر عمر با او یک کلمه سخن نگفت».

البته این حدیث از جهات مختلفی قابل نقد و بررسی است ولی آنچه در حوصله این تفسیر می‌گنجد امور زیر است:

۱- این حدیث با متن قرآن سازگار نیست، و طبق قواعد اصولی که در دست داریم هر حدیثی که موافق "کتاب الله" نباشد از درجه اعتبار ساقط است، و نمی‌توان به عنوان حدیث پیامبر ص و یا سائر معصومین ع روی آن تکیه کرد.

در آیات فوق خواندیم سلیمان از داود ارث برد، و ظاهر آیه مطلق است و اموال را نیز شامل می‌شود. و در مورد "یحیی" و "زکریا" می‌خوانیم: *يَرْثُ مِن آلِ يَعْقُوبَ*: "فرزندی به من عنایت کن که از من و از آل یعقوب ارث برد" (مریم- ۶).

مخصوصا در مورد "زکریا" بسیاری از مفسران روی جنبه‌های مالی تکیه کرده‌اند.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۴۲۶

بعلاوه ظاهر آیات "ارث" در قرآن مجید عام است و همه را شامل می‌شود.

و شاید به همین دلیل "قرطبی" از دانشمندان معروف اهل سنت ناچار شده است که حدیث را به عنوان فعل غالب و اکثر بگیرد نه عام و گفته است این مانند جمله‌ای است که عرب می‌گوید انا معشر العرب اقری الناس للضيف: "ما جمعیت عرب از همه مردم مهمان‌نوازتریم (در حالی که این یک حکم عمومی نیست).

ولی روشن است که این سخن ارزش این حدیث را نفی می‌کند، زیرا اگر در مورد سلیمان و یحیی به این عذر متوسل شویم مشمول آن نسبت به موارد دیگر نیز قطعی نیست.

۲- روایت فوق معارض با روایات دیگری است که نشان می‌دهد ابو بکر تصمیم گرفت "فدک" را به "فاطمه" (سلام الله علیها) بازگرداند، ولی دیگران مانع شدند، چنان که در "سیره حلبی" می‌خوانیم:

"فاطمه دختر پیامبر ص نزد ابو بکر آمد در حالی که او بر منبر بود، گفت: ای ابو بکر آیا این در کتاب خدا است که دختری از تو ارث ببرد و من از پدرم ارث نبرم، ابو بکر گریه کرد و اشکش جاری شد، سپس از منبر پائین آمد، و نامه‌ای دایر به واگذاری فدک به فاطمه (سلام الله علیها) نوشت، در این حال عمر وارد شد گفت: این چیست؟ گفت: نامه‌ای نوشتم که میراث فاطمه س را از پدرش به او واگذارم، عمر گفت: اگر این کار را کنی از کجا هزینه نبرد با دشمنان را فراهم می‌سازی در حالی که عرب بر ضد تو قیام کرده است؟ سپس عمر نامه را گرفت و پاره کرد!" .

چگونه ممکن است نهی صریحی از پیامبر ص باشد و ابو بکر به خود جرات مخالفت را بدهد؟ و چرا عمر استناد به نیازهای جنگی کرد و استناد به

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۴۲۷

روایت پیامبر ص ننمود؟

بررسی دقیق روایت فوق نشان می‌دهد که مساله نهی پیامبر ص مطرح نبوده، مهم در اینجا مسائل سیاسی روز بوده است، و همین‌ها است که انسان را به یاد گفتار ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی می‌اندازد، می‌گوید: از استادم "علی بن فارقی" پرسیدم: آیا فاطمه ع در ادعای خود راست می‌گفت؟ پاسخ داد آری گفتم پس چرا ابو بکر فدک را به او نداد، با اینکه وی را صادق و راستگو می‌شمرد؟! استادم تبسم پر معنایی کرد و سخن لطیف زیبایی گفت، با اینکه او عادت به مزاح شوخی نداشت گفت: لو اعطاها الیوم فدک بمجرد دعواها لجأت الیه غذا و ادعت لزوجها الخلافة! و زحزحه عن مقامه و لم یمكنه الاعتذار و الموافقة بشیء:

"اگر امروز فدک را به ادعای فاطمه ع به او می‌داد، فردا می‌آمد و خلافت را برای همسرش ادعا می‌کرد! و ابو بکر را از مقامش متزلزل می‌ساخت و او نه عذری برای بازگو کردن داشت و نه امکان موافقت!" .

۳- روایت معروفی از پیامبر ص در بسیاری از کتب اهل سند

العلماء ورثة الانبياء:

" دانشمندان وارثان پیامبرانند " .

و نیز از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده که:

ان الانبياء لم يورثوا دينارا و لا درهما:

" پیامبران درهم و دیناری از خود بیادگار نگذارند " .

از مجموع این دو حدیث چنین به نظر می‌رسد که هدف اصلی این بوده که روشن سازند افتخار انبیاء و سرمایه آنها علم و دانش بوده است، و مهمترین چیزی که از خود به یادگار گذاشتند، برنامه هدایت بود، و کسانی که سهم بیشتری از

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۴۲۸

این علم و دانش را بر گرفتند، وارثان اصلی پیامبرانند، بی آنکه نظر به اموالی داشته باشد که از آنان به یادگار باقی می‌ماند، بعدا این حدیث نقل به معنی شده و سوء تعبیر از آن گردیده و احتمالا جمله ما ترکناه صدقه که استنباط بعضی از روایت بوده است بر آن افزوده‌اند.

برای اینکه سخن به درازا نکشد گفتار خود را با بحثی از مفسر معروف اهل سنت " فخر رازی " که در ذیل آیه ۱۱ سوره نساء آورده است پایان می‌دهیم:

او می‌گوید: یکی از تخصیصهایی که بر این آیه (آیه ارث فرزندان) وارد شده است، چیزی است که مذهب اکثر مجتهدین (اهل سنت) است، که پیامبران علیهم السلام چیزی به ارث نمی‌گذارند و شیعه (عموما) در این بحث مخالفت کرده‌اند روایت شده است هنگامی که " فاطمه " ع میراث خود را مطالبه کرد، آنها به استناد حدیثی از پیامبر ص نحن معاشر الانبياء لا نورث ما ترکناه صدقه، او را از ارث خود باز داشتند، در این هنگام فاطمه ع به عموم آیه فوق (آیه ارث فرزندان) استدلال کرد، گویی می‌خواست به این حقیقت اشاره کند که عموم قرآن را نمی‌شود با خبر واحد تخصیص زد.

سپس " فخر رازی " می‌افزاید: شیعه می‌گویند: به فرض که تخصیص قرآن به خبر واحد جایز باشد در اینجا به سه دلیل جایز نیست:

نخست اینکه این بر خلاف صریح قرآن است که می‌گوید "زکریا" از خدا تقاضا کرد فرزندی به او بدهد که از وی و "آل یعقوب" ارث ببرد، و همچنین قرآن می‌گوید: سلیمان از داود ارث برد، زیرا نمی‌توان این آیات را حمل بر وراثت علم و دین کرد، چون این یک نوع وراثت مجازی است، چرا که این پیامبران، علم و دین را به فرزندان خود آموختند نه آنکه از خود گرفتند و به آنها واگذار کردند، وراثت حقیقی تنها در مال تصور می‌شود (که از کسی بگیرند و به دیگری بدهند).
تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۴۲۹

دیگر اینکه چگونه ممکن است "ابو بکر" از این مساله که نیازی به آن نداشته است آگاه باشد، اما فاطمه و علی و عباس که از بزرگترین زاهدان و دانشمندان بودند و با مساله وراثت پیامبر ص سر و کار داشتند از آن بیخبر بمانند؟ چگونه ممکن است پیامبر ص این حدیث را به کسی تعلیم کرده باشد که نیازی نداشته و از کسی که نیاز داشته دریغ دارد؟.

سوم اینکه: جمله "ما ترکناه صدقه" دنباله "لا نورث" است و مفهومی این است اموالی را که به عنوان صدقه اختصاص داده‌ایم در دائره میراث قرار نمی‌گیرد نه غیر آن ...".

سپس فخر رازی جواب کوتاهی به استدلال مشهور فوق می‌دهد و می‌گوید:

"فاطمه ع بعد از گفتگو با ابو بکر، به آن گفتگو راضی شد، علاوه بر این اجماع بر این منعقد شده است که سخن ابو بکر درست است!".

ولی روشن است که پاسخ فخر رازی درخور استدلالهای فوق نیست، زیرا همانگونه که از منابع معروف و معتبر اهل سنت در بالا نقل کردیم فاطمه ع نه تنها راضی نشد بلکه چنان خشمگین گشت که تا پایان عمر یک کلمه با ابو بکر سخن نگفت.

از این گذشته چگونه ممکن است اجماعی در این مساله باشد با اینکه شخصیتی همچون علی و فاطمه ع و عباس که در کانون وحی پرورش یافته‌اند با آن مخالفت کرده باشند؟!.

۳۰۷- مراحل نفس چیست و کدام نفس انسان را به گناه می کشاند؟

وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (آیه ۵۳ یوسف)

۵۳- من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدیها امر می کند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند، پروردگارم غفور و رحیم است.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۴۳۶

... علمای اخلاق برای نفس (احساسات و غرائز و عواطف آدمی) سه مرحله قائلند که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است.

نخست "نفس اماره" نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان می دهد و به هر سو می کشاند و لذا اماره اش گفته اند در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۴۳۷

قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار زند و آن را رام کند بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می گردد و یا اگر بخواهد گلاویز شود نفس سرکش او را بر زمین می کوبد و شکست می دهد.

این مرحله همان است که در آیه فوق در گفتار همسر عزیز مصر به آن اشاره شده است و همه بدبختیهای انسان از آن است.

مرحله دوم "نفس لوامه" است که پس از تعلیم و تربیت و مجاهدت، انسان به آن ارتقاء می یابد، در این مرحله ممکن است بر اثر طغیان غرائز گهگاه مرتکب خلافهایی بشود اما فوراً پشیمان می گردد و به ملامت و سرزنش خویش می پردازد، و تصمیم بر جبران گناه می گیرد، و دل و جان را با آب توبه می شوید، و به تعبیر دیگر در مبارزه عقل و نفس گاهی عقل پیروز می شود و گاهی نفس، ولی به هر حال کفه سنگین از آن عقل و ایمان است.

البته برای رسیدن به این مرحله جهاد اکبر لازم است و تمرین کافی و تربیت در مکتب استاد و الهام گرفتن از سخن خدا و سنت پیشوایان.

این مرحله همان است که قرآن مجید در سوره "قیامت" به آن سوگند یاد کرده است، سوگندی که نشانه عظمت آن است لَا أَقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ: "سوگند به روز رستاخیز و سوگند به نفس سرزنشگر!".

مرحله سوم "نفس مطمئنه" است و آن مرحله‌ای است که پس از تصفیه و تهذیب و تربیت کامل، انسان به مرحله‌ای می‌رسد که غرائز سرکش در برابر او رام می‌شوند و سپر می‌اندازند، و توانایی پیکار با عقل و ایمان در خود نمی‌بینند چرا که عقل و ایمان آن قدر نیرومند شده‌اند که غرائز نفسانی در برابر آن توانایی چندانی ندارد.

این همان مرحله آرامش و سکینه است، آرامش که بر اقیانوسهای بزرگ

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۴۳۸

حکومت می‌کند، اقیانوسهایی که حتی در برابر سخت‌ترین طوفانها چین و شکن بر صورت خودنمایان نمی‌سازند.

این مقام انبیاء و اولیا و پیروان راستین آنها است، آنهایی که در مکتب مردان خدا درس ایمان و تقوا آموختند و سالها به تهذیب نفس پرداخته و جهاد اکبر را به مرحله نهایی رسانده‌اند.

این همان است که قرآن در سوره "فجر" به آن اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي: "ای نفس مطمئن و آرام باز گرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنود هستی، و هم او از تو، و داخل در زمره بندگان خاص من شو، و در بهشتم گام نه!"....

۳۰۸- بهشت آدم کدام بهشت بود؟

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (آیه ۳۶ بقره)

۳۶- پس شیطان موجب لغزش آنها شد، و آنان را از آنچه در آن بودند (بهشت) خارج ساخت، و (در این هنگام) به آنها گفتیم همگی (به زمین) فرود آئید در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود، و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره‌برداری است.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۱۸۶

...در پاسخ این پرسش باید به این نکته توجه داشت که گرچه بعضی آن را بهشت موعود نیکان و پاکان می‌دانند، ولی ظاهر این است که آن بهشت نبود. بلکه یکی از باغهای پر نعمت و روح‌افزای یکی از مناطق سر سبز زمین بوده است.

زیرا اولاً بهشت موعود قیامت، نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به این جاودانگی بودنش اشاره شده، و بیرون رفتن از آن ممکن نیست و ثانیاً ابلیس آلوده و بی‌ایمان را در آن بهشت راهی نخواهد بود، نه وسوسه‌های شیطانی است و نه نافرمانی خدا.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۱۸۷

ثالثاً در روایاتی که از طرق اهل بیت ع بما رسیده این موضوع صریحاً آمده است.

یکی از روایان حدیث می‌گوید از امام صادق ع راجع به بهشت آدم پرسیدم امام ع در جواب فرمود: باغی از باغهای دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می‌تابید، و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی‌شد (جنة من جنات الدنيا يطلع فيها الشمس والقمر ولو كان من جنات الآخرة ما خرج منها ابدا) و از اینجا روشن می‌شود که منظور از هبوط و نزول آدم به زمین نزول مقامی است نه مکانی یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سر سبز پائین آمد. این احتمال نیز داده شده که این بهشت در یکی از کرات آسمانی بوده است هر چند بهشت جاویدان نبوده، در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاره به بودن این بهشت در آسمان شده است ولی ممکن است کلمه سماء (آسمان) در این گونه روایات اشاره به "مقام بالا" باشد، نه "مکان بالا".

ولی بهر حال شواهد فراوانی نشان می‌دهد که این بهشت غیر از بهشت سرای دیگر است چرا که آن

پایان سیر انسان است و این آغاز سیر او بود، این مقدمه اعمال و برنامه‌های او است و آن نتیجه اعمال و برنامه‌هایش. ...

۳۰۹- آیا انسان ذاتاً عجل، بخیل و ناسپاس است؟ بلای شتابزدگی چیست؟

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (آیه ۶ عادیات)

۶- که انسان در برابر نعمتهای پروردگارش ناسپاس و بخیل است.

وَيَذَعُ الْإِنْسَانُ بِالْأَشْرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (آیه ۱۱ اسراء)

۱۱- و انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می‌کند آن گونه که نیکیها را می‌طلبد، و انسان همواره عجل است.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۴۳

... نه تنها در رابطه با عجله و شتابزدگی که در آیات فوق انسان به آن توصیف شده، در موارد متعددی دیگر از قرآن نیز مذمتهایی روی عنوان "انسان" دیده می‌شود، از قبیل "ظلوم" و "جهول" و "کفور" و "طغیانگر" و "هلوع" (کم‌ظرفیت) و "مغرور" و مانند آن.

این تعبیرات گاهی این سؤال را به وجود می‌آورد که چگونه می‌توان این امور را با برداشتی که از قرآن در مورد فطرت پاک انسان و حامل روح خدایی بودنش داریم، هماهنگ ساخت؟

به تعبیر دیگر انسان از نظر جهان بینی اسلامی، موجودی است بسیار والا، به حدی که لایق مقام خلیفه اللهی و نمایندگی خدا در زمین است، معلم فرشتگان و برتر از آنهاست، این موضوع با نکوهشهای فوق چگونه سازگار است؟! پاسخ این سؤال را در یک جمله می‌توان داد که آن همه مقام و شخصیت و ارزش انسان مشروط به یک شرط است و آن "تربیت تحت نظر رهبران الهی" است، در غیر این صورت انسان به گونه گیاهی خودرو پرورش می‌یابد و در میان هوسها و شهوات غوطه‌ور می‌شود، سرمایه‌های عظیمی را که بالقوه دارد از دست می‌دهد و جنبه‌های منفی در وجود او آشکار می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۴۴

بنا بر این اگر شرط مزبور تحقق یابد تمام جنبه‌های مثبتی که در قرآن در رابطه با انسان آمده در وجود او بارور می‌گردد، و اگر این شرط، تحقق نیابد، جنبه‌های منفی یاد شده آشکار می‌شود، لذا در آیه ۱۹ تا ۲۴ سوره معارج می‌خوانیم إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ.

": انسان، هلوع آفریده شده، هنگامی که بدی به او برسد بی‌تابی می‌کند، و هنگامی که خوبی به او برسد، بخل می‌ورزد، مگر نمازگزاران که همواره به این برنامه ادامه می‌دهند...

(شرح بیشتر این موضوع را در سوره یونس ذیل آیه ۱۲ نیز بیان شده-تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۲۳۹).

بلای شتابزدگی!

عشق آتشین به یک موضوع و افکار سطحی و محدود، و گاه سیطره هوی و هوس بر انسان، و خوشبینی بیش از حد به یک مطلب، عوامل عجله و شتابزدگی در کارها است، و از آنجا که بررسیهای سطحی و مقدماتی غالباً برای پی بردن به حقیقت یک امر و سود و زیان آن کافی نیست، معمولاً عجله و دستپاچگی در انجام کارها، موجب ندامت و خسران و پشیمانی است.

تا آنجا که در آیات فوق خواندیم که گاهی عجله سبب می‌شود، انسان به دنبال بدیها برود به همان سرعت که به دنبال نیکیها می‌رود! تلخکامی‌ها و شکستها و مصائبی که دامان انسان را در طول تاریخ بر اثر عجله و شتابزدگی گرفته است، بیش از آن است که قابل احصا و شماره باشد، و خود ما در طول زندگی نمونه‌های آن را آزموده‌ایم، و ثمرات تلخش را چشیده‌ایم!

نقطه مقابل عجله "ثبوت" و "ثانی" یعنی درنگ کردن، و با تفکر و تأمل و بررسی همه جوانب کاری را انجام دادن است.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۴۵

در حدیثی از رسول خدا ص نقل شده که فرمود:

انما اهلك الناس العجلة و لو ان الناس تثبتوا لم يهلك احد:

مردم را عجله هلاک می کند، اگر مردم با تأمل کارها را انجام می دادند کسی هلاک نمی شد."

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم

مع التثبت تكون السلامة، و مع العجلة تكون الندامة:

" با درنگ کردن سلامت است و با عجله ندامت!" و نیز پیامبر ع می فرماید:

ان الاناء من الله و العجلة من الشيطان!

" تانی و ترک شتابزدگی از ناحیه خدا است و عجله از شیطان است!".

البته در روایات اسلامی بابتی در زمینه " تعجیل در کار خیر داریم"، از جمله در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم:

ان الله يحب من الخير ما يعجل: " خداوند کار نیکی را دوست دارد که در آن شتاب شود".

و روایات در این زمینه بسیار است که منظور از عجله در این روایات همان " سرعت" است در مقابل اهمال کاری و تاخیرهای بیجا و امروز و فردا کردن، که غالباً سبب بروز مشکلات و موانعی در کارها می گردد.

شاهد این سخن حدیثی است که در همین باب از امام صادق ع نقل شده است:

من هم بشيء من الخير فليعجله فان كل شيء فيه تاخير فان للشيطان فيه نظرة:

کسی که تصمیم به کار خیری گرفت باید عجله کند زیرا هر کاری را که در آن تاخیر کنید شیطان در آن حيله ای می کند".

بنا بر این باید گفت: " سرعت و جدیت در کارها آری، اما عجله و شتابزدگی نه!".

و به تعبیر دیگر، عجله مذموم آنست که به هنگام بررسی و مطالعه در جوانب کار و شناخت صورت گیرد، اما سرعت و عجله ممدوح آنست که بعد از تصمیم‌گیری

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۴۶

لازم، در اجرا درنگ نشود، و لذا در روایات می‌خوانیم: "در کار خیر، عجله کنید" یعنی بعد از آنکه خیر بودن کاری ثابت شد دیگر جای مسامحه نیست.

۳۱۰- غنا چیست و چرا در اسلام تحریم شده است؟

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (آیه ۶ لقمان)

۶- بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می‌کنند تا مردم را از روی جهل و نادانی گمراه سازند، و آیات الهی را به استهزا و سخریه گیرند، برای آنها عذاب خوار کننده است.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۱۹

... بدون شک غنا به طور اجمال از نظر مشهور علمای شیعه حرام است و شهرتی در سرحد اجماع و اتفاق دارد.

بسیاری از علمای اهل سنت نیز بر این عقیده تاکید کرده‌اند، هر چند بعضی از آنها استثنائاتی برای آن قائل شده‌اند، و شاید بعضی از این استثنائات در حقیقت استثناء نباشد و خارج از موضوع غنا محسوب شود (و به اصطلاح تخصصاً خارج است).

"قرطبی" در ذیل آیات مورد بحث در همین زمینه چنین می‌گوید: "غنا معمول در میان گروهی از مردم، هر گاه مشتمل بر اشعار عاشقانه در باره زنان و توصیف زیباییهای آنان، و ذکر شراب و محرّمات دیگر باشد، همه علما در حرمت آن متفقند، چرا که مصداق لهو و غنا مذموم می‌باشد، و اما اگر از این امور خالی گردد، مختصری از آن در اعیاد و جشنهای زفاف جائز است، و همچنین برای نشاط بخشیدن به هنگام انجام کارهای مشکل، آن گونه که در تاریخ اسلام در مساله حفر خندق آمده، و یا اشعاری که "انجشه" به هنگام حرکت قافله به سوی مکه در حجه الوداع برای تحریک شتران می‌خوانده است، اما آنچه امروز در میان "صوفیه" معمول است که انواع آلات طرب را در این زمینه به کار می‌برند

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۰

حرام است."

آنچه را که قرطبی به صورت استثناء بیان کرده از قبیل خواندن " حدی " (آواز مخصوص) برای شتران یا اشعار مخصوصی که مسلمانان با آهنگ به هنگام حفر خندق می خواندند به احتمال قوی اصلاً جزء غنا نبوده و نیست، و شبیه اشعاری است که گروهی با آهنگ مخصوص در راهپیماییها یا مجالس جشن و عزاداری مذهبی می خوانند.

در منابع اسلامی دلائل زیادی بر تحریم غنا در دست است که از جمله آیه فوق و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ ... و بعضی دیگر از آیات قرآن می باشد که حداقل طبق روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده بر غنا تطبیق گردیده، و یا غنا از مصادیق آن شمرده شده است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر آیه وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (حج - ۳۰) فرمود:

قول الزور الغناء:

" سخن باطل همان غنا است "

و نیز همان امام ع در تفسیر آیه وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ (فرقان - ۷۲) فرمود: " منظور از آن غنا است " .

و در تفسیر همین آیه مورد بحث، روایات متعددی از امام باقر ع و امام صادق ع و امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده است که یکی از مصداقهای " لهو الحدیث " را که موجب " عذاب مهین " است غنا معرفی کرده اند .

علاوه بر این روایات فراوان دیگری - منهای تفسیر آیات - در منابع اسلامی دیده می شود که تحریم غنا را بطور مؤکد بیان می کند.

در حدیثی که از " جابر بن عبد الله " از پیامبر ص نقل شده می خوانیم:

كان ابليس اول من تغنى: " شیطان اولین کسی بود که غنا خواند " .

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۱

و در حدیث دیگری از امام صادق ع چنین آمده است:

بیت الغناء لا - تؤمن فيه الفجیعة، و لا تجاب فيه الدعوة، و لا یدخله الملك:

"خانه‌ای که در آن غنا باشد، ایمن از مرگ و مصیبت دردناک نیست، و دعا در آن به اجابت نمی‌رسد، و فرشتگان وارد آن نمی‌شوند".

و در حدیث دیگری از همان امام ع می‌خوانیم:

الغناء یورث النفاق، و یعقب الفقر:

"غنا، روح نفاق را پرورش می‌دهد و فقر و بدبختی می‌آفریند".

در حدیث دیگر که از امام صادق ع نقل شده از جمله کسانی را که ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است زن خواننده و کسی است که اجرتی به او می‌دهد و کسی که آن پول را مصرف می‌نماید! (المغنیة ملعونة، و من اداها ملعون، و آكل کسبها ملعون).

در منابع معروف اهل سنت نیز روایات متعددی در این زمینه نقل شده است.

از جمله روایتی است که در "در المنثور" از جمع کثیری از محدثین از ابی امامه از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل کرده است که فرمود:

لا یحل تعلیم المغنیات و لا بیعهن و اثمانهن حرام

: "تعلیم زنان خواننده حلال نیست، و همچنین خرید و فروش این کنیزان، و چیزی که در مقابل آن گرفته می‌شود نیز حرام است".

نظیر همین معنی را نویسنده التاج از ترمذی و امام احمد نقل کرده است (التاج جلد ۵ صفحه ۲۸۷).

"ابن مسعود" از پیامبر ص نقل می‌کند که فرمود:

الغناء ینبت النفاق

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۲

فی القلب كما ينبت الماء البقل:

" غنا روح نفاق را در قلب پرورش می دهد همانگونه که آب گیاهان را!" .

روی هم رفته روایاتی که در این زمینه نقل شده است بقدری زیاد است که به حد تواتر می رسد، و به همین دلیل اکثر علمای اسلام فتوی به حرمت داده اند علاوه بر علمای شیعه که تقریباً در این سخن اتفاق نظر دارند، تحریم آن از ابو حنیفه نیز نقل شده است، و هنگامی که از احمد پیشوای معروف اهل سنت در باره غنا سؤال کردند در پاسخ گفت: ینب النفاق: "روح نفاق را در آدمی می رویاند!".

و مالک، پیشوای دیگر اهل سنت در پاسخ این سؤال گفت: یفعله الفساق:

" مردم فاسق به دنبال آن می روند!" و " شافعی" تصریح کرده است که شهادت اصحاب غنا قبول نیست، و این خود دلیل بر فسق آنها است.

از اصحاب شافعی نیز نقل شده که فتوای شافعی را تحریم می دانند، بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند».

غناء چیست؟

در حرمت غناء چندان مشکلی وجود ندارد، مشکل تشخیص موضوع غناء است.

آیا هر صوت خوش و زیبایی غنا است؟

مسلماً چنین نیست، زیرا در روایات اسلامی آمده و سیره مسلمین نیز حکایت می کند که قرآن و اذان و مانند آن را با صدای خوش و زیبا بخوانید.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۳

آیا غنا هر صدایی است که در آن " ترجیع" (رفت و آمد صدا در حنجره و به اصطلاح غلت دادن) باشد؟ آن نیز ثابت نیست.

آنچه از مجموع کلمات فقهاء و سخنان اهل سنت در این زمینه می‌توان استفاده کرد این است که غناء، آهنگهای طرب‌انگیز و لهو و باطل است.

و به عبارت روشنتر: غناء آهنگ‌هایی است که متناسب مجالس فسق و فجور و اهل گناه و فساد می‌باشد.

و باز به تعبیر دیگر: غناء به صوتی گفته می‌شود که قوای شهوانی را در انسان تحریک می‌نماید، و انسان در آن حال احساس می‌کند که اگر در کنار آن صدا، شراب و فساد جنسی نیز باشد کاملاً مناسب است!

این نکته نیز قابل توجه است که گاه یک "آهنگ" هم خودش غنا و لهو و باطل است و هم محتوای آن، به این ترتیب که اشعار عشقی و فسادانگیز را با آهنگهای مطرب بخوانند، و گاه تنها آهنگ، غنا است، به این ترتیب که اشعار پر محتوی یا آیات قرآن و دعاء و مناجات را به آهنگی بخوانند که مناسب مجالس عیاشان و فاسدان است، و در هر دو صورت حرام می‌باشد (دقت کنید).

ذکر این نکته نیز لازم است که گاه برای غنا دو رقم معنی ذکر می‌شود "معنی عام" و "معنی خاص"، معنی خاص همان است که در بالا گفتیم یعنی آهنگهای تحریک شهوات و متناسب مجالس فسق و فجور.

ولی معنی عام هر گونه صوت زیبا است، و لذا آنها که غنا را به معنی عام تفسیر کرده‌اند بر آن دو قسم قائل شده‌اند "غناي حلال" و "غناي حرام".

منظور از غناي حرام همان است که در بالا گفته شد و منظور از غناي حلال صدای زیبا و خوشی است که مفسده‌انگیز نباشد، و متناسب با مجالس فسق و فجور نگردد.

بنا بر این در اصل تحریم غنا تقریباً اختلافی نیست، اختلاف در نحوه تفسیر

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۴

آن است.

البته "غنا" مصادیق مشکوکی نیز دارد (مانند همه مفاهیم دیگر) که انسان به راستی نمی‌داند فلان صوت مناسب مجالس فسق و فجور است یا نه؟ و در این صورت به حکم اصل برائت محکوم به حلیت است (البته بعد از آگاهی کافی از مفهوم عرفی غنا طبق تعریف فوق).

و از اینجا روشن می‌شود صداها و آهنگهای حماسی که متناسب میدانهای نبرد و یا ورزش و یا مانند آن است دلیلی بر تحریم آن نیست.

البته در زمینه غنا بحثهای دیگری نیز وجود دارد از قبیل پاره‌ای از استثنایا که بعضی برای آن قائل شده‌اند، و جمعی آن را انکار کرده‌اند، و مسائل دیگر که باید در کتب فقهی از آن سخن گفت.

آخرین سخنی که در اینجا ذکر آن را لازم می‌دانیم این است که آنچه در بالا گفتیم مربوط به خوانندگی است و اما استفاده از آلات موسیقی و حرمت آن بحث دیگری دارد که از موضوع این سخن خارج است.

فلسفه تحریم غنا

دقت در مفهوم "غنا" با شرائطی که در شرح موضوع آن گفتیم، فلسفه تحریم آن را به خوبی روشن می‌سازد.

در یک بررسی کوتاه به مفاسد زیر برخورد می‌کنیم:

الف: تشویق به فساد اخلاق -

تجربه نشان داده است - و تجربه بهترین شاهد و گواه است - که بسیاری افراد تحت تاثیر آهنگهای غناء، راه تقوی و پرهیزکاری را رها کرده، و به شهوات و فساد روی می‌آورند.

مجلس غنا معمولاً مرکز انواع مفاسد است و آنچه به این مفاسد دامن می‌زند همان غناء است.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۵

در بعضی از گزارشهایی که در جرائد خارجی آمده می‌خوانیم که در مجلسی که گروهی از دختران و پسران بودند، و آهنگ خاصی از غناء در آنجا اجرا شد آن چنان هیجانی به دختران و پسران دست داد که به یکدیگر حمله‌ور شدند و فجایع زیادی بار آوردند که قلم از ذکر آن شرم دارد.

در تفسیر "روح المعانی"، سخنی از یکی از سران "بنی امیه" نقل می‌کند که به آنها می‌گفت: از غنا پرهیزید که حیا را کم می‌کند، شهوت را می‌افزاید شخصیت را در هم می‌شکند، جانشین شراب می‌شود، و همان کاری را می‌کند که مستی انجام می‌دهد.

و این نشان می‌دهد که حتی آنها نیز به مفاسد آن پی برده بودند.

و اگر می‌بینیم در روایات اسلامی کرارا آمده است که غنا روح نفاق را در قلب پرورش می‌دهد اشاره به همین حقیقت است، روح نفاق همان روح آلودگی به فساد و کناره‌گیری از تقوا و پرهیزکاری است.

و نیز اگر در روایات آمده است که فرشتگان در خانه‌ای که غنا در آن است وارد نمی‌شوند به خاطر همین آلودگی به فساد است، چرا که فرشتگان پاکند و طالب پاکیند، و از این محیطهای آلوده بیزارند.

ب- غافل شدن از یاد خدا-

تعبیر به "لهو" که در تفسیر "غنا" در بعضی از روایات اسلامی آمده است، اشاره به همین حقیقت است که غناء انسان را آن چنان مست شهوات می‌کند که از یاد خدا غافل می‌سازد.

در آیات فوق خواندیم که "لهو الحدیث"، یکی از عوامل "ضلالت" از "سبیل الله" است، و موجب "عذاب الیم" ..

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۶

در حدیثی از علی ع می‌خوانیم:

كل ما الهی عن ذكر الله فهو من الميسر:

" هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند (و در شهوات فرو برد) آن در حکم قمار است " .

ج- آثار زیانبار بر اعصاب-

غنا و موسیقی در حقیقت، یکی از عوامل مهم تخذیر اعصاب است، و به تعبیر دیگر مواد مخدر گاهی از طریق دهان و نوشیدن وارد بدن می‌شوند، (مانند شراب).

و گاه از طریق بوئیدن و حس شامه (مانند هروئین).

و گاه از طریق تزریق (مانند مرفین).

و گاه از طریق حس سامعه است (مانند غنا).

به همین دلیل گاهی غنا و آهنگهای مخصوصی، چنان افراد را در نشئه فرو می‌برد، که حالتی شبیه به مستی به آنها دست می‌دهد، البته گاه به این مرحله نمی‌رسد اما در عین حال تخذیر خفیف ایجاد می‌کند.

و به همین دلیل بسیاری از مفاسد مواد مخدر در غنا وجود دارد، خواه تخذیر آن خفیف باشد یا شدید.

" توجه دقیق به بیوگرافی مشاهیر موسیقی‌دانان نشان می‌دهد که در دوران عمر به تدریج دچار ناراحتیهای روحی گردیده‌اند، تا آنجا که رفته رفته اعصاب خود را از دست داده، و عده‌ای مبتلا به بیماریهای روانی شده، و گروهی شاعر خود را از کف داده، و به دیار جنون رهسپار شده‌اند، دسته‌ای فلج و ناتوان گردیده بعضی هنگام نواختن موسیقی درجه فشار خونشان بالا رفته و دچار سکته ناگهانی شده‌اند " .

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۷

در بعضی از کتبی که در زمینه آثار زیانبار موسیقی بر اعصاب آدمی نوشته شده است حالات جمعی از موسیقی دانان و خوانندگان معروف آمده است که به هنگام اجرای برنامه گرفتار سکته و مرگ ناگهانی شده، و در همان مجلس جان خود را از دست داده‌اند .

کوتاه سخن اینکه آثار زیانبخش غنا و موسیقی بر اعصاب تا سر حد تولید جنون، و بر قلب و فشار خون، و تحریکات نامطلوب دیگر به حدی است که نیاز به بحث زیادی ندارد.

از آمارهایی که از مرگ و میرها در عصر ما تهیه شده چنین استفاده می‌شود که مرگهای ناگهانی نسبت به گذشته افزایش زیادی یافته است، عوامل این افزایش را امور مختلفی ذکر کرده‌اند از جمله افزایش غنا و موسیقی در سطح جهان.

د- غنا یکی از ابزار کار استعمار

استعمارگران جهان همیشه از بیداری مردم، مخصوصاً نسل جوان، وحشت داشته‌اند، به همین دلیل بخشی از برنامه‌های گسترده آنها برای ادامه استعمار، فرو بردن جامعه‌ها در غفلت و بیخبری و ناآگاهی و گسترش انواع سرگرمیهای ناسالم است.

امروز مواد مخدر تنها جنبه تجارتي ندارد، بلکه یک ابزار مهم سیاسی، یعنی سیاستهای استعماری است، ایجاد مراکز فحشاء، کلوپهای قمار و همچنین سرگرمیهای ناسالم دیگر، و از جمله توسعه غنا و موسیقی، یکی از مهمترین ابزار است که آنها برای تخدیر افکار مردم بر آن اصرار دارند، و به همین دلیل قسمت عمده وقت رادیوهای جهان را موسیقی تشکیل می‌دهد و از برنامه‌های عمده وسائل ارتباط جمعی همین موضوع است.

۳۱۱- کدام تجارت است که انسان را از عذاب دردناک نجات می دهد ؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (آیه ۱۰ صف)

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آیه ۱۱ صف)

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (آیه ۱۲ صف)

وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (آیه ۱۳ صف)

۱۰- ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را به تجارتی گنم که از عذاب از عذاب دردناک شما را رهایی می بخشد؟!

۱۱- به خدا و رسول او ایمان بیاورید، و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید، این برای شما از هر چیز بهتر است بدانید.

۱۲- اگر این کار کنید گناهانتان را می بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می کند

که نهرها از زیر درختانش جاری است، و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد و این پیروزی عظیمی است.

۱۳- و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می بخشد و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است و مؤمنان را بشارت ده!

۳۱۲- رابطه بین اعمال انسان و پاداش و کیفر آن چگونه است؟

يَوْمَ نَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسُهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (آیه ۳۰ آل عمران)

۳۰- روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند، و آرزو می‌کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، بر حذر می‌دارد، و (در عین حال)، خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۰۸

... نظرات دانشمندان در باره چگونگی پاداش و کیفر الهی

دانشمندان در باره پاداش و کیفر اعمال، عقاید گوناگونی دارند:

۱- دسته‌ای از آنها معتقدند که جزاء اعمال، مانند پاداش و کیفرهای این جهان، روی قرارداد است یعنی چنان که در این جهان برای هر کار بدی کیفری از

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۰۹

طرف قانونگذاران تعیین شده است، خداوند بزرگ برای هر عملی، کیفر و یا پاداش خاصی معین نموده است، این نظریه همان نظریه اجر و مزد، و کیفرهای مقرراتی است.

۲- دسته دیگری معتقدند که تمام کیفرها و پاداشها، مخلوق نفس و روح انسانی است که روح انسانی بی اختیار در آن جهان آنها را خلق می‌کند، به این بیان که: اعمال نیک و بد در این جهان در روح انسانی، ملکاتی خوب و بد، ایجاد می‌نماید و این ملکات، خمیره انسان و جزء ذات او می‌گردند، و هر یک از این ملکات، صورتی مناسب خویش، از نعمت و عذاب ایجاد می‌کند، اشخاص خوش باطن در این جهان با یک سلسله از افکار و تصورات نیک سر و کار دارند، و افراد ناپاک در خواب و بیداری با افکار باطل و تصورات بد خویش مشغول‌اند.

این ملکات در روز رستاخیز، خلاق نعمتها و شکنجه‌ها و دردها و آرامش و عذاب‌اند، و به عبارت دیگر آنچه در باره نعمتهای بهشت و مجازاته‌های دوزخ می‌خوانیم، همان مخلوقات صفات خوب و بد انسان است، نه چیز دیگر.

۳- دسته دیگری از دانشمندان بزرگ اسلام، راه دیگری را انتخاب نموده و شواهد زیادی از آیات و روایات را برای آن آورده‌اند و خلاصه آن این است: هر کرداری از ما، خواه خوب و خواه بد، یک صورت دنیوی دارد، که ما آن را مشاهده می‌نماییم و یک صورت اخروی، که هم اکنون در دل آن عمل نهفته است و روز رستاخیز پس از تحولاتی که در آن رخ می‌دهد، شکل دنیوی خود را از دست داده و با شکل روز رستاخیز جلوه می‌کند و باعث آرامش و راحتی عمل‌کننده یا آزار او می‌گردد.

از میان نظرات فوق، نظر اخیر با ظواهر بسیاری از آیات قرآن کاملاً تطبیق می‌کند، بنا بر این، اعمال انسان که اشکال مختلفی از انرژی‌ها هستند، طبق قانون بقا

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۱۰

" ماده و انرژی " هیچگاه از میان نمی‌روند و همواره در این جهان باقی خواهند بود، گرچه ما با مطالعه سطحی چنین می‌پنداریم که از میان رفته‌اند.

بقای این اعمال و ابدیت آنها از یک سو سبب می‌شود که در رستاخیز، به هنگام محاسبه اعمال، هر کسی تمامی اعمال خود را ببیند و جایی برای انکار باقی نماند و از سوی دیگر سبب می‌شود که در میان اعمال خود، در رستاخیز زندگی کند، رنج ببرد و یا آرامش بیابد، گرچه وسایل انسانی هنوز قادر نیست که حوادث گذشته را جز آنچه مربوط به چند لحظه قبل است کشف کند ولی مسلم است اگر دستگاهی کامل‌تر به وجود آید و یا " دید " و " درکی " کامل‌تر داشته باشیم می‌توانیم همه آنچه را که در گذشته روی داده است، احساس و درک کنیم (البته مانعی ندارد که قسمتی از پاداش و کیفرها هم جنبه قرار دادی داشته باشد).

تجسم اعمال از نظر علم روز

برای اثبات امکان تجسم اعمال گذشته، می‌توان از اصول مسلم " فیزیک " امروز استفاده کرد زیرا از نظر علم فیزیک مسلم است که ماده، تبدیل به انرژی (جسم تبدیل به نیرو) می‌شود، چه این که آخرین نظریه در باره ماده و انرژی این است که " ماده " و " نیرو " دو مظهر از یک حقیقت هستند و ماده، انرژی متراکم و فشرده است که در شرایط معینی به نیرو مبدل می‌گردد، گاهی انرژی نهفته در یک گرم ماده، معادل با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت است.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۱۱

نتیجه این که ماده و انرژی، جلوه‌هایی از یک حقیقت هستند و با توجه به عدم فنای انرژی و ماده هرگز مانعی نخواهد داشت که نیروها و انرژیهای پخش شده بار دیگر به حالت تراکم در آیند و حالت جرمی و جسمی بخود بگیرند و نیروهایی که در راه اصلاح و درستکاری یا در راه جور و ستم به کار برده شده‌اند به حالت فشرده در آیند و به صورت جسمانی خاص در روز رستاخیز مجسم گردند و در صورتی که اعمال نیکی باشند به صورت نعمتهای جالب و زیبای مادی و اگر اعمال بد و شری باشند، در قیافه وسایل شکنجه و عذاب مجسم گردند.

۳۱۳- آیا فال نیک و بد حقیقت دارد؟

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائَرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۱۳۱ اعراف)

۱۳۱- اما (آنها نه تنها پند نگرفتند بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می‌رسید می‌گفتند به خاطر خود ماست! ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می‌رسید می‌گفتند از شومی موسی و کسان او است! بگو سرچشمه همه این فالهای بد نزد خدا است (و شما را به خاطر اعمال بدتان کیفر می‌دهد) اما اکثر آنها نمی‌دانند.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۳۱۷

فال نیک و بد

شاید همیشه در میان انسانها و اقوام مختلف، فال نیک و بد رواج داشته است، اموری را به " فال نیک " می‌گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می‌دانستند، و اموری را به " فال بد " می‌گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می‌پنداشتند، در حالی که هیچگونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با اینگونه امور وجود نداشت، و مخصوصا در قسمت فال بد، غالبا جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد.

این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می‌توانند داشته باشند، فال نیک غالبا مایه امیدواری و حرکت است ولی فال بد موجب یاس و نومیدی و سستی و ناتوانی است.

شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده، اما فال بد به شدت محکوم گردیده است، در حدیث معروفی از پیامبر ص نقل شده:

تَقَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ

"کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تا به آن برسید" جنبه اثباتی این موضوع منعکس است و در حالات خود پیغمبر ص و پیشوایان اسلام ع نیز دیده می‌شود که گاهی مسائلی را به فال نیک می‌گرفتند، مثلا در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۳۱۸

"حدیبه" می‌خوانیم هنگامی که "سهیل بن عمرو" به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ پیامبر ص آمد و حضرت ص از نام او آگاه گردید، فرمود:

قد سهل علیکم و امرکم

"یعنی از نام "سهیل" من تفال می‌زنم که کار بر شما سهل و آسان می‌گردد".

دانشمند معروف "دمیری" که از نویسندگان قرن هشتم هجری است، در یکی از نوشته‌های خود اشاره به همین مطلب کرده و می‌گوید اینکه پیامبر ص فال نیک را دوست می‌داشت، به خاطر آن بود که انسان هر گاه امیدوار به فضل پروردگار باشد در راه خیر گام برمی‌دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شر خواهد افتاد و فال بد زدن مایه سوء ظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است.

اما در مورد فال بد که عرب آن را "تطیر" و "طیره" می‌نامد، در روایات اسلامی - همانطور که گفتیم - شديدا مذمت شده، همانطور که در قرآن مجید نیز کرارا به آن اشاره گردیده و محکوم شده است از جمله در حدیثی می - خوانیم که پیغمبر ص فرمود:

الطیره شرک

"فال بد زدن (و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن) یک نوع شرک به خدا است" و نیز می‌خوانیم: که اگر فال بد اثری داشته باشد، همان اثر روانی است، امام صادق ع فرمود:

الطیره علی ما تجعلها ان هونتها تهونت و ان شددتها تشددت و ان لم تجعلها شیئا لم تکن شیئا

" فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می‌پذیری، اگر آن را سبک‌گیری کم اثر خواهد بود و اگر

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۳۱۹

آن را محکم‌گیری پر اثر، و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت "

در اخبار اسلامی از پیامبر ص نقل شده است که راه مبارزه با فال بد بی‌اعتنایی است، از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

ثلاث لا یسلم منها احد الطیره و الحسد و الظن قیل فما نصنع قال: اذا تطیرت فامض و اذا حسدت فلا تبغ و اذا ظننت فلا تحقق

" سه چیز است که هیچکس از آن سالم نمی‌ماند (و وسوسه‌های آن در درون قلب غالب اشخاص پیدا می‌شود) فال بد و حسد و سوء ظن است، عرض کردند پس چکنیم؟ فرمود: هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد عملاً کاری بر طبق آن انجام مده و هنگامی که سوء ظن پیدا کردی آن را نادیده بگیر "

عجیب این است که موضوع فال نیک و بد حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکر و حتی نوابغ معروف وجود داشته و دارد، از جمله در میان غربیها رد شدن از زیر نردبان و افتادن نمکدان و هدیه دادن چاقو به شدت به فال بد گرفته می‌شود؟

البته وجود فال نیک همانطور که گفتیم مساله مهمی نیست بلکه غالباً اثر مثبت دارد، ولی با عوامل فال بد همیشه باید مبارزه کرد و آنها را از افکار دور ساخت و بهترین راه برای مبارزه با آن تقویت روح توکل و اعتماد بر خدا در دلها است، همانطور که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

۳۱۴- آیا امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عقلی است؟ آیا وظیفه ای است برای عموم مردم و یا یک گروه خاصی از مردم؟ آیا امر به معروف و نهی از منکر کردن موجب سلب آزادی و یا ایجاد هرج و مرج نمی شود؟

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آیه ۱۰۴ آل عمران)

۱۰۴- باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنها رستگارند.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۵

...در اینجا این سؤال پیش می آید که ظاهر "منکم أُمَّةٌ" این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد، نه همه آنها را، و به این ترتیب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت، بلکه وظیفه طایفه خاصی است، اگر چه انتخاب و تربیت این جمعیت، وظیفه همه مردم است، و به عبارت دیگر این دو وظیفه واجب کفایی است نه عینی، با اینکه از دیگر آیات قرآن بر می آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد، و به عبارت دیگر واجب عینی است نه واجب کفایی، مثلاً در چند آیه بعد از این آیه می خوانیم: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ شما بهترین امتی بودید که بسود مردم مبعوث شدید، چه اینکه امر به معروف و نهی از منکر می کنید" و در سوره "العصر" می فرماید: "همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کنند" طبق این آیات و مانند آنها این دو وظیفه اختصاص به دسته معینی ندارد.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۶

دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤال را روشن می سازد، زیرا چنین استفاده می شود که "امر به معروف و نهی از منکر" دو مرحله دارد: یکی "مرحله فردی" که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد، و دیگری "مرحله دسته جمعی" که امتی موظفند برای پایان دادن به نابسامانیهای اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند.

قسمت اول وظیفه عموم مردم است، و چون جنبه فردی دارد طبعا شعاع آن ماست، اما قسمت دوم شکل واجب کفایی بخود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع و طبعا از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود. این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت

به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می‌گردد، و مسئله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل یک گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمانهای حکومت مشخص می‌سازد...

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷

... آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟

جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که وجوب این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده، و عقل فرمان نمی‌دهد که انسان دیگری را از کار بدی که زیانش تنها متوجه خود او است باز دارد.

ولی با توجه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار بدی در اجتماع انسانی در نقطه خاصی محدود نمی‌شود، بلکه هر چه باشد همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می‌شود.

به عبارت دیگر: در اجتماع چیزی به عنوان "ضرر فردی" وجود ندارد، و هر زیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک "زیان اجتماعی" درآید، و به - همین دلیل منطق و عقل به افراد اجتماع اجازه می‌دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست خود از هر گونه تلاش و کوششی خود داری نکنند.

اتفاقا در بعضی از احادیث به این موضوع اشاره شده است. از پیغمبر اکرم ص چنین نقل شده که فرمود: "یک فرد گنهکار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود، و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۸

برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است پردازد، و هر گاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می‌کنم! اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی‌کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می‌شوند".

پیامبر ص با این مثال جالب منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته، و حق نظارت فرد بر اجتماع را یک حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشتهاست، می‌داند...

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۹

... در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: "باید امر به- معروف و نهی از منکر کنید و گر نه خداوند ستمگری را بر شما مسلط می‌کند که نه به پیران احترام می‌گذارد، و نه بخوردسالان رحم می‌کند، نیکان و صالحان شما دعا می‌کنند ولی مستجاب نمی‌شود و از خداوند یاری می‌طلبند اما خدا به آنها کمک نمی‌کند و حتی توبه می‌کنند و خدا از گناهانشان در نمی‌گذرد".

و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل اللہ عند- علی ع می‌فرماید:

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۰

الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفته فی بحر لجی

"تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر بمعروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهناور!" این همه تأکیدات به خاطر آن است که این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیه وظائف فردی و اجتماعی است، و در حکم روح و جان آنها محسوب می‌شود، و با تعطیل آنها تمام احکام و اصول اخلاقی ارزش خود را از دست خواهد داد.

آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت با اینکه به طور مسلم زندگانی دستجمعی برای افراد بشر فوائد و برکات فراوانی دارد و حتی این نوع مزایا انسان را وادار به- زندگانی اجتماعی کرده است، ولی در مقابل آن محدودیت‌هایی نیز برای او به بار می‌آورد، و چون در برابر فوائد بیشمار زندگی دستجمعی ضرر این نوع محدودیت‌ها جزئی و ناچیز است لذا بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیت‌ها را پذیرفته است، و از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد بهم مربوط است، و به اصطلاح افراد اجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند حق نظارت در اعمال دیگران حق طبیعی و خاصیت زندگی دستجمعی است، چنانچه این مطلب به طرز جالبی در حدیثی که سابقاً از پیامبر اکرم ص نقل کردیم آمده است. بنا بر این انجام این فریضه نه تنها با آزادیهای فردی مخالف نیست، بلکه وظیفه‌ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.

آیا امر به معروف تولید هرج و مرج نمی‌کند؟

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که: هر گاه بنا شود که

همه مردم در وضع اجتماع دخالت کرده و بر اعمال یکدیگر نظارت کنند، تولید هرج و مرج و برخورد‌های مختلف در جامعه می‌گردد، و با مسئله تقسیم وظائف و مسئولیت‌ها در اجتماع مخالف است.

در پاسخ این سؤال باید گفت: از بحث‌های گذشته این حقیقت روشن شد که امر به معروف و نهی از منکر دارای دو مرحله است، مرحله نخست که جنبه عمومی دارد، شعاع آن محدود است، و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن و مانند آن تجاوز نمی‌کند، مسلماً یک اجتماع زنده باید تمام نفراتش در برابر مفاسد دارای چنین مسئولیتی باشند.

ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شوون حکومت اسلامی محسوب می‌شود، قدرت بسیار وسیعی دارد، به این معنی که اگر نیاز به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود باشد این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.

بنا بر این با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر، و حدود و مقررات هر یک، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی‌شود، بلکه اجتماع از صورت یک جامعه مرده و فاقد تحرک بیرون آمده به یک جامعه زنده تبدیل می‌گردد. ...

۳۱۵- شرایط انفاق در راه خدا چیست؟

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (آیه ۱۱ حدید)

۱۱- کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند، و برای او اجر فراوان پر ارزشی است.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۲۳

... قرآن مجید شرائط وام نیکو را در برابر خداوند یا به تعبیر دیگر "انفاق ارزشمند" را در آیات مختلف بیان کرده است، و بعضی از مفسران از جمع‌آوری آن ده شرط استفاده کرده‌اند.

۱- از بهترین قسمت مال انتخاب شود نه از اموال کم ارزش یا ائیهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید از اموال پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، یا از زمین برای شما خارج ساخته‌ایم انفاق کنید، و به سراغ قسمت‌های ناپاک برای انفاق نروید در حالی که خودتان حاضر نیستید آنها را بپذیرید مگر از روی اغماض، و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است" (بقره- ۲۶۷).

۲- از اموالی که مورد نیاز انسان است باشد، چنان که می‌فرماید وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ: "آنها دیگران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند شخصا شدیداً نیازمند باشند". (حشر- ۹).

۳- به کسانی انفاق کند که سخت به آن نیازمندند و اولویتها را در نظر گیرد لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: "انفاق شما (مخصوصاً) برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا در محاصره قرار گرفته‌اند" (بقره ۲۷۳).

۴- انفاق اگر مکتوم باشد بهتر است: وَ إِنْ تُخْفُوا وَ تَوْتُواهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ: "هر گاه آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است" (بقره ۲۷۱).

۵- هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد یا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تُبْطِلُوْا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَ الَّذِيْ: " ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاقهای خود

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۲۴

را با منت و آزار باطل نکنید" (بقره ۲۶۴).

۶- انفاق باید توأم با اخلاص و خلوص نیت باشد يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ: " کسانی که اموالشان را برای جلب خشنودی خداوند انفاق می‌کنند" (بقره ۲۶۵).

۷- آنچه را انفاق می‌کند کوچک و کم اهمیت بشمرد هر چند ظاهراً بزرگ باشد: وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ: " به هنگام انفاق منت مگذار و آن را بزرگ مشمر" (مدثر ۶) .

۸- از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه او است لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّوْنَ: " هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید" (آل عمران- ۹۲).

۹- هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکند، بلکه خود را واسطه‌ای میان خالق و خلق بداند: وَ اَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِيْنَ فِيْهِ: " انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است" (حدید ۷).

۱۰- و قبل از هر چیز باید انفاق از اموال حلال باشد، چرا که خداوند فقط آن را می‌پذیرد: اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ " خداوند تنها از پرهیزگاران قبول می‌کند" (مائده ۲۷).

و در حدیث آمده که پیامبر ص فرمود:

لا يقبل الله صدقة من غلول

" خداوند هیچگاه انفاقی را که از طریق خیانت است نمی‌پذیرد" ...

۳۱۶- بهترین لباس چه لباسی است؟

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ
يَذْكُرُونَ (آیه ۲۶ اعراف)

۲۶- ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست و لباس پرهیزگاری بهتر است، اینها (همه) از آیات خدا است شاید متذکر (نعمتهای او) شوند.

۳۱۷- چه کنیم که خداوند نعمت روشن بینی را به ما بدهد که در شبهات به گمراهی نیافتیم و همواره راه صحیح را انتخاب نمائیم؟ عامل زنگار قلب انسان و عدم درک حقایق چیست؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آیه ۲۸ حدید)

۲۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بپرهیزید، و به رسولش ایمان، بیاورید، تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد، و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید، و گناهان شما را ببخشد، و خداوند غفور و رحیم است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (آیه ۲۹ انفال)

۲۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل قرار می‌دهد (و روشن‌بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) و گناهان شما را می‌پوشاند و شما را می‌آموزد و خداوند فضل و بخشش عظیم دارد.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۴۰

... در مسیر راهی که انسان به سوی پیروزی‌ها می‌رود همیشه پرتگاهها و بیراهه‌هایی وجود دارد که اگر آنها را به خوبی نبیند و نشناسد و پرهیز نکند چنان سقوط می‌کند که اثری از او باقی نماند در این راه مهم‌ترین مساله، شناخت حق و باطل، شناخت نیک و بد، شناخت دوست و دشمن، شناخت مفید و زیان بخش، و شناخت عوامل سعادت و یا بدبختی است، اگر به راستی انسان این حقائق را به خوبی بشناسد رسیدن به مقصد برای او آسان است.

مشکل این است که در بسیاری از این گونه موارد انسان گرفتار اشتباه می‌شود باطل را به جای حق می‌پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می‌کند،

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۴۱

و بیراهه را شاهراه.

در اینجا دید و درک نیرومندی لازم است و نورانیت و روشن بینی فوق العاده.

آیه فوق می گوید: این دید و درک ثمره درخت تقوی است اما چگونه تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوسهای سرکش به انسان چنین دید و درکی می دهد شاید برای بعضی مبهم باشد اما کمی دقت پیوند میان این دو را روشن می سازد.

توضیح اینکه: "اولا" نیروی عقل انسان به قدر کافی برای درک حقایق آماده است ولی پرده هایی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشق های افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام همچون دود سیاهی در مقابل دیده عقل آشکار می گردد، و یا مانند غبار غلیظی فضای اطراف را می پوشاند و پیداست که در چنین محیط تاریکی انسان چهره حق و باطل را نمی تواند بنگرد، اما اگر با آب تقوی این غبار زدوده شود و این دود سیاه و تاریک از میان برود دیدن چهره حق آسان است:

به گفته شاعر

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و یا به گفته شاعر دیگری:

حقیقت سرایی است آراسته هوی و هوس گرد برخاسته

نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر گرچه بیناست مرد!

و ثانیاً می دانیم که هر کمالی در هر جا وجود دارد پرتوی از کمال حق است و هر قدر انسان به خدا نزدیک تر شود پرتو نیرومندتری از آن کمال مطلق در وجود او انعکاس خواهد یافت، روی این حساب همه علم و دانش ها از علم و دانش او سر چشمه می گیرد و هر گاه انسان در پرتو تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوس به او نزدیک تر شود و قطره وجود خود را به اقیانوس بیکران هستی او پیوند دهد سهم بیشتری از آن علم و دانش خواهد گرفت.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۴۲

و به تعبیر دیگر قلب آدمی همچون آئینه است و وجود هستی پروردگار همچون آفتاب عالمتاب، اگر این آئینه را زنگار هوی و هوس تیره و تار کند نوری در آن منعکس نخواهد شد، اما هنگامی که در پرتو تقوی و پرهیزگاری صیقل داده شود و زنگارها از میان برود نور خیره‌کننده آن آفتاب پر فروغ در آن منعکس می‌گردد و همه جا را روشن می‌سازد.

لذا در طول تاریخ در حالات مردان و زنان پرهیزکار روشن‌بینی‌هایی مشاهده می‌کنیم که هرگز از طریق علم و دانش معمولی قابل درک نیست، آنها بسیاری از حوادث را که در لابلای آشوب‌های اجتماعی ریشه آن ناشناخته بود بخوبی می‌شناختند و چهره‌های منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده فریبنده می‌دیدند!

این اثر عجیب تقوی در شناخت واقعی و دید و درک انسان‌ها در بسیاری از روایات و آیات دیگر نیز آمده است، در سوره بقره آیه ۲۸۲ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ:

بینظر بنور الله "تقوی پیشه کنید و خداوند بشما تعلیم می‌دهد" و در حدیث معروف آمده است "

المؤمن

"! انسان با ایمان با نور خدا می‌بیند" و در "نهج البلاغه" در کلمات قصار می‌خوانیم "

اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع

"! زمین خوردن عقل‌ها غالبا به خاطر برق طمع است که چشم عقل را از کار می‌اندازد و پرتگاه‌ها و لغزش‌گاه‌ها را نمی‌بیند."

ثالثا- از نظر تجزیه و تحلیل عقلی نیز پیوند میان تقوی و درک حقایق قابل فهم است، زیرا مثلا جوامعی که بر محور هوی و هوس می‌گردد و دستگاه‌های تبلیغاتی آنها در مسیر دامن زدن به همین هوی و هوسها گام بر می‌دارد، روزنامه‌ها مروج فساد می‌شوند، رادیوها بلندگوی آلودگی و انحرافات می‌گردند، و تلویزیون‌ها در خدمت هوی و هوسند، بدیهی است در چنین جامعه‌ای تمیز حق از

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۴۳

باطل، و خوب از بد، برای غالب مردم بسیار مشکل است، بنا بر این آن بی تقوایی سرچشمه این فقدان تشخیص و یا سوء تشخیص است.

و یا فی المثل در خانواده‌ای که تقوا نیست و کودکان در محیط آلوده پرورش می‌یابند و از همان طفولیت به فساد و بی‌بندوباری خو می‌گیرند در آینده که بزرگ می‌شوند تشخیص نیکی‌ها از بدی‌ها برای آنها مشکل می‌شود، اصولاً بکار افتادن نیروها و انرژی‌ها و هدر رفتن این سرمایه‌ها در راه گناه موجب می‌شود که مردم از نظر درک و اطلاع، در سطحی پائین قرار گیرند و افکار منحطی داشته باشند هر چند در صنایع و زندگی مادی پیشروی کنند.

بنا بر این به خوبی می‌بینیم که هر بی تقوایی سرچشمه یک نوع ناآگاهی و یا سوء تشخیص است، بهمین جهت در دنیای ماشینی امروز جوامعی را مشاهده می‌کنیم که از نظر علم و صنعت بسیار پیشرفته‌اند ولی در زندگی روزانه خود چنان گرفتار نابسامانی‌ها و تضادهای وحشتناکی هستند که انسان را در تعجب فرو می‌برد اینها همه عظمت این گفته قرآن را روشن می‌سازد.

و با توجه به اینکه تقوا منحصر به تقوای عملی نیست، بلکه تقوای فکری و عقلی را شامل می‌شود این حقیقت آشکارتر خواهد شد، تقوای فکری در برابر بی‌بندوباری فکری به این معناست که ما در مطالعات خود به دنبال مدارک صحیح و مطالب اصیل برویم و بدون تحقیق کافی و دقت لازم در هیچ مسأله‌ای اظهار عقیده نکنیم، آنها که تقوای فکری را بکار می‌بندند بدون شک بسیار آسانتر از بی‌بندوباران به نتایج صحیح می‌رسند ولی آنها که در انتخاب مدارک و طرز استدلالی بی‌بند و بارند اشتباهاتشان فوق العاده زیاد است.

اما مطلب مهمی که باید جدا به آن توجه داشت و مانند بسیاری دیگر از مفاهیم سازنده اسلامی در میان ما مسلمانان دستخوش تحریف شده بسیارند کسانی که خیال می‌کنند آدم با تقوی کسی است که زیاد بدن و لباس خود را آب بکشد

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۴۴

و همه کس و همه چیز را نجس یا مشکوک بدانند، و در مسائل اجتماعی به انزوا در آید و دست به سیاه و سفید نزنند، و در برابر هر مسئله‌ای سکوت اختیار کند، اینگونه تفسیرهای غلط برای تقوا و

پرهیزکاری در واقع یکی از عوامل انحطاط جوامع اسلامی محسوب می‌گردد چنین تقوایی نه آگاهی می‌آفریند و نه روشن بینی و فرقان و جدایی حق از باطل!...

الَّذِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ (آیه ۱۱ مطففین)

وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (آیه ۱۲ مطففین)

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (آیه ۱۳ مطففین)

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (آیه ۱۴ مطففین)

۱۱- همانها که روز قیامت را انکار می‌کنند.

۱۲- و تنها کسانی آن را انکار می‌کنند که متجاوز و گنهکارند.

۱۳- همان کس که وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: این افسانه‌های پیشینیان است!

۱۴- چنین نیست که آنها خیال می‌کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته!

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۲۶۵

... چرا گناه، زنگار دل است!!

نه تنها در آیات این سوره از تاثیر گناه در تاریک ساختن دل سخن گفته شده، که در بسیاری دیگر از آیات قرآن مجید نیز این معنی به طور مکرر، و با صراحت مورد توجه قرار گرفته است.

در یک جا می‌فرماید: كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ: "این گونه خداوند بر قلب هر متکبر طغیانگری مهر می‌نهد" (مؤمن - ۳۵).

و در جای دیگر درباره گروهی از گنهکاران لجوج و عنود می‌فرماید:

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: " خداوند بر دلهای آنها مهر نهاده، و همچنین بر گوشهای آنها، و بر چشمهایشان پرده‌ای فرو افتاده، و برای آنها عذاب بزرگی است " (بقره - ۷).

و در آیه ۴۶ سوره حج می‌خوانیم: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ: " چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد نابینا می‌گردد ".

آری بدترین اثر گناه و ادامه آن، تاریک ساختن قلب، و از میان بردن نور علم و حس تشخیص است، گناهان از اعضاء و جوارح سرازیر قلب می‌شود، و قلب را به یک باتلاق متعفن و گندیده مبدل می‌سازد، اینجاست که انسان راه و چاه را تشخیص نمی‌دهد، و مرتکب اشتباهات عجیبی می‌شود که همه را حیران می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۲۶۶

با دست خود تیشه به ریشه سعادت خویش می‌زند و سرمایه خوشبختی خویش را به باد فنا می‌دهد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می‌خوانیم:

كثرة الذنوب مفسدة للقلب:

و در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: " گناهان زیاد قلب انسان را فاسد می‌کند " .

ان العبد اذا اذنب ذنبا نكتت في قلبه نكتة سوداء، فان تاب و نزع و استغفر صقل قلبه، و ان عاد زادت حتى تعلو قلبه، فذلك الرين الذي ذكر الله في القران:

" كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ "

"!": هنگامی که بنده گناه کند نکته سیاهی در قلب او پیدا می‌شود، اگر توبه کند و از گناه دست بردارد و استغفار نماید قلب او صیقل می‌یابد و اگر باز هم به گناه برگردد سیاهی افزون می‌شود، تا

تمام قلبش را فرا می‌گیرد، این همان زنگاری است که در آیه "كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ" به آن اشاره شده."

همین معنی از امام باقر ع در اصول کافی با مختصر تفاوتی نقل شده است.

و نیز در همان کتاب از رسول خدا ص چنین نقل شده که فرمود:

"تذاكروا و تلاقوا و تحدثوا فان الحديث جلاء للقلوب ان القلوب لتترين كما يرين السيف، و جلاؤه الحديث"

"!": مذاکره کنید و یکدیگر را ملاقات نمائید و احادیث (پیشوایان دین) را نقل نمائید که حدیث مایه جلای دلها است، دلها زنگار می‌گیرد همانگونه که شمشیر زنگار می‌گیرد، و صیقل آن حدیث است."

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۲۶۷

از نظر اصول روانشناسی نیز این معنی ثابت شده که اعمال آدمی همواره بازتابی در روح او دارد، و تدریجاً روح را به شکل خود در می‌آورد، حتی در تفکر و اندیشه و قضاوت او مؤثر است.

این نکته نیز قابل توجه است که انسان با ادامه گناه، لحظه به لحظه، در تاریکی روحی بیشتری فرو می‌رود، و به جایی می‌رسد که گناهانش در نظرش حسنات جلوه می‌کند، و گاه به گناهش افتخار می‌نماید! و در این مرحله راههای بازگشت به روی او بسته می‌شود، و تمام پله‌ها پشت سرش ویران می‌گردد و این خطرناکترین حالتی است که ممکن است برای یک انسان پیش آید...

۳۱۸- کسی که امید به رحمت خدا و رستاخیز دارد چه کسی را باید الگوی زندگی خود قرار دهد؟ منظور از ذکر کثیر چیست؟

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (آیه ۲۱ احزاب)

۲۱- برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۶۵

... به راستی اگر پیامبر ص در زندگی ما، اسوه باشد، در ایمان و توکلش، در اخلاص و شجاعتش، در نظم و نظافتش، و در زهد و تقوایش، به کلی برنامه های زندگی ما دگرگون خواهد شد و نور و روشنایی سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت.

امروز بر همه مسلمانان، مخصوصا جوانان با ایمان و پرجوش فرض است که سیره پیامبر اسلام ص را مو به مو بخوانند و به خاطر بسپارند و او را در همه چیز قلدوه و اسوه خود سازند، که مهمترین وسیله سعادت و کلید فتح و پیروزی همین است.

بسیار یاد خدا کنید

توصیه به یاد کردن خداوند و مخصوصا " ذکر کثیر " کرازا در آیات قرآن وارد شده است، و در اخبار اسلامی نیز اهمیت فراوان به آن داده شده، تا آنجا که در حدیثی از " ابو ذر " می خوانیم که می گوید: وارد مسجد شدم و به حضور پیامبر ص رسیدم ... به من فرمود:

عليك بتلاوة كتاب الله و ذکر الله كثيرا فانه ذکر لك في السماء و نور لك في الارض!:

" بر تو باد که قرآن را تلاوت کنی و خدا را بسیار یاد نمایی که این سبب می شود که در آسمانها (فرشتگان) یاد تو کنند و نوری است برای تو در زمین ".

در حدیث دیگری از امام صادق ع چنین آمده: اذا ذکر العبد ربه في اليوم مائة مرة كان ذلک کثیرا:

" هنگامی که انسان خدا را در روز یکصدبار یاد کند، این ذکر کثیر محسوب می شود."

و نیز در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده که به یارانش فرمود:

الا اخبرکم بخیر اعمالکم و ازکاهای عند ملیکم، و ارفعها فی درجاتکم، و خیر لکم من الدینار و الدرهم، و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتقتلونهم و یقتلونکم؟ قالوا: بلی یا رسول الله! قال: ذکر الله کثیرا:

" آیا بهترین اعمال و پاکیزه ترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم؟، عملی که برترین درجه شما است، و بهتر از دینار و درهم، و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خدا است؟ عرض کردند: آری، فرمود: خدا را بسیار یاد کردن."

ولی هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی تصریح شده که منظور علاوه بر این ذکر قلبی و عملی است، یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید.

هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فرا گیرد، همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب العین سازد.

مجالس ذکر مجالسی نیست که گروهی بیخبر گرد هم آیند و به عیش و نوش پردازند و در ضمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کنند و بدعتهایی را رواج دهند و اگر در حدیث می خوانیم که پیامبر ص فرمود:

بادروا الی ریاض الجنة؟:

" به سوی باغهای بهشت بشتابید."

یاران عرض کردند:

و ما ریاض الجنة؟:

"باغهای بهشت چیست"؟

فرمود"

خلق الذکر

" "مجالس ذکر است" ..

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۶۷

منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی احیا شود و بحثهای آموزنده و تربیت کننده مطرح گردد، انسانها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا آیند ...

۳۱۹- مجازات سارق و شرایط آن چیست؟ آیا مجازات تعیین شده در اسلام خشونت آمیز نیست؟

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (آیه ۳۸ مانده)

۳۸- دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید، و خداوند توانا و حکیم است.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۷۶

در اینجا به چند نکته مهم باید توجه داشت:

الف- شرائط مجازات سارق.

قرآن در این حکم همانند سائر احکام ریشه مطلب را بیان کرده و شرح آن به سنت پیامبر واگذار شده است، آنچه از مجموع روایات اسلامی استفاده می‌شود این است که اجرای این حد اسلامی (بریدن دست) شرائط زیادی دارد که بدون آن اقدام به این کار جائز نیست از جمله اینکه:

۱- متاعی که سرقت شده باید حد اقل یک ربع دینار باشد.

۲- از جای محفوظی مانند خانه و مغازه و جیب‌های داخلی سرقت شود.

۳- در قحط سالی که مردم گرسنه‌اند و راه به جایی ندارند نباشد.

۴- سارق عاقل و بالغ باشد، و در حال اختیار دست به این کار بزند.

۵- سرقت پدر از مال فرزندی، یا سرقت شریک از مال مورد شرکت این حکم را ندارد.

۶- سرقت میوه از درختان باغ را نیز از این حکم استثناء کرده‌اند.

۷- کلیه مواردی که احتمال اشتباهی برای سارق در میان باشد که مال خود را به مال دیگری احتمالاً اشتباه کرده است از این حکم مستثنی است.

و پاره‌ای از شرائط دیگر که شرح آن در کتب فقهی آمده است.

اشتباه نشود منظور از ذکر شرائط بالا این نیست که سرقت تنها در صورت اجتماع این شرائط حرام است، بلکه منظور این است که اجرای حد مزبور، مخصوص اینجا است و گرنه سرقت به هر شکل به هر صورت، و به هر اندازه و هر کیفیت در اسلام حرام است.

ب- اندازه قطع دست سارق.

معروف در میان فقهای ما با استفاده از روایات اهل بیت ع این است

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۷۷

که تنها چهار انگشت از دست راست بریده می‌شود، نه بیشتر، اگر چه فقهای اهل تسنن بیش از آن گفته‌اند.

ج- آیا این مجازات اسلامی خشونت آمیز است؟

بارها این ایراد از طرف مخالفان اسلام و یا پاره‌ای از مسلمانان کم اطلاع شده است که این مجازات اسلامی بسیار شدید به نظر می‌رسد و اگر بنا بشود این حکم در دنیای امروز عمل شود باید بسیاری از دستها را ببرند، به علاوه اجرای این حکم سبب می‌شود که یک نفر گذشته از اینکه عضو حساسی از بدن خود را از دست دهد تا پایان عمر انگشت‌نما باشد.

در پاسخ این ایراد باید به این حقیقت توجه داشت که:

اولا- همانطور که در شرائط این حکم گفتیم هر سارقی مشمول آن نخواهد شد بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که رسماً مشمول آن می‌شوند.

ثانیا- با توجه به اینکه راه اثبات جرم در اسلام شرائط خاصی دارد این موضوع باز هم تقلیل پیدا می‌کند.

ثالثا- بسیاری از ایرادهایی که افراد کم اطلاع بر قوانین اسلام می‌کنند به خاطر آن است که یک حکم را به طور مستقل و منهای تمام احکام دیگر مورد بررسی قرار می‌دهند، یعنی به عبارت دیگر آن حکم را در یک جامعه صد در صد غیر اسلامی فرض می‌کنند، ولی اگر توجه داشته باشیم که اسلام تنها این یک حکم نیست بلکه مجموعه احکامی است که پیاده شدن آن در یک اجتماع سبب اجرای عدالت اجتماعی، و مبارزه با فقر، و تعلیم و تربیت صحیح، و آموزش و پرورش کافی، آگاهی و بیداری و تقوا می‌گردد، روشن می‌شود که مشمولان این حکم چه اندازه کم خواهند بود اشتباه نشود، منظور

این نیست که در جوامع امروز این حکم نباید اجراء شود بلکه منظور این است که هنگام داوری و قضاوت باید تمام این جوانب را در نظر گرفت.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۷۸

خلاصه حکومت اسلامی موظف است که برای تمام افراد ملت خود نیازمندیهای اولی زندگی را فراهم سازد، و به آنها آموزش لازم دهد، و از نظر اخلاقی نیز تربیت کند، بدیهی است در چنان محیطی افراد مختلف بسیار کم خواهند شد.

رابعا- اگر ملاحظه می‌کنیم امروز دزدی فراوان است به خاطر آن است که چنین حکمی اجراء نمی‌شود و لذا در محیطهایی که این حکم اسلامی اجراء می‌گردد (مانند محیط عربستان سعودی که تا سالهای اخیر این حکم در آن اجراء می‌شد) امنیت فوق العاده‌ای از نظر مالی در همه جا حکمفرما بود.

بسیاری از زائران خانه خدا با چشم خود چمدانها یا کیفهای پول را در کوچه و خیابانهای حجاز دیده‌اند که هیچکس جرئت دست زدن به آن را ندارد تا اینکه مأمورین "اداره جمع‌آوری گمشده‌ها" بیایند و آن را به اداره مزبور ببرند و صاحبش بیاید و نشانه دهد و بگیرد. غالب مغازه‌ها در شبها در و پیکری ندارند و در عین حال کسی هم دست به سرقت نمی‌زند.

جالب اینکه این حکم اسلامی با اینکه قرن‌ها اجراء می‌شد و در پناه آن مسلمانان آغاز اسلام در امنیت و رفاه می‌زیستند در مورد تعداد بسیار کمی از افراد که از چند نفر تجاوز نمی‌کرد این حکم در طی چند قرن اجراء گردید.

آیا بریدن چند دست خطا کار برای امنیت چند قرن یک ملت قیمت گزافی است که پرداخت می‌شود؟

د- بعضی اشکال می‌کنند. [آیا این حکم با احترام مسلمان منافات ندارد؟]

که اجرای این حد در مورد سارق به خاطر یک ربع دینار منافات با آن همه احترامی که اسلام برای جان مسلمان و حفظ او از هر گونه گزند قائل شده

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۷۹

ندارد، تا آنجا که دیه بریدن چهار انگشت یک انسان مبلغ گزافی تعیین شده است.

اتفاقا همین سؤال- به طوری که از بعضی از تواریخ بر می آید- از عالم بزرگ اسلام، علم الهدی مرحوم سید مرتضی، در حدود یکهزار سال قبل شد، سؤال کننده موضوع سؤال خود را طی شعری به شرح ذیل مطرح کرد:

ید بـخمس مئین عسجد ودیت ما بالها قطعت فی ربع دینار؟

یعنی: دستی که دیه آن پانصد دینار است .

چرا به خاطر یک ربع دینار بریده می شود؟

"سید مرتضی" در جواب او این شعر را سرود:

عز الامانة اغلاها و ارضها ذل الخيانة فافهم حكمة البارئ

یعنی عزت امانت آن دست را گرانقیمت کرد.

و ذلت خیانت بهای آن را پائین آورد، فلسفه حکم خدا را بدان .

۳۲۰- نقشه شیطان برای فریب وجدان و از بین بردن سد اعتقادات مذهبی برای انجام گناه چیست؟

اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (آیه ۹ یوسف)

۹- یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دور دستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود!

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۳۲۳

... مساله مهم اینجاست که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب و جدان و گشودن راه به سوی گناه است، و به هیچوجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی باشد.

و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود، اما گفتگو از توبه قبل از گناه، توبه نیست.

توضیح اینکه بسیار می شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت و جدان روبرو می گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می آورد، او برای اینکه از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند و جدان و عقیده خود را با این سخن می فریبد، که من پس از انجام گناه بلا فاصله در مقام جبران بر می آیم، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم، توبه می کنم، بدر خانه خدا می روم، اعمال صالح انجام می دهم، و سرانجام آثار گناه را می شویم!

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۳۲۴

یعنی همانگونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می کشد، یک نقشه شیطانی هم برای فریب و جدان و تسلط بر عقائد مذهبی خود طرح می کند، و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود بر می دارد، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند. ...

۳۲۱- نیکی ها و بدی هایی که به انسان می رسد از جانب چه کسی است؟

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُوَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (آیه ۷۸ نساء)

ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (آیه ۷۹ نساء)

۷۸- هر کجا باشید مرگ شما را می گیرد اگر چه در برجهای محکم باشید، و اگر به آنها (منافقان) حسنه (و پیروزی) برسد می گویند از ناحیه خدا است و اگر سیئه (و شکستی) برسد می گویند از ناحیه تو است بگو همه اینها از ناحیه خدا است پس چرا این جمعیت حاضر نیستند حقایق را درک کنند.

۷۹- آنچه از نیکیها به تو می رسد از ناحیه خدا است و آنچه از بدی به تو می رسد از ناحیه خود تو است و ما تو را بعنوان رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این باره کافی است.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۱

... مطالعه این دو آیه که در قرآن پشت سر هم قرار گرفته است سؤالی را در ذهن ترسیم می کند که چرا در آیه اول، همه نیکیها و بدیها (حسنات و سیئات) به خدا نسبت داده شده، در حالی که آیه دوم فقط نیکیها را به خدا نسبت می دهد و بدیها و سیئات را به مردم؟! قطعاً در اینجا نکته ای نهفته است و گر نه چگونه ممکن است دو آیه پشت سر همدیگر اختلاف به این روشنی داشته باشد؟

با مطالعه و دقت در مضمون دو آیه به چند نکته برخورد می کنیم که هر کدام می تواند پاسخ جداگانه ای به این سؤال بوده باشد:

۱- اگر سیئات و بدیها را تجزیه و تحلیل کنیم دارای دو جنبه هستند یکی جنبه مثبت، دیگری جنبه منفی، و همین جنبه منفی آن است که قیافه سیئه به آن می دهد و به شکل " زیان نسبی" در می آورد.

برای مثال:

انسانی که بوسیله سلاح گرم یا سرد بی گناهی را به قتل می رساند مسلماً

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۲

مرتکب سیئه‌ای شده است، اکنون عوامل وجود این کار بد را بررسی می‌کنیم در میان این عوامل قدرت انسان، فکر انسان، قدرت یک اسلحه سرد یا گرم، نشانه‌گیری صحیح، استفاده از فرصت مناسب، تاثیر و قدرت گلوله دیده می‌شود که تمام اینها جنبه‌های مثبت قضیه است، زیرا همه آنها می‌توانند مفید و سودمند واقع شوند و اگر در مورد خود به کار گرفته شوند مشکلات بزرگی را حل می‌کنند، تنها جنبه منفی قضیه آن است که تمام این قدرتها و نیروها در غیر مورد خود بکار گرفته شده است مثلاً به جای اینکه به وسیله آنها دفع خطر حیوان درنده و یا یک قاتل جانی و خطرناک شده باشد در مورد انسان بی‌گناهی به کار رفته است، همین جنبه منفی اخیر است که آن را به صورت "سیئه" در می‌آورد، و الا نه قدرت نشانه‌گیری انسان چیز بدی است و نه نیروی باروت و نفوذ گلوله، همه اینها منابع قدرتند و در مورد خود قابل استفاده فراوان.

بنا بر این اگر ملاحظه می‌کنیم در آیه اول تمام حسنات و سیئات به خداوند نسبت داده شده است به خاطر آن است که تمام منابع قدرت حتی قدرتهایی که از آن سوء استفاده می‌شود، از ناحیه خدا است و سرچشمه قسمت‌های سازنده و مثبت او است، و اگر در آیه دوم "سیئات" به مردم نسبت داده شده است اشاره به همان "جنبه‌های منفی" قضیه و سوء استفاده از مواهب و قدرتهای خدادادی است، و این درست به آن می‌ماند که پدری سرمایه‌ای به فرزند خود برای ساختن خانه خوبی بدهد، ولی او آن را در راه مواد مخدر و فساد و تبهکاری و یا دائر کردن خانه و مرکز فساد به کار اندازد، شکی نیست که او از نظر اصل سرمایه مدیون پدر است ولی از نظر سوء استفاده، مستند به خود او است.

۲- ممکن است آیه شریفه اشاره به مسئله "الامر بین الامرین" بوده باشد که در بحث جبر و تفویض به آن اشاره شده است و خلاصه آن این است که همه حوادث جهان حتی اعمال و افعال ما خواه حسنه باشد یا سیئه، خوب باشد یا بد از یک نظر مربوط به خدا است زیرا او است که به ما قدرت داده

و

تفسیر

اختیار و آزادی اراده بخشیده است، بنا بر این آنچه ما اختیار می‌کنیم و با آزادی اراده انتخاب می‌نمائیم بر خلاف خواست خدا نیست، ولی در عین حال اعمال ما به ما نسبت دارد و از وجود ما سرچشمه می‌گیرد زیرا عامل تعیین کننده عمل، اراده و اختیار ما است، و به همین دلیل ما در برابر اعمالمان مسئولیم، و استناد اعمال ما به خدا آن چنان که اشاره شد از ما سلب مسئولیت نمی‌کند و موجب عقیده جبر نیست.

بنا بر این آنجا که می‌فرماید: "حسنات" و "سیئات" از خدا است، اشاره می‌کند به همان فاعلیت خداوند نسبت به همه چیز، و آنجا که می‌فرماید:

سیئات از شما است، اشاره به فاعلیت ما و مسئله اراده و اختیار ما می‌کند و در واقع مجموع دو آیه، مسئله "امر بین الامرین" را ثابت می‌کند (دقت کنید).

۳- تفسیر دیگری که برای این دو آیه وجود دارد و در اخبار اهل بیت ع نیز به آن اشاره شده است این است که: منظور از سیئات، کیفرهای اعمال و مجازات و عقوبات معاصی است، شکی نیست که این کیفرها از ناحیه خداوند است، ولی چون نتیجه اعمال و افعال بندگان می‌باشد از این جهت گاهی به بندگان نسبت داده می‌شود و گاهی به خداوند، و هر دو صحیح است، مثلاً صحیح است گفته شود قاضی دست دزد را قطع می‌کند، و نیز صحیح است که گفته شود این خود دزد است که دست خود را قطع می‌نماید!

۳۲۲- رستگار واقعی کیست؟

فَالْتَمِهْهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (آیه ۸ شمس)

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (آیه ۱۰ شمس)

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (آیه ۱۱ شمس)

۸- سپس فجور و تقوا (شر و خیر) را به او الهام کرده است.

۹- که هر کس نفس خود را تزکیه کرده، رستگار شده.

۱۰- و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

۳۲۳- آیا گناه و ثواب انسانها با شخصیت نسبت به دیگران متفاوت است؟

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (آیه ۳۰ احزاب)

وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (آیه ۳۱ احزاب)

۳۰- ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است.

۳۱- و هر کسی از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند، و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پر ارزشی برای او فراهم ساخته‌ایم.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۸۵

... گر چه آیات فوق پیرامون همسران پیامبر ص سخن می‌گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند، و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آنجا که ملاک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم در باره افراد دیگر که موقعیتی در جامعه دارند نیز صادق است.

این گونه افراد تنها متعلق به خویشتن نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بعد است، بعدی تعلق به خودشان دارد، و بعدی تعلق به جامعه، و برنامه زندگی آنها می‌تواند جمعی را هدایت یا عده‌ای را گمراه کند، بنا بر این اعمال

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۸۵

آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی، و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که فرمود:

یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد!

" هفتاد گناه جاهل بخشوده می‌شود پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشوده شود!" .

از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است، همانگونه که در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم:

ان الثواب علی قدر العقل:

" پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است " .

و در حدیث دیگری از امام باقر ع آمده است

انما یداق الله العباد فی الحساب يوم القيامة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنيا:

" خداوند در روز قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سختگیری می‌کند " .

حتی در روایتی از امام صادق ع آمده است که: توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد، سپس به این آیه شریفه استناد، فرمود، إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ: " توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام می‌دهند " (سوره نساء آیه ۱۷).

و از اینجا روشن می‌شود که ممکن است مفهوم " مضاعف " یا " مرتین " در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه " تکثیر " دارد بخصوص اینکه " راغب " در " مفردات " در معنی

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۸۶

" ضعف " می‌گوید: ضاعفته ضمنت الیه مثله فصاعدا: " آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر آن افزودم " (دقت کنید).

روایتی که در بالا در باره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه دیگری بر این مدعا است.

اصولا سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می‌کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین ع پایان می‌دهیم:

کسی به امام عرض کرد:

انکم اهل بیت مغفور لکم:

" شما خانواده‌ای هستید که خداوند شما را مشمول آمرزش خود قرار داده "

امام در غضب شد و فرمود:

نحن احرى ان یجرى فینا ما اجرى الله فی ازواج النبی (ص) من ان نکون کما تقول، انا نری لمحسننا
ضعفین من الاجر و لمسیئنا ضعفین من العذاب، ثم قرء الایتین:

" ما سزاوارتریم که آنچه را خدا در باره همسران پیامبر ص جاری کرده در مورد ما جاری شود، نه
چنان که تو می‌گویی، ما برای نیکوکارانمان دو پاداش، و برای بدکارانمان دو کیفر و عذاب قائل
هستیم، سپس دو آیه فوق را به عنوان شاهد تلاوت فرمود "

۳۲۴- برای انجام کارهای مهم اجتماعی باید از چه نیرویی کمک گرفت ؟

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ (آیه ۱ مزمل)

فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا (آیه ۲ مزمل)

نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (آیه ۳ مزمل)

أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (آیه ۴ مزمل)

إِنَّا سُلِّمْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (آیه ۵ مزمل)

۱- ای جامه به خود پیچیده!

۲- شب را، جز کمی، به پا خیز!

۳- نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن.

۴- یا بر نصف آن بیفز، و قرآن را با دقت و تأمل بخوان.

۵- چرا که ما به زودی سختی سنگین را به تو القا خواهیم کرد.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۱۶۹

... آری خواندن قرآن گرچه سهل و آسان و زیبا و دلنشین است، ولی تحقق بخشیدن به مفاد آن به همان نسبت سنگین و مشکل می‌باشد، مخصوصاً در آغاز دعوت پیامبر ص و قیام او در مکه که محیط را ابرهای تیره و تار جهل و بت پرستی و خرافات فرا گرفته بود، و دشمنان متعصب و لجوج و بیرحم در برابر او دست به دست هم داده بودند، ولی پیغمبر اکرم ص و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن مجید، و استعانت به نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار، توانستند بر تمام این مشکلات فایق آیند، و بار این "قول ثقیل" را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند!...

(ما نیز می توانیم با این دستور قرآنی در مسئولیت های مهم اجتماعی پیروز باشیم.)

۳۲۵- چه عاملی باعث می شود انسان آیات الهی را تکذیب کند؟

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ (آیه ۱۰ روم)

۱۰- سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۳۷۴

... گناه و آلودگی همچون بیماری خوره به جان انسان می افتد، و روح ایمان را می خورد و از بین می برد، و کار به جایی می رسد که سر از تکذیب آیات الهی در می آورد، و از آن هم فراتر می رود، و او را به استهزاء و سخریه پیامبران و آیات الهی وامی دارد، و به مرحله ای می رسد که دیگر هیچ وعظ و اندرز و اندازی مؤثر نیست و جز تازیانه عذاب دردناک الهی راهی باقی نمی ماند!

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۳۷۵

یک نگاه به صفحات تاریخ زندگی بسیاری از یاغیان و جانیان نشان می دهد که آنها در آغاز کار چنین نبودند حد اقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آنها می تابید ولی ارتکاب گناهان پی در پی سبب شد که روز به روز از ایمان و تقوا فاصله بگیرند و سرانجام به آخرین مرحله کفر برسند.

در خطبه معروف حضرت زینب شیر زن کربلا ع که در شام در مقابل یزید ایراد فرمود نیز این آیه با همان برداشتی که در بالا گفتیم آمده است. زیرا آن حضرت هنگامی که دید یزید با گفتن کلمات کفرآمیز و اشعار معروف " لعبت هاشم بالملک ... " که بیانگر عدم ایمان او به اساس اسلام بود همه چیز را به سخریه گرفته، بعد از حمد الهی و درود بر پیامبر ص چنین فرمود: صدق الله کذلک یقول ثم کان عاقبة الذين اساءوا السوای ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها يستهزون ...

یعنی اگر تو امروز با این اشعار کفرآمیز اسلام و ایمان را انکار می کنی و به نیاکان مشرکت که در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند می گویی ای کاش بودید و انتقام گیری مرا از خاندان بنی هاشم می دیدید، جای تعجب نیست این همان چیزی است که خدا فرموده که مجرمان سرانجام آیات ما را تکذیب می کنند

۳۲۶- آیا در مقابل نامحرم چشم های خود را باید بست؟

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (آیه ۳۰ نور)

۳۰- به مؤمنان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرم) فرو گیرند، و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه‌تر است، خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۳۶

... "یغضوا" از ماده "غض" (بر وزن خز) در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود، بنابراین آیه نمی‌گوید مؤمنان باید چشمهایشان را فرو بندند، بلکه می‌گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند، و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می‌شود بخواهد چشم خود را به کلی ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۳۷

و اندام او بر گیرد و چشم خود را پائین اندازد گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه‌ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده. قابل توجه اینکه قرآن نمی‌گوید از چه چیز چشمان خود را فرو گیرند (و به اصطلاح متعلق آن فعل را حذف کرده) تا دلیل بر عموم باشد، یعنی از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم بگیرند. اما با توجه به سیاق آیات مخصوصا آیه بعد که سخن از مساله حجاب به میان آمده به خوبی روشن می‌شود که منظور نگاه نکردن به زنان نامحرم است، شان نزولی را که در بالا آوردیم نیز این مطلب را تایید می‌کند. از آنچه گفتیم این نکته روشن می‌شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آن چنین استفاده کنند که نگاههای غیر خیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیر نظر می‌گیرد، هر گاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند و اینکه "غض" را به معنی کاهش گفته‌اند منظور همین است (دقت کنید).

۳۲۷- چرا قرآن به صورت تدریجی بر پیامبر نازل شد؟

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (آیه ۳۲ فرقان)

۳۲- و کافران گفتند: چرا قرآن یک جا بر او نازل نمی‌شود؟ این بخاطر آنست که قلب تو را محکم داریم، و آن را تدریجا بر تو خواندیم.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۸۱

... اثرات عمیق نزول تدریجی قرآن

درست است که طبق روایات (بلکه ظاهر بعضی از آیات) قرآن دو نزول داشته: یکی "نزول دفعی" و یک جا در شب قدر بر قلب پیامبر ص و دیگر "نزول تدریجی" در بیست و سه سال، ولی بدون شک آنچه جنبه رسمیت داشته و پیامبر و مردم با آن روبرو بوده‌اند نزول تدریجی قرآن است.

و همین نزول تدریجی اسباب ایراد دشمنان بهانه‌گیر شده بود که چرا قرآن یک مرتبه نازل نمی‌شود؟ و یکباره در اختیار مردم قرار نمی‌گیرد؟ تا آگاهتر و روشنتر شوند و جای شک و تردیدی باقی نماند.

ولی چنان که دیدیم قرآن با جمله کَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ جواب کوتاه و جامع و پر معنی به آنها داد که هر چه بیشتر روی آن بیندیشیم اثرات نزول تدریجی

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۸۲

قرآن آشکارتر می‌شود:

۱- بدون شک هم از نظر "تلقی وحی" و هم از نظر "ابلاغ به مردم"، اگر مطالب به طور تدریجی و طبق نیازها پیاده شود و برای هر مطلبی شاهد و مصداق عینی وجود داشته باشد، بسیار مؤثرتر خواهد بود.

اصول تربیتی ایجاب می‌کند که شخص یا اشخاص تربیت شونده قدم به قدم این راه را بپیمایند، و برای هر روز آنها برنامه‌ای تنظیم شود تا از مرحله پائین شروع کرده به مراحل عالی برسند، برنامه‌هایی که این گونه پیاده می‌شود هم برای گوینده و هم برای شنونده دلچسبتر و عمیقتر است.

۲- اصولاً آنها که چنین ایرادهایی را به قرآن می‌کردند به این حقیقت توجه نداشتند که قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که درباره موضوع یا علم معینی صحبت کند، بلکه یک برنامه زندگی است برای ملتی که انقلاب کرده و در تمام ابعاد زندگی از آن الهام می‌گیرد.

بسیاری از آیات قرآن به مناسبت‌های تاریخی مانند جنگ " بدر " و " احد " و " احزاب " و " حنین " نازل شده، و دستور العمل‌ها یا نتیجه‌گیری‌هایی از این حوادث بوده است، آیا معنی دارد که اینها یک جا نوشته شود و به مردم عرضه گردد.

به تعبیر دیگر قرآن مجموعه‌ای است از اوامر و نواهی، احکام و قوانین، تاریخ و موعظه، و مجموعه‌ای از استراتژی و تاکتیک‌های مختلف در برخورد با حوادثی که در مسیر امت اسلامی به سوی جلو پیش می‌آمده است.

چنین کتابی که همه برنامه‌های خود را، حتی قوانین کلیش را از طریق حضور در صحنه‌های زندگی مردم تبیین و اجرا می‌کند امکان ندارد قبلاً یک جا تدوین و تنظیم شود، این بدان میماند که رهبر بزرگی برای پیاده کردن انقلاب تمام اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها و امر و نهی‌هایش را که به مناسبت‌های مختلف ایراد می‌شود یک جا بنویسد و نشر دهد، آیا هیچکس می‌تواند چنین سخنی را عاقلانه بدانند؟!

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۸۳

۳- نزول تدریجی قرآن سبب ارتباط دائم و مستمر پیامبر ص به مبدء وحی بود، این ارتباط دائمی قلب او را قویتر، و اراده او را نیرومندتر می‌ساخت و تأثیرش در برنامه‌های تربیتی او انکار ناپذیر بود.

۴- از سویی دیگر ادامه وحی بیانگر ادامه رسالت و سفارت پیامبر ص است، و جایی برای وسوسه دشمنان نخواهد گذاشت که بگویند این یک روز از سوی خدا مبعوث شد، سپس خدایش او را ترک

گفت!، همانگونه که در تاریخ اسلام می‌خوانیم که به هنگام تاخیر وحی، در آغاز نبوت پیامبر ص این زمزمه پیدا شد و سوره " و الضحی " برای نفی آن نازل گردید.

۵- بدون شک اگر بنا بود برنامه‌های اسلام همه یک جا نازل شود، لازم بود یک جا نیز اجرا گردد، زیرا نازل شدن بدون اجرا ارزش آن را از بین می‌برد، و می‌دانیم اجرای همه برنامه‌ها اعم از عبادات، زکات و جهاد و رعایت تمام واجبات و پرهیز از تمام محرمات یک جا کار بسیار سنگینی بود که موجب فرار گروه عظیمی از اسلام می‌شد.

پس چه بهتر که تدریجاً نازل شود، و تدریجاً مورد عمل قرار گیرد.

و به تعبیر دیگر هر یک از این برنامه‌ها به خوبی جذب شود و اگر سؤال و گفتگویی پیرامون آن است، مطرح گردد و جواب گفته شود.

۶- یکی دیگر از اثرات این نزول تدریجی روشن شدن عظمت و اعجاز قرآن است، چرا که در هر واقعه آیاتی نازل می‌گردد، به تنهایی خود دلیل بر عظمت و اعجاز است و هر قدر تکرار می‌شود، این عظمت و اعجاز روشنتر می‌گردد و در اعماق قلوب مردم نفوذ می‌کند...

۳۲۸- مومن واقعی کیست؟

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
(آیه ۶۵ نساء)

۶۵- به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند، و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.

(در نتیجه مومن واقعی کسی است که تسلیم محض دستور انبیاء و ائمه باشد.)

۳۲۹- هدف از آفرینش انسان چیست؟

مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (آیه ۸ کهف) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَئِنَّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (آیه ۷ کهف) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ

۷- ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازمائیم کدامینشان بهتر عمل می‌کنند؟

۸- (ولی این زرق و برقها پایدار نیست) و ما (سرانجام) قشر روی زمین را خاک بی گیاهی قرار می‌دهیم.

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِنَبْلُوَكُمْ أَئِنَّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ (آیه ۲ ملک)

۲- همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر عمل می‌کنید و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۳۱۸

... عالم میدان آزمایش بزرگی است برای همه انسانها، وسیله آزمایش، مرگ و حیات، و هدف این آزمون بزرگ رسیدن به حسن عمل، که مفهومش "تکامل معرفت، و اخلاص نیت، و انجام هر کار خیر" است. ...

مِنْهُمْ مَنْ رَزَقَ وَمَا أَرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ (آیه ۵۷ ذاریات) وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (آیه ۵۶ ذاریات) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (آیه ۵۸ ذاریات) مَا أَرِيدُ

۵۶- من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این طریق تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

۵۷- هرگز از آنها نمی‌خواهم که به من روزی دهند، و نمی‌خواهم مرا اطعام کنند.

۵۸- خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است .

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۸۵

... بدون شک هر فرد عاقل و حکیمی که کاری انجام می‌دهد هدفی برای آن در نظر دارد، و از آنجا که خداوند از همه عالمتر و حکیمتر است بلکه با هیچ کس قابل مقایسه نیست این سؤال پیش می‌آید که او چرا انسان را آفرید؟ آیا کمبودی داشت که با آفرینش انسان بر طرف می‌شد؟! آیا نیازی داشته که ما را برای پاسخگویی به آن آفریده است؟! در حالی که می‌دانیم وجود او از هر جهت کامل و بی‌نهایت در بی‌نهایت است و غنی بالذات.

پس طبق مقدمه اول باید قبول کنیم که او هدفی داشته، و طبق مقدمه دوم باید بپذیریم که هدف او از آفرینش انسان چیزی نیست که بازگشت به ذات پاکش کند.

نتیجتاً باید این هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد، هدفی که به خود مخلوقات باز می‌گردد، و مایه کمال خود آنها است، این از یک سو.

از سوی دیگر در آیات قرآن تعبیرهای مختلفی در باره هدف آفرینش انسان شده است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۸۶

در یک جا می‌خوانیم: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: "او کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را آزمایش کند کدامین نفر بهتر عمل می‌کنید؟" (ملک - ۲) در اینجا مساله آزمایش و امتحان انسانها از نظر "حسن عمل" به عنوان یک هدف معرفی شده است.

و در آیه دیگر آمده است: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا: "خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده و از زمین نیز مانند آن خلق کرده است، فرمان او در میان آنها نازل می‌شود تا بدانید خداوند بر هر چیز توانا است، و علم او به همه موجودات احاطه دارد" (طلاق - ۱۲).

و در اینجا "علم و آگاهی از قدرت و علم خداوند" به عنوان هدفی برای آفرینش آسمانها و زمین (و آنچه در آنها است) ذکر شده است.

در آیه دیگر می‌خوانیم: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ - إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ: "اگر پروردگارت می‌خواست همه مردم را "امت واحده" (و بدون هیچگونه اختلاف) قرار می‌داد، ولی آنها همواره مختلفند - مگر آنچه پروردگارت رحم کند، و برای همین (رحمت) آنها را آفریده" (هود - ۱۱۸ و ۱۱۹) بر طبق این آیه رحمت الهی هدف اصلی آفرینش انسان است.

اما آیات مورد بحث تنها روی مساله عبودیت و بندگی تکیه می‌کند، و با صراحت تمام آن را به عنوان هدف نهایی آفرینش جن و انسان معرفی می‌نماید.

اندکی تأمل در مفهوم این آیات، و آنچه مشابه آن است، نشان می‌دهد که هیچ تضاد و اختلافی در میان آنها نیست، در واقع بعضی هدف مقدماتی،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۸۷

بعضی متوسط و بعضی هدف نهایی‌اند و بعضی نتیجه آن.

هدف اصلی همان "عبودیت" است که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، و مساله "علم و دانش" و "امتحان و آزمایش" اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می‌گیرند، و "رحمت واسعه خداوند" نتیجه این عبودیت است.

باین ترتیب روشن می‌شود که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده‌ایم، اما مهم این است که بدانیم حقیقت "عبادت" چیست؟

آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه منظور است؟ یا حقیقتی است ما ورای اینها؟ هر چند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیتند.

برای یافتن پاسخ این سؤال باید روی واژه "عبد" و "عبودیت" تکیه کرد و به تحلیل آنها پرداخت.

"عبد" از نظر لغت عرب به انسانی می‌گویند که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد، اراده‌اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست او است. در برابر او مالک چیزی نیست، و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی‌دهد.

و به تعبیر دیگر "عبودیت" - آن گونه که در متون لغت آمده - اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است، و به همین دلیل تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست.

بنا بر این عبودیت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خدا است.

عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک او است.

عبودیت اطاعت بی قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه‌هاست.

و بالاخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام بر ندارد، و هر چه غیر او است فراموش کند، حتی خویشتن را!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۸۸

و این است هدف نهایی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده، و نتیجه نهائیش نیز غرق شدن در اقیانوس "رحمت" او است....

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۸۹

... فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه

گفتیم کمتر کسی است که این سؤال را از خود یا از دیگران نکرده باشد که هدف از آفرینش ما چه بوده؟ همواره گروهی متولد می‌شوند، گروهی از جهان می‌روند و برای همیشه خاموش می‌شوند، مقصود از این آمد و رفتها چیست؟

به راستی اگر ما انسانها روی این کره خاکی زندگی نمی‌کردیم کجای عالم خراب می‌شد؟ و چه مشکلی به وجود می‌آمد؟ آیا ما باید بدانیم چرا

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۹۰

آمدیم و چرا می‌رویم؟ و اگر بخواهیم از این معنی آگاه شویم آیا قدرت داریم؟

و به دنبال این سؤال، انبوهی از سؤالات دیگر فکر انسان را احاطه می‌کند.

این سؤال هر گاه از ناحیه مادیین مطرح شود ظاهراً هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد، چرا که ماده و طبیعت اصلاً عقل و شعوری ندارد که هدفی داشته باشد، به همین دلیل آنها خود را از این نظر آسوده کرده و معتقد به پوچی آفرینش و بی هدفی خلقتند! و چه زجر آور است که انسان برای جزئیات زندگی خود اعم از تحصیل و کسب و کار، و درمان و بهداشت و ورزش، هدفهای دقیق و برنامه‌های منظمی در نظر گیرد، ولی مجموعه زندگی را پوچ و بی هدف بداند؟! لذا جای تعجب نیست که گروهی از آنان هنگامی که در این مسائل می‌اندیشند از این زندگی پوچ و بی هدف سیر می‌شوند و دست به انتحار می‌زنند.

اما این سؤال را هنگامی که یک خداپرست از خود می‌کند هرگز با بن بست روبرو نمی‌شود زیرا از یک سو می‌داند خالق این جهان حکیم است، حتماً آفرینش او حکمتی داشته، هر چند ما از آن بیخبر باشیم، و از سوی دیگر هنگامی که به جزء جزء اعضاء خود می‌نگرد برای هر یک هدف و فلسفه‌ای می‌یابد، نه تنها برای اعضای همچون قلب و مغز و عروق و اعصاب، بلکه اعضای همانند ناخن‌ها، مژده‌ها، خطوط سر انگشتان، گودی کف دست‌ها و پاها هر کدام فلسفه‌ای دارد که امروز همگی شناخته شده است.

چقدر ساده‌اندیشی است که ما برای همه اینها هدف قائل باشیم، ولی مجموع را بی هدف بدانیم! این چه قضاوت ساده‌لوحانه‌ای است که ما برای هر یک از بناهای یک شهر فلسفه‌ای قائل شویم، اما برای تمام آن هیچ؟! آیا ممکن است مهندسی بنای عظیمی بسازد اطاقها، سالن‌ها، درها، دریچه‌ها

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۹۱

حوضها و باغچه‌ها و دکورها هر کدام روی حساب و برای منظوری ساخته شده باشد، ولی مجموعه آن بنای عظیم هیچ هدفی را تعقیب نکند؟

اینها است که به یک انسان خداپرست و مؤمن اطمینان می‌دهد که آفرینش او هدفی بس عظیم داشته، که باید بکوشد و با نیروی عقل و علم آن را بیابد.

عجیب است که این طرفداران پوچی خلقت در هر رشته‌ای از علوم طبیعی وارد می‌شوند برای تفسیر پدیده‌های مختلف دنبال هدفی می‌گردند، و تا هدف را نیابند آرام نمی‌نشینند، حتی حاضر نیستند وجود یک غده طبیعی کوچک را در گوشه‌ای از بدن بیکار بدانند، و برای پیدا کردن فلسفه وجودیش ممکن است سالها مطالعه و آزمایش کنند، اما وقتی به اصل آفرینش انسان می‌رسند با صراحت می‌گویند هیچ هدفی ندارد! چه تناقض شگفت‌آوری؟! به هر حال، ایمان به حکمت خداوند از یک سو، و توجه به فلسفه‌های اجزای وجود انسان از سوی دیگر، ما را مؤمن می‌سازد که هدفی بزرگ از آفرینش انسان بوده است.

اکنون باید به دنبال این هدف بگردیم و تا آنجا که در توان داریم آن را مشخص سازیم و در مسیرش گام برداریم.

توجه به چند مقدمه می‌تواند چراغها و نورافکنهایی بسازد که این مسیر تاریک را برای ما روشن کند.

۱- ما همیشه در کارهای خود هدفی داریم که این هدف معمولاً دفع کمبودها و نیازهای ما است، حتی اگر به دیگری خدمت می‌کنیم یا دست گرفتاری را می‌گیریم و از گرفتاری نجات می‌بخشیم، و یا حتی ایثار و فداکاری می‌کنیم، آنها نیز نوعی کمبود معنوی ما را بر طرف می‌سازد، و نیازهای مقدسی از ما را برآورده می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۹۲

و چون در مورد صفات و افعال خدا غالباً گرفتار مقایسه با خویش می‌شویم گاه ممکن است این تصور به وجود آید که خداوند چه کمبودی داشت که با خلقت ما مرتفع می‌شد؟! و یا اگر در آیات فوق می‌خوانیم هدف آفرینش انسان عبادت است می‌گوئیم او چه نیازی به عبادت ما دارد؟

در حالی که این طرز تفکرها ناشی از همان مقایسه صفات خالق و مخلوق و واجب و ممکن است.

ما به حکم اینکه وجودمان محدود است، برای رفع کمبودهایمان تلاش می‌کنیم، و اعمالمان همه در این مسیر است، ولی در باره یک وجود نامحدود این معنی امکان پذیر نیست، باید هدف افعال او را در غیر وجود او جستجو کنیم.

او چشمه‌ای است فیاض و مبدئی است نعمت‌آفرین که موجودات را در کنف حمایت خود می‌گیرد، و آنها را پرورش داده، از نقص به کمال می‌برد، و این است هدف واقعی عبودیت و بندگی ما، و این است فلسفه عبادات و نیایشهای ما که همگی کلاسهای تربیت برای تکامل ما است.

به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که هدف آفرینش ما پیشرفت و تکامل هستی ما است.

اساساً اصل آفرینش، یک گام تکاملی عظیم است، یعنی چیزی را از عدم به وجود آوردن و از نیست هست کردن، و از صفر به مرحله عدد رساندن.

و بعد از این گام تکاملی عظیم، مراحل دیگر تکامل شروع می‌شود، و تمام برنامه‌های دینی و الهی در همین مسیر است.

۲- در اینجا سؤالی پیش می‌آید که اگر هدف خلقت جود بر بندگان است، نه سود برای آفریدگار، و این جود از طریق تکامل انسانها است، چرا این خداوند جواد و کریم، از آغاز بندگان را کامل نیافرید، تا همگی در جوار

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۹۳

قرب او جای گیرند، و از برکات نزدیکی به ذات پاکش بهره‌ور شوند.

جواب این سؤال روشن است، تکامل انسانی چیزی نیست که بتوان آن را به "اجبار" آفرید، بلکه راه طولانی و درازی است که انسانها باید با پای خود آن را طی کنند، و با اراده و تصمیم و افعال اختیاری خویش، طرح آن را بریزند.

آیا اگر از کسی به اجبار و با زور سرنیزه مبلغ هنگفتی برای ساختن یک بیمارستان بگیرند این عمل هیچ اثر اخلاقی و تکامل روحی برای او دارد؟

مسلمانان، اما اگر به اراده و میل خویش، حتی یک ریال به چنین هدف مقدسی کمک کند به همان نسبت راه کمال اخلاقی را پیموده است.

از این سخن چنین نتیجه می‌گیریم که خداوند باید با اوامر و تکالیف و برنامه‌های تربیتی که وسیله پیامبران او و نیروی عقل ابلاغ می‌شود، این مسیر را برای ما مشخص کند، و ما با اختیار و اراده خویش این راه را بیمائیم.

۳- باز در اینجا سؤال دیگری مطرح است که وقتی بعضی توضیحات بالا را می‌شنوند می‌گویند: بسیار خوب، هدف از آفرینش ما تکامل انسانی، یا به تعبیر دیگر قرب به پروردگار و حرکت وجودی ناقص به سوی وجودی بی‌نهایت کامل بوده است، ولی هدف از این تکامل چیست؟

پاسخ این سؤال نیز با این جمله روشن می‌شود که تکامل، هدف نهایی و یا به تعبیر دیگر "غایه الغایات" است.

توضیح اینکه: اگر از محصلی سؤال کنیم برای چه درس می‌خوانی؟

می‌گوید: برای اینکه به دانشگاه راه یابم.

باز اگر سؤال کنیم دانشگاه را برای چه می‌خواهی؟ می‌گوید: برای اینکه فی‌المثل دکتر یا مهندس لایقی شوم.

می‌گوئیم: مدرک دکتر و مهندسی را برای چه می‌خواهی؟ می‌گوید:

برای اینکه فعالیت مثبتی کنم و هم درآمد خوبی داشته باشم.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۹۴

باز می‌گوئیم: درآمد خوب را برای چه می‌خواهی؟ می‌گوید: برای اینکه زندگی آبرومند و مرفهی داشته باشم.

سرانجام می‌پرسیم زندگی مرفه و آبرومند برای چه می‌خواهی؟

در اینجا می‌بینیم لحن سخن او عوض می‌شود و می‌گوید: خوب، برای اینکه زندگی مرفه و آبرومندی داشته باشم، یعنی همان پاسخ سابق را تکرار می‌کند.

این دلیل بر آن است که او به پاسخ نهایی، و به اصطلاح به "غایۃ الغایات" کار خویش رسیده که ما ورای آن پاسخ دیگری نیست، و هدف نهایی را تشکیل می‌دهد. این در مسائل زندگی مادی.

در زندگی معنوی نیز مطلب همین گونه است، وقتی گفته می‌شود آمدن انبیاء و نزول کتب آسمانی، و تکالیف و برنامه‌های تربیتی برای چیست؟ می‌گوئیم:

برای تکامل انسانی و قرب به خدا.

و اگر سؤال کنند تکامل و قرب پروردگار برای چه منظوری است؟

می‌گوئیم برای قرب به پروردگار! یعنی این هدف نهایی است، و به تعبیر دیگر ما همه چیز را برای تکامل و قرب به خدا می‌خواهیم اما قرب به خدا را برای خودش (یعنی برای قرب به پروردگار).

۴- دگر بار سؤالی در اینجا مطرح می‌شود که در حدیثی آمده است که خداوند می‌فرماید: کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف و خلقت الخلق لکی اعرف: "من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، خلایق را آفریدم تا شناخته شوم".

این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد.

در پاسخ می‌گوئیم: گذشته از اینکه این حدیث یک خبر واحد است و در مسائل عقیدتی خبر واحد کارساز نیست، مفهوم حدیث این است که شناخت

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۹۵

خداوند برای خلق وسیله تکامل آنها است، یعنی من دوست داشتم که فیض رحمتم همه جا را بگیرد، به همین جهت خلائق را آفریدم، و برای سیر کمالی آنها، راه و رسم معرفتم را به آنان آموختم، چرا که معرفت و شناخت من رمز تکامل آنها است.

آری بندگان باید ذات خداوند را که منبع همه کمالات است بشناسند، خود را با کمالات او تطبیق دهند، و پرتوی از آن را در وجود خویش فراهم سازند، تا جرقه‌ای از آن صفات کمال و جلال در وجودشان بدرخشد که تکامل و قرب به خدا جز از طریق تخلق به اخلاق او ممکن نیست، و این تخلق فرع بر شناخت است (دقت کنید).

۵- با توجه به آنچه در فرازهای بالا گفتیم به نتیجه‌گیری نهایی نزدیک می‌شویم و می‌گوئیم عبادت و عبودیت خدا یعنی در مسیر خواست او گام برداشتن، و روح و جان را به او سپردن، عشق او را در دل جای دادن، و خود را به اخلاق او آراستن.

و اگر در آیات فوق "عبادت" به عنوان هدف نهایی آفرینش معرفی شده مفهومی همین است که به تعبیر دیگر به عنوان "تکامل انسانی" از آن یاد می‌شود.

آری انسان کامل همان بنده راستین خدا است!

نظری به روایات اسلامی پیرامون فلسفه آفرینش انسان

در بالا از دو طریق مساله هدف خلقت انسان را تعقیب کردیم یکی از طریق تفسیر آیات قرآن، و دیگری از طریق فلسفی، و هر دو ما را به یک نقطه رساند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۹۶

اکنون نوبت آن است که از مسیر سوم یعنی از طریق روایات اسلامی این مساله سرنوشت‌ساز را دنبال کنیم.

دقت در روایات زیر که بخشی از این روایات است بینش عمیقتری در این مساله به ما می‌دهد:

در حدیثی از امام موسی بن جعفر ع آمده که از حضرتش سؤال کردند معنی این سخن پیامبر چیست که فرموده اعملوا فکل میسر لما خلق له " تا می‌توانید عمل کنید که همه انسانها برای هدفی که آفریده شده‌اند آمادگی دارند؟ امام فرمود:

ان الله عز و جل خلق الجن و الانس ليعبدوه، و لم يخلقهم ليعصوه و ذلك قوله عز و جل و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون فیسر کلا لما خلق له، فویل لمن استحب العمی علی الهدی:

" خداوند بزرگ جن و انس را برای این آفریده که او را عبادت و اطاعت کنند، برای این نیافریده است که نافرمانیش نمایند، و این همان است که می‌فرماید و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، و چون آنها را برای اطاعت آفریده راه را برای رسیدن به این هدف برای آنان آسان و هموار ساخته، پس وای به حال کسانی که چشم بر هم گذارند و نابینایی را بر هدایت ترجیح دهند " این حدیث اشاره پر معنایی است به این حقیقت که چون خداوند انسانها را برای هدف تکاملی آفریده وسائل آن را از نظر تکوین و تشریع فراهم ساخته و در اختیار او گذارده است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که امام حسین ع در برابر اصحابش آمد و چنین فرمود:

ان الله عز و جل ما خلق العباد الا ليعرفوه، فاذا عرفوه عبده، فاذا عبده استغنوا بعبادته عن عبادة من

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۹۷

سواء

: خداوند بزرگ بندگان را نیافریده مگر به خاطر این که او را بشناسند، هنگامی که او را بشناسند عبادتش می‌کنند، و هنگامی که بندگی او کنند از بندگی غیر او بی‌نیاز می‌شوند .

پاسخ به یک سؤال

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است پس چرا گروهی راه کفر را پیش می‌گیرند؟

آیا ممکن است اراده خداوند از هدفش تخلف پذیرد؟

کسانی که این ایراد را می‌کنند در حقیقت اراده تکوینی و تشریعی را با هم اشتباه کرده‌اند زیرا هدف عبادت اجباری نبوده، بلکه عبادت و بندگی توأم با اراده و اختیار است، و در چنین زمینه‌ای هدف به صورت آماده کردن زمینه‌ها تجلی می‌کند، فی‌المثل هنگامی که گفته می‌شود من این مسجد را برای نماز خواندن مردم درست کرده‌ام، مفهومی این است آن را آماده برای این کار ساخته‌ام نه اینکه مردم را به اجبار به نماز وادارم، همچنین در موارد دیگر مانند ساختن مدرسه برای تحصیل و بیمارستان برای درمان و کتابخانه برای مطالعه.

به این ترتیب خداوند این انسان را آماده برای اطاعت و بندگی ساخته و هر گونه وسیله را اعم از عقل و عواطف و قوای مختلف را از درون و پیامبران و کتب آسمانی و برنامه‌های تشریعی را از برون برای آنها فراهم نموده است.

مسلم است این معنی در مؤمن و کافر یکسان است هر چند مؤمن از امکانات خود بهره‌برداری نموده و کافر ننموده است.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که وقتی از تفسیر این آیه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۹۸

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) از آن حضرت سؤال کردند، فرمود:

خلقهم للعبادة: "آنها را برای عبودیت آفریده است".

راوی می‌گوید: سؤال کردم: خاصه ام عامه؟ "آیا گروه خاصی منظور است یا همه مردم؟"

امام فرمود: عامه: "همه مردم".

و در حدیث دیگری از همان امام ع نقل شده که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند فرمود:

خلقهم لیأمرهم بالعبادة:

" آنها را آفرید تا دستور عبادت به آنها دهد " .

اشاره به اینکه هدف اجبار به عبادت و بندگی نبوده بلکه زمینه‌سازی برای آن بوده است، و این در حق عموم مردم صادق می‌باشد .

۳۳۰- روز قیامت چه مقدار طول می کشد؟

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (آیه ۵ سجده)

۵- امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می شمردید به سوی او باز می گردد (و دنیا پایان می یابد).

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (آیه ۴ معارج)

۴- فرشتگان و روح (فرشته مخصوص) به سوی او عروج می کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۱۶

... تعبیر به "پنجاه هزار سال" از این نظر است که آن روز بر حسب سالهای دنیا تا این حد ادامه پیدا می کند، و با آنچه در آیه ۵ سوره سجده آمده

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۱۷

است که مقدار آن را یک هزار سال تعیین می نماید منافاتی ندارد، زیرا همانگونه که در روایات وارد شده است در قیامت پنجاه موقف است، و هر موقف به اندازه یک هزار سال طول می کشد.

بعضی نیز احتمال داده اند عدد "پنجاه هزار سال" برای "تکثیر" باشد نه تعداد یعنی آن روز بسیار طولانی است.

و به هر حال این درباره مجرمان و ظالمان و کافران است، لذا در حدیثی از "ابو سعید خدری" آمده است که بعد از نزول این آیه کسی عرض کرد ای رسول خدا! چقدر آن روز طولانی است؟ فرمود:

و الذی نفس محمد بیده انه لیخف علی المؤمن حتی یکون أخف علیه من صلاة مكتوبة یصلیها فی الدنیا:

"قسم به کسی که جان محمد به دست او است آن روز برای مؤمن سبک و آسان می‌شود آسانتر از یک نماز واجب که در دنیا می‌خواند" ...